



نگاهی به تحولات اخیر

مسعود فتحی

”پورزند و ”نوروز“، یک تراژدی و یک واقعیت تلخ!

صفحه ۳

ممنوعیت نهضت آزادی و افسانه مردمسالاری دینی!

انحلال حزبی که در تمام طول تاریخ خود مهم ترین تمایز خود با احزاب دیگر را توجه خود به دین در سیاست می دانست و به این اعتبار در تاریخ ایران اولین حزب معتبری بود که با نگاه ویژه‌ای به دخالت مذهب در سیاست تأسیس شد و در معماری حکومت اسلامی در ایران در فردای ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ نقش مهمی داشت و اگر چه از طرف رقبای خود کنار گذاشته شد و منزوی گردید، اما هیچگاه از اعلام وفاداریش به حکومت اسلامی به شیوه و سیاق خاص خود و بنا به درک خود ویژه ای که از آن دارد، دست برنداشت، خط بطلانی به افسانه مردمسالاری دینی تمامی کسانی گذاشت که در شوره زار ولایت مطلقه فقیه در توهم ایجاد مدینه فاضله توهمات خود هستند و با دادن وعده های پوچ و بی اساسی که خود نیز دیگر به واقعیت آنها اعتقادی ندارند، خاک در چشم مردم می‌باشند.

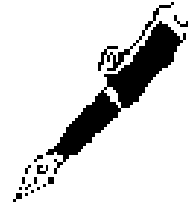
صفحه ۴

گرایش چپ ”اکثریت“ و کاربست سند مصوبه احمد آزاد

صفحه ۲۷

شتاب حوادث

در جنبش مردم و بحران مشروعیت در حکومت!



طی هفته‌های گذشته حوادث متعددی در کشور ما رخ داده است. حوادثی که در نوع خود جدید نیستند، اما بیانگر تحول جدیدی در جامعه ما هستند. تحولی که مهر خود را بر پیشانی این حوادث پر شتاب و گوناگون کوبیده است. آخرین اتفاق طی روزهای اخیر، اعلام انحلال نهضت آزادی ایران بود. این انحلال اگرچه دور از انتظار نبود، اما دست یازیدن به آن با توسل به اتهام «براندازی» و محکوم نمودن اعضای نهضت آزادی به حبسهای طویل‌المدت بیش از آن که بوئی از واقعیت برده باشد، نشاندهنده عزم رهبران حکومت اسلامی در برچیدن بساط نهضت آزادی، به هر ترتیب، بود. موضوع دیگر، مصاحبه مطبوعاتی‌ای بود که دستگاه سرکوب حکومت اسلامی برای سیامک پورزند ترتیب داد تا او به تشریح سناریوئی بپردازد که بازجویان و شکنجه‌گرانش به او دیکته کرده بودند. سناریوئی که به بهانه آن دهها نفر نویسنده و روزنامه‌نگار به ”اداره اماکن“ معروف فراخوانده شده‌اند و هنوز می‌شوند تا مورد تهدید و بازجوئی قرار گیرند. سناریوئی که حتی ترتیب‌دهندگان آن نیز انتظار باور آن از سوی کسی را ندارند و قبل از همه باید فعال مایشائی ترتیب دهندگان آن را به رخ بکشند.

بقیه در صفحه ۲

کنگره پنجم سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران برگزار شد

اسناد کنگره:

- گزارشی از کنگره پنجم سازمان
- تحلیلی از اوضاع سیاسی ایران در دو سال گذشته
- چشم‌انداز، موقعیت و پروژه سیاسی ما
- مبارزات زنان و جایگاه آنان

صفحه ۱۲

طرحهای پیشنهادی به کنگره

پیشنهاد تکمیلی بر سند پلاتفرم سیاسی - نظری سازمان (مصوب کنگره دوم) / چشم‌انداز، موقعیت ما و پروژه سیاسی / به زیر کشیدن نظام ولایت فقیه با تکیه بر جنبش توده‌ای / تحولات سیاسی، چشم‌انداز و برنامه ما / ایران، جهان، وظایف ما / تزهایی درباره برنامه یک حزب طرفدار سوسیالیسم و دموکراسی / ارزیابی عملکرد ”کمیته اتحاد عمل برای دموکراسی“

صفحات ۲۶ - ۱۳

شباب حوادث در جنبش مردم و بحران مشروعیت در حکومت!



از صفحه یک اتفاق قبل از آن بستن روزنامه "نوروز" بود. بالاخره بعد از مدتها کش و قوس این روزنامه ارگان غیر رسمی بزرگترین حزب حکومتی در دولت فعلی هم بسته شد. این اقدام بار دیگر نشان داد که در حکومت اسلامی آنچه که مهم است این واقعیت است که شمشیر دست کیست و بقیه در هر موقعیتی یا باید کاملاً به میل او عمل کنند و یا این که محکوم به خفه شدن، مثل دهها روزنامه حکومتی و نیمه حکومتی دیگر هستند.

پیش از همه اینها، دو تظاهرات مهم در تهران رخ داده بود. اولی در هیجدهم تیر ماه، در سالگرد حمله وحشیانه اوباش حزب‌الله و نیروهای سرکوب رسمی و غیر رسمی حکومت به جنبش دانشجویی. در این روز علیرغم ممنوعیت هر نوع تظاهراتی از سوی حکومت از جمله جناح به اصطلاح اصلاح طلب آن، و برقراری حکومت نظامی در تهران، هزاران نفر به خیابانها ریختند و علیه حکومت سرکوب و ترور شعار دادند.

دومین تظاهرات مهم، در ۲۵ تیر ماه بود که تجمع کارگری علیه تغییر قانون کار در تهران به راهپیمایی اعلام خواستههای کارگران علیه حکومت و سرمایه‌داران تحت حمایت آن فراروید. این تجمع که در آغاز توسط خانه کارگر دعوت شده بود، در عمل از کنترل آنها درآمد و دینامیزم خاص خود را پیدا کرد و به فرصتی برای اعلام خواست حق تشکل و حق اعتصاب و دیگر خواستههای مشروع کارگران تبدیل شد.

در ۲۵ تیر ماه کارگران نشان دادند که گامهای بلندی به سوی استقلال جنبش خود از ارگانهای دولتی و نیمه دولتی مثل خانه کارگر برداشته‌اند. امری که در تجمعات و نیز مراسم یادبود ۱۸ تیرماه در جنبش دانشجویی نیز، بیش از گذشته مشهود و بر جسته بود.

از جمله دیگر حوادث این چند هفته تأیید قطعی حکم محکومیت ناصر زرافشان وکیل مدافع خانواده‌های قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای بود که بر طبق آن علاوه بر زندان به خوردن شلاق نیز محکوم شده است. محکومیت وکیل مدافع نیروهای

ملی مذهبی از دیگر موارد این قبیل محکومیتها بود. اما حادثه جالبتر اعلام قطعی نبودن احکام عاملان قتل‌های زنجیره‌ای و نیز تأیید رسمی و علنی تبرئه عامل ترور سعید حجاریان و حضور مجدد او در صفوف نیروهای سرکوب موسوم به لباس شخصی‌ها بود.

از اتفاقات مهم دیگر هفته‌های گذشته، سناریوی اعلام ارتداد آغاچری از اعضای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، لشگرکشی یک جناح از حکومت علیه دیگری تحت این عنوان و دست آخر صدور اطلاعیه جامعه مدرسین حوزه علمیه قم علیه این سازمان، همچنین انتشار استعفانامه طاهری، امام جمعه اصفهان، و به تعاقب آن اعلام خطر دبیرخانه شورای امنیت ملی حکومت و هشدار در طرفداری از محتوای افشاگرانه این نامه و بستن روزنامه "آزاد" به اتهام تخلف از این اطلاعیه بود.

انتشار بیانیه جدیدی از طرف جرج بوش رئیس‌جمهور آمریکا و ارائه یک سیاست متفاوت در برخورد به مسائل ایران از جمله اعلام بی‌اعتمادی به اصلاح‌طلبان حکومتی و تأکید بر حق انتخاب آزادانه مردم ایران برای اولین بار، از آن جمله بود.

شکی نیست که همه این حوادث نشاندنده و بیانگر اوضاع پیچیده جامعه ما هستند. اما یک واقعیت در این میان از همیشه برجسته‌تر است: حکومت اسلامی با استفاده از تمامی امکانات خود می‌کوشد القاء کند که بر اوضاع مسلط است. اما در آن واحد از درون خود حکومت فریاد زده می‌شود که حکومت در حال غرق شدن در ورطه فساد و عدم مشروعیت است. ظاهر مسئله این است که همه این فعل و انفعالات در بالا و در درون حکومت می‌گذرد ولی در عمق مسائل اگر دقت شود، نه بستن روزنامه حتی یک جناح از حکومت و نه پرونده‌سازیهای درونی حکومت اموری قائم به ذات نیستند، بلکه انعکاسی از فشار صفت‌بندی واقعی در جامعه‌اند. گروه دیگر حوادث هفته‌های اخیر مثل تظاهرات و راهپیمایی دانشجویان و کارگران بازتابی از این صفت‌بندی و نشاندنده جهت‌گیریهای آن بودند.

همه این حوادث بازتاب آن است که در کشور ما اکنون دو اراده در برابر هم ایستاده است: از یک طرف اراده مردم کشور ما برای رهایی از قید و بند حکومت اسلامی، که هیچ ممنوعیت و سرکوبی قادر به مهار آن نیست. اراده‌ای که طی چند سال گذشته زمین را زیر پای حکومت اسلامی داغ کرده است. از طرف دیگر اراده حکومت اسلامی، که با استفاده از تمامی وسائل در صدد است چرخ حوادث را به نفع خود تغییر دهد. امری که در برخورد با مانع جنبش

مردم، قبل از همه تردید در امکان ادامه این وضعیت را در میان ارکان آن تا حد یقین گسترش می‌دهد. استعفاها و افشاگریها و تشدید جنگ داخلی حکومت قبل از همه برگردانی از گسترش یاس و ناامیدی از امکان ادامه این وضعیت در صفوف خود حکومت است.

علاوه بر این، تعدد حوادث خود بیانگر این واقعیت عریان است که تحولات جنبش مردم در کشور ما ابعاد غیر قابل کنترلی پیدا کرده است. هیچ کدام از حوادث فوق منحصر به فرد نیستند. مشابه آنها در طول ماهها و سالهای گذشته بارها اتفاق افتاده است. نامها و گاه نحوه بروز حوادث متفاوتند، اما خود حوادث گویی بارها به همان شکل و با همان شمایل تکرار شده‌اند. امری که جدید است عادی شدن آنها و شتابی است که این قبیل اتفاقات به خود گرفته‌اند و به جزئی از زندگی روزمره در کشمکش میان مردم و حکومت تبدیل شده‌اند. دومین تحول این که کشمکشهای داخلی در حکومت و استعفاها و افشاگریها دیگر بیش از آن که به درد جلب نظر مردم بخورند، به ابزار و وسیله‌ای در دست بخشی از حکومت برای حفظ تعادل درونی لحظه‌ای آن با زدن نقی به عامل فشار بیرون، شده‌اند. این خود بیان‌گویای آن است که سوپاپ اطمینانی که با دوم خرداد باز شده بود، با ورشکستگی دوم خردادی‌ها در عمل و در عقب‌نشینی تقریباً هر روزه از شعارها و وعده‌هایشان از بین رفته است و جای آن را وحشت عمومی از آینده‌ای تاریک گرفته است.

بحث خروج از حکومت در میان برخی از اصلاح‌طلبان بازتاب ترس از غرق شدن همه در این کشتی بی‌بادبان و سر درگم در دریای متلاطم جنبش مردم است. این شعار بیان اعتراف به فقدان مشروعیت حکومت اسلامی از طرف خود کارگزاران رسمی آن است.

تعدد حوادث و شتاب آنها نشان از غرش طوفانی در اعماق جامعه و برای تغییر در اوضاع غیرقابل تحمل در کشور ما دارد.

جنبشی که تا رسیدن به این تغییر و تحقق آن از نفس نخواهد افتاد.

جنبشی که حکومت را در بحران مشروعیت بی‌سابقه‌ای فروبرده است.

جنبشی که گامهای شتابان آن، همه را و از جمله دولت آمریکا را هم به این اندیشه واداشته است که بر بستر حوادث شتابناک این کشور جای پائی برای سیاستهای خود جستجو کند.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

نگاهی به تحولات اخیر مسعود فتحی

۱ «پورزند» و «نوروز»

یک تراژدی و یک واقعیت تلخ!

این روزها دو حادثه مهم در ایران رخ داد. هر دو این حوادث اگرچه در گردونه اتفاقات چند ساله اخیر منحصر به فرد و حتی جدید نیستند، اما در عین حال دارای ویژگیهای مختص به خود هستند. ترتیب مصاحبه مطبوعاتی به شیوه لاجوردی در دهه شصت و اعترافات آن چنانی در جلوی دوربینها و اعلام مصاحبه مطبوعاتی فرمایشی در جمهوری اسلامی امر تازه ای نیست ولی انجام چنین کاری و تبدیل کردن یک روزنامه نگار پیر و سالخورده به فعال مایشا در تمامی جریانات بعد از انقلاب بهمین علیه جمهوری اسلامی از کودتای نوژه تا همین اواخر و «روزنامه های زنجیره ای» که در این «مصاحبه» یکبار برانداز هم شده اند، آن هم در شرایطی که تقریباً هیچ کس در این امر که پورزند قربانی باند های فاسد درون حکومت برای پرونده سازی های ضرور آنها علیه روشنفکران است، تردیدی ندارد، حقیقتاً امر بدیعی است. در ست همین جا هم هست که رابطه این حادثه غم انگیز و سرنوشت تراژیک شخص پورزند با نوروز و مدیر مسئول آن آقای میردامادی رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس جمهوری اسلامی روشن می شود. روزنامه نوروز بسته شد، چون بر گوشه ای از تاریخخانه های قدرت در این مملکت مثل تمامی روزنامه های قبلی نک می زد و مزاحم بود. میردامادی محکوم شد، برای آن که کاملاً مطیع نبود و علیرغم اصرار وزیر اطلاعات مصر بود که باند هائی در قدرت درصد معامله پنهان با دولت آمریکا هستند و حریم سیطره دولت پنهان را بر نتافته بود و .. اما همه این اتفاقات نمی توانست به این راحتی نه برای نوروز و نه برای آقای میر دامادی بیفتد، اگر بسیار قبل از اینها امثال آقای میر دامادی و روزنامه هائی مثل نوروز از حق اولیه و انسانی نه آقای پورزند که این چنین بی رحمانه و آشکارا محو و لگد مال می شود، دفاع می کردند، بلکه پیش از این چهره کسانی را که در این کشور دستور قتل و ترور و بازداشت و شکنجه می دهند، روشن ساخته و بعد از قتلهای زنجیره ای آمرین این قبیل جنایات را به مردم معرفی می کردند. این دستورات تا دم در خانه اصلاح طلبان حکومتی هم آمد، اما آنها بعد از ترور حجابیان هم جرات این کار را پیدا نکردند.

سیامک پورزند ماههاست که در دست یک مشت جانی اسیر است. نه محل نگهداری او روشن است و نه کسی جرات دفاع از او را دارد و نه هیچ کس از خود سوال می کند که این همه فشار برای یک پیر مرد درهم شکسته برای چیست؟ چه خطر مهمی از جانب آقای پورزند متوجه این مملکت است که این چنین باید او

ماهها در انفرادی و در محاصره یک مشت جانی و جنایتکار نگهداری شود و شب و روز به نام او اعتراف نامه صادر، و بر اساس این اعتراف سازینها بازداشتها و تهدیدهای تازه سازمان داده شود. آیا هیچکدام از این مدافعین «اصلاحات» در حکومت این واقعیت را نمی بینند. یا هم زیستی با این جنایتکاران به آنها اجازه نمی دهد که دست کثیف و آلوده به خون همسفرهاشان را در پیشگاه مردم رو کنند؟

بیهوده نیست که عامل ترور حجابیان اصلاً به زندان نرفت و هم اکنون هم آزادانه در سرکوب تظاهرات دانشجویان و کارگران شرکت نموده و علناً اعلام می کند که تبرئه شده است. فردا هم باید منتظر آزادی قاتلین فروهر و مختاری و پوینده و .. بود. این دستهایی که بر حجابیان شلیک کرده اند و قبل از آن سینه فروهرها را شکافته و طناب بر گردن مختاری و پوینده انداخته بودند، در پشت سر خود، دستهای قدرتمندی دارند که حداقل برای آقای میردامادی و دوستان، چندان ناآشنا نیستند. همین دستها هستند که آدمکشان و جنایتکاران را آزاد می کنند و روزنامه نگاران و روشنفکران را تحت عنوان «جنایتکار» شکنجه و خرد می کنند و به محاکمه میکشند.

*** ** **

تلاش برای خرد کردن افراد و تبدیل آنها به ابزار دست یک مشت موجود مالخولیائی که تخصصشان در چارچوب حکومتهای دیکتاتوری بازی با سرنوشت انسانها و تبدیل آنها به موجوداتی درمانده در پستوی شکنجه گاههای این قبیل رژیمهاست، فقط منحصر به این یا آن فرد نیست. این قبیل پدیدهها که جزو روال عادی و برنامه حکومتهای مستبد است، بازتاب عریان و خشن نقض حقوق اولیه آحاد مردم یک کشور در این یا آن مورد ی هستند که به مقتضای نیاز روز این حکومتها، قربانی آن لحظه و آن روز هستند. جمهوری اسلامی از این نظر نیز حکومت منحصر به فرد بوده و هست.

اگر حکومتهای دیگر فقط با توسل به کیش شخصیت و غیره همه حقوق یک ملت را به نفع یک رژیم دیکتاتوری مصادره می کنند، در حکومت اسلامی با سو استفاده از باورهای مذهبی مردم این تعدی به تفسیری ازلی و ابدی از اعتقادات مردم ارتقا داده می شود و تلاش می شود رژیم ترور و وحشت به هاله ای از تقدس هم مزین گردد. نه فقط فردیت افراد رسماً در زندگی اجتماعی نفی می شود و امور مربوط به زندگی مردم از خود آنها سلب و به دست «صالح» و یا «صالحان» سپرده می شود که پاسخگوی هیچ کس جز خود نیستند و تمام اقداماتشان از دستور کشتن تا بریدن زبان مردم همه جزو اموری تلقی می شود که در آنها «صلاح همگانی» نهفته است. تشخیص این صلاح و مصلحتها هم کار نه خود مردم که برگزیدگان است که دست آخر تاحد گزیده الهی ارتقا داده می شوند تا چون و چرائی هم در کار نباشد. مساله این است که در حکومت اسلامی حوزه این تقدسها بسیار گسترده است.

افرادی که مصلحت ملت را به جای خود ملت تشخیص می دهند و به خورد آن می دهند، فراوان اند. از ولی فقیه تا هر آخوند در مسجد فلان ده. از مجلس تشخیص مصلحت، شورای «محترم نگهبان» تا «بازجوی عزیز» امثال آقای پورزند همه به فکر دیکته کردن مصلحت به این ملت و آحاد آن هستند. برای حفظ این وضعیت هم هست که هر از چند وقت به فکر نمایش مطبوعاتی مثل مورد «مصاحبه» آقای پورزند می افتند و یا «سرداران» سپاه را به پیش صحنه می فرستند که به ملت گوشزد کنند که برای تشخیص مصلحت آنها و اعمال این تشخیصها توپ و تانک و مسلسل هم در کار است.

کلید احقاق حقوق مردم یک کشور در حاکمیت بر سرنوشت خویش احقاق حق فرد و احترام به شان و منزلت غیرقابل نقض انسانی است. هیچ کس نمی تواند مدافع حقوق ملت تلقی شود، و در مقابل نقض خشن و وحشیانه حقوق فردی و انسانی افراد این جامعه به نحوی که در مورد آقای پورزند عمل شده است، سکوت کند و دم برنیاورد. حفظ حرمت و شرافت انسان اولین گام در دفاع از حقوق یک ملت است و مردم ایران هر گز، چه کسانی را که چنین بی رحمانه حقوق انسانی آحاد آن را محو و پامال کرده اند، و چه آثانی را که در مقابل این قبیل اقدامات به مسئولیت خود عمل نکرده اند، نخواهند بخشید و به پای حساب خواهند کشید.

این فقط ولی فقیه و دستگاه قدرت او نیست که در مقابل دادگاه ملت باید پاسخگوی اعمال خود را در سازماندهی دستگاه نقض حقوق اولیه و انسانی آحاد ملت ایران باشد، اصلاح طلبان حکومتی نیز باید پاسخگو باشند که در این قبیل جنایات علیه بشریت در کجا بودند. آنها فقط وقتی که خود شان در تور سرکوبی که بر دست و پای این ملت تنیده شده است، گرفتار می آیند. روزنامه هایشان بسته می شود، نمایندگانشان به زندان فرستاده می شود و تیغ تهدید بیخ گوششان می رسد، به یاد حقوق ملت و حکومت قانون می افتند و زمین و زمان را به هم می دوزند که گلیم خود را از آب بیرون بکشند. در این قبیل موارد طبیعی است که آنها به درست روی حمایت جنبش مردم حساب می کنند و برای عقب راندن رقیب خود در حکومت از آن بهره هم می برند، اما تا دم شان از لای تله درمی آید. همان می شوند که بوده اند. و نقض این حقوق در مورد دیگران را طبیعی هم ندانند، با سکوت خود بلامانع تشخیص می دهند.

وقتی که به یک روزنامه نگار که روز روشن ربوده شده و به محل نامعلومی برده شده است، چنان فشاری آورده می شود که به فرزندانش بگوید که او را مرده فرض کنند و خود را از بین رفته می دانند، چرا باید از بستن روزنامه ای تعجب کرد و اصولاً برای بستن یک روزنامه چرا باید به دنبال دلیلی گشت؟

وقتی که «پورزند»ها به راحتی آب خوردن به ادراه اماکن و غیره کشانده می شوند و به مثابه ابزار تهدید و

مشارکت در نوبت بعدی قرار دارند. مقدمات بستن اولی را با هیاهوی از پیش طراحی شده و سازمانیافته علیه آغازی آغاز کرده اند و قرار بود که بیانیه جامعه مدرسین کلید حذف آن را بزند که روند حوادث به همان سادگی که در تصور طراحان آن بود، پیش نرفت و گام اول برای حذف مشارکت را هم خود خامنه ای در سخنرانی خود که همزمان با کنگره این حزب صورت گرفت، برداشت و با اعلام بی اعتقادی طرفداران ولایت حزبی به ولایت فقیه، مسیر حمله به جبهه مشارکت را هموار ساخت. نامه عسگر اولادی به محمد رضا خاتمی و اتهام علنی طرفداری مشارکت از خط آمریکا ادامه این گام رهبر و در هماهنگی کامل با ارگان چماقداران و شکنجه گران حکومت اسلامی، روزنامه کیهان بود.

*** ** **

اتحلال حزبی که در تمام طول تاریخ خود مهم ترین تمایز خود با احزاب دیگر را توجه خود به دین در سیاست می دانست و به این اعتبار در تاریخ ایران اولین حزب معتبری بود که با نگاه ویژه ای به دخالت مذهب در سیاست تاسیس شد و در معماری حکومت اسلامی در ایران در فردای ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ نقش مهمی داشت و اگر چه از طرف رقبای خود کنار گذاشته شد و منزوی گردید، اما هیچگاه از اعلام وفاداری اش به حکومت اسلامی به شیوه و سیاق خاص خود و بنا به درک خود ویژه ای که از آن دارد، دست برنداشت، خط بطلانی به افسانه مردمسالاری دینی تمامی کسانی گذاشت که در شوره زار ولایت مطلقه فقیه در توهم ایجاد مدینه فاضله توهمات خود هستند و با دادن وعده های پوچ و بی اساسی که خود نیز دیگر به واقعیت آنها اعتقادی ندارند، خاک در چشم مردم می پاشند.

نهضت آزادی ایران را دادگاه انقلاب تهران ایجاد نکرده بود که بتواند آن را منحل هم بکند. برعکس دست های پنهانی که از ترس رسوائی عام شان در پشت این فیصل دادگاه های مضحک و احکام چندش آور آن پنهان شده اند، بدون استفاده از اعتبار و حیثیت و کارائی رهبران نهضت آزادی جرات نزدیک شدن به قدرت را نداشتند. آنها بیهوده نیست که امروز خود را در پستوهای تاریک توطئه گری پنهان می سازند و دستور تشکیل دادگاههای در بسته را می دهند، تا در مقابل روسای دیروزشان عرق شرم بر پیشانی شان ننشیند و کسی نداند که از رهبر تا رئیس مجمع تشخیص مصلحت و غیره همه جزو کادر زیر دست رهبران نهضت آزادی بودند.

*** ** **

نهضت آزادی ایران بخشی از تاریخ احزاب سیاسی در ایران است. کارنامه این حزب روشن است. ملی گرایی و مذهب دو پایه این حزب در طول تاریخ آن بوده است. انحلال این حزب از طرف دادگاه انقلاب حکومت اسلامی نه حتی در چارچوب قوانین حکومت اسلامی قانونی است و نه قابل پذیرش برای مردم ایران است.

زیر شکنجه به آن ها تحمیل و به عنوان اقرار به آنها دیکته شده است. حتی آش این اقرار هم آنقدر شور است که سازماندهندگان دست و پا کردن این اعتراف نامه ها هم جرات ارائه آنها را به عنوان مدرک پیدا نکردند و به همین دلیل هم محاکمات اعضای نهضت آزادی را غیر علنی برگزار کرده و اکنون نیز بعد از ماهها که رای آن محاکمات فرمایشی را اعلام می کنند، حتی یک دلیل هم برای اتخاذ احکام خود ارائه نکرده اند.

*** ** **

از همان آغاز دستگیری نیروهای ملی مذهبی روشن بود که هدف از این بازداشتها سازماندهی یک دوره کامل سرکوب نیروهای سیاسی موجود در کشور است که هنوز بعد از سال ها سرکوب احزاب و سازمان های سیاسی دگراندیش در حول و حوش جمهوری اسلامی باقی مانده اند و علیرغم این که در طول سالهای حیات این حکومت زیر تیغ سرکوب بوده اند، به دلیل برخی همسانها هنوز امکان حیات و عرض وجود داشته و در بنیانگذاری همین جمهوری نیز نقش داشته اند. از طرف سازماندهندگان این سرکوب انجام این پروژه، مقدمه ای بود برای تسویه حساب قطعی با نافرمانی ها در درون حکومت که اصلاح طلبی در ساختار حکومت اسلامی از این جمله بود.

اقدام علیه نهضت آزادی از طرف یک گروه «خودسر» و غیره سازمان داده نشده بود. حتی اعلام نظر وزارت اطلاعات مبنی بر این که هیچ خطری از طرف نهضت آزادی متوجه نظام نیست و یا اعلام قانونی بودن نهضت آزادی از طرف کمیسیون احزاب نیز تغییری در این نقشه نداد. جنتی خطیب نماز جمعه تهران در گرماگرم این دستگیریها، علت این سماجت در پیگرد ملی مذهبی ها را روشن ساخت و از دستهای پنهان پشت این یورشها پرده برداشت و اعلام کرد این اقدام برای جلوگیری از تعبیر خواب «رهبر» بود که بر اساس آن به ایشان الهام شده بود که در «جائی» در این نزدیکیها «توطئه» ای در شرف تکوین است و دستگیری دسته جمعی نیروهای ملی - مذهبی توسط دادگستری تهران، در جلسه ای که به مناسبت آزادی زیدآبادی از زندان تشکیل شده بود، دست غیبی جلوگیری از این «توطئه» بود.

واقعیت اما این است که محافل و باندهای قدرت در حکومت اسلامی و در راس آنها شخص خامنه ای و رفسنجانی تحمل هیچ گونه تشکیلات و فعالیتی را که خارج از اراده و حوزه اقتدار آنها باشد، ندارند. اگرچه نهضت آزادی آخرین تشکل در خارج از حکومت است که در روز روشن و با شیدای و وقاحتی که فقط خود ویژه سران این حکومت است، بدون نیاز به هر نوع دلیل و مدرکی منحل اعلام می شود، اما نهضت آزادی آخرین تشکیلاتی نیست که این باندهای فاسد چنگالهانشان را بر حلقوم آن می فشارند. سازمانها و احزاب درون حکومت از جمله سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و جبهه

ارباب به بازی گرفته شده و مورد بی حرمتی، هتک حیثیت قرار می گیرند، و کسی را یاری اعتراض حتی در چارچوب قانون اساسی خود این حکومت هم نیست» چرا باید از بستن این یا آن روزنامه متعجب بود. حتی اگر این روزنامه ارگان اکثریت مجلس این حکومت هم باشد که خود آن مجلس هم با تمام خدم و حشمش آلت دست یک مشت فقیه در شورای نگهبان منتصب ولی فقیه است.

هسته اولیه امنیت ملی، امنیت فرد در جامعه است. جامعه ای که امنیت آحاد افراد آن شب و روز تهدید شود، خود حکومت یک عامل نقض امنیت و به همین دلیل هم همواره مورد تهدید و فاقد امنیت است و مجبور است که برای خلاصی از کلبوس انهدام دست به توطئه بزند و هر روز به دنبال مستمسکی برای گرفتن و بستن و کشتن باشد. از چنین حکومتی چه جای تعجب که رئیس کمیسیون امنیت ملی اش به اتهام « اقدام علیه امنیت ملی» محاکمه و محکوم هم شود!

برای آن که نوروز بسته نشود و قیل از آن که امثال میردامادی به زندان نروند، باید که از پورزندها اعاده حیثیت شود!

۲ ممنوعیت نهضت آزادی

و افسانه مردمسالاری دینی!

دادگاه انقلاب تهران در تاریخ ۵ مرداد ماه ۱۳۸۱ طی حکمی نهضت آزادی ایران را منحل اعلام کرد و ۲۱ نفر از اعضای آن را به حبس از نه ماه تا ۱۰ سال و برخی را به پرداخت جریمه نقدی محکوم ساخت و اعلام کرد که پرونده تعداد دیگری از اعضا و فعالین نهضت آزادی و تشکیلاتهای هم سوی آن، از جمله ابراهیم یزدی دبیر کل نهضت آزادی باز و در جریان دادرسی است.

دادگاه انقلاب دلیل صدور این رای را «اقدام علیه امنیت کشور» از طرف نهضت آزادی، از طریق: «اداره و توسعه تشکیلات غیر قانونی...»، «متشکل کردن افراد و گروههای مخالف نظام...»، «ارتباط با بیگانگان...»، «تبلیغ علیه نظام...» و «نگهداری ادوات جنگی و مواد مخدر...» ذکر کرده است.

در عین حال این دادگاه هیچ دلیل و مدرک محکمه پسندی برای اتهاماتی که بر اساس آن ها نهضت آزادی را منحل و اعضای آن را به زندان محکوم کرده، ارائه ننموده است و از اسنادی که در جریان بازجویی های طولانی اعضای نهضت آزادی از آن ها داد سخن داده شده بود، در ارائه احکام هم خبری نیست.

حکم اعضای نهضت آزادی هم، مثل دادگاه آنها که غیر علنی و پشت در های بسته برگزار شد، فاقد هر گونه استدلال حقوقی و فقط بر یک مشت اتهام متکی است که از قرار معلوم بعد از بازداشت اعضای نهضت آزادی و

گزارشی از کنگره پنجم سازمان

کنگره پنجم سازمان در اوائل تیر ماه ۱۳۸۱ تشکیل شد. این کنگره توسط هیات رئیسه سنی و یادی از جانب‌اختگان راه آزادی و عدالت کار خود را آغاز کرد.

دستور کار کنگره بعد از تأیید اعتبار نامه‌ها، انتخاب هیات رئیسه و تصویب آئین نامه اداره کنگره، عبارت بود از:

- ۱) گزارش عملکرد و مالی
- ۲) پروژه سیاسی و عملکرد ما
- ۳) انتخاب کمیته مرکزی

سه موضوع یاد شده توسط کمیته مرکزی پیشنهاد شده بود که توسط کنگره نیز مورد تأیید قرار گرفت و در عین حال یک موضوع دیگر بر این دستور کار از طرف کنگره افزوده شد که عبارت بود از:

۴) افزودن بندی بر ماده ۵ اساسنامه سازمان در ارتباط با جایگاه زنان

در همین زمینه پیشنهاد دیگری مبنی بر تدقیق بند ۵ سند «مشی ما» مصوب کنگره دوم سازمان بود که رای نیابرد (با ۲۸ درصد آرای موافق) در دستور کار کنگره گذاشته نشد. (طرح شماره ۱) در مخالفت با این پیشنهاد و وارد شدن به بحث در باره یک بند از سند برنامه ای سازمان، استدلال بیشتر آن بود که تدقیق و تکمیل و یا حتی تغییر در سند مورد نظر نباید به یک بند آن خلاصه شود و جدا از این برای این کار باید تدارک لازم دیده شود.

۱- گزارش عملکرد و مالی

گزارش عملکرد سازمان توسط کمیته مرکزی تهیه و در اختیار کنگره گذاشته شده بود. بخشی از گزارش به عملکرد ارگانها یعنی هیات اجرائی، روابط عمومی، تحریریه سازمان و تشکیلات در فاصله دو کنگره اختصاص داشت که بیشتر جهت آگاهی و اطلاع شرکت کنندگان در کنگره ارائه شده بود، بخش اصلی این گزارش به نقاط قوت و ضعف و نارساییها در کار سازمان در دو سال گذشته پرداخته بود. این بخش از گزارش مورد بحث و بررسی در کنگره قرار گرفت.

در گزارش کمیته مرکزی نکته محوری مورد تأکید این واقعیت بود که:

اگر چه در مجموع وظائف جاری کم و بیش به اجرا در آمدند، اما برنامه منظور شده در تمامیت خود پیش نرفت و از جمله عمده دلایل این عدم پیشرفت کامل برنامه به مواردی زیر اشاره شده بود: "عدم به کارگیری یکسان و یا تقریباً هم سطح از جانب اعضای سازمان.

"عدم انطباق کامل نحوه و شیوه ارتباطات درونی و نیز تبلیغی و بیرونی سازمان با توجه به تحولات عظیم در زمینه های ارتباطات و تکنولوژی"

کمیته مرکزی سازمان به اقدامات در این عرصه ها تأکید کرده و لی آنها را کافی ندانسته بود. اساس بحث در ارزیابی از فعالیت سازمان نیز متوجه ناتوانی از استفاده از انرژی کل اعضای سازمان در فعالیتهای عملی بود. علت آن بیشتر در سیستم سازماندهی و ناهمخوانی آن با شرایط، عدم استفاده از شیوه های ارتباطی و عرصه های فعالیت و نیز تکنولوژی جدید بود که بخش در گزارش کمیته مرکزی نیز به آنها اشاره شده بود.

کنگره بعد از بحث و بررسی کمیسیونی را برای تکمیل و تدقیق گزارش کمیته مرکزی انتخاب نمود. این کمیسیون پیشنهادات ارائه شده را به سه دسته تقسیم نموده بود. بخش مهمی از این پیشنهادات که به ساختار تشکیلات و شیوه کار آن مربوط می شد، و ۱۴ مورد را شامل می شد، برای ارائه به کمیته مرکزی آینده به هیات رئیسه کنگره سپرده شد. هم چنین موارد دیگری نیز که به کار کمیسیون مربوط نمی شد از دستور رای گیری کنار گذاشته شد. اصلاحات پیشنهادی کمیسیون برای افزودن بر سند کمیته مرکزی هیچکدام رای نیابرد و خود سند نیز با کسب ۴۷ درصد آرای کنگره به تصویب نرسید.

۲- پروژه سیاسی و موقعیت ما

در این زمینه اسناد متعددی به کنگره ارائه شده بود و در واقع بحث اصلی کنگره نیز متوجه این موضوع بود.

۱) قطعنامه اکثریت کمیته مرکزی که بر مبنای گزارش سیاسی آن تحت عنوان «تحلیلی از اوضاع سیاسی ایران در دو سال گذشته» (این گزارش مستقلاً چاپ می شود) تهیه شده بود، تحت عنوان «چشم انداز، موقعیت ما و پروژه سیاسی» (طرح شماره ۲).

۲) مطلبی تحت عنوان «به زیر کشیدن نظام ولایت فقیه با تکیه بر جنبش توده ای» (طرح شماره ۳).

۳) «تحولات سیاسی، چشم انداز و برنامه ما» (طرح شماره ۴)

۴) نوشته ای تحت عنوان «نگاهی مجدد به ساختار جمهوری اسلامی» (طرح شماره ۵)

۵) نوشته ای تحت عنوان «برای دمکراسی و عدالت! تزهائی درباره برنامه یک حزب طرفدار سوسیالیسم و دمکراسی» (طرح شماره ۶) از مجموع پنج طرح فوق طرح ششم برای به رای گذاشتن در کنگره ارائه نشده بود.

شرکت کنندگان کنگره در این مورد بسیار راهگشا و عامل نزدیکی دیدگاههای متفاوت در برخی عرصه های بود که در عمل یک حرف به زبانهای مختلف ارائه می شد.

کنگره بعد از بحث و بررسی برای تعیین سند مبنای اسناد ارائه شده را به رای گذاشت که به ترتیب آرا موافق در کنگره عبارت بودند از:

۱) «چشم انداز، موقعیت ما و پروژه سیاسی» ۵۶ درصد آرای موافق و ۶ درصد مخالف

۲) «تحولات سیاسی، چشم انداز و برنامه ما» ۴۷ درصد آرای موافق

۳) «به زیر کشیدن نظام ولایت فقیه با تکیه بر جنبش توده ای» ۱۶ درصد آرای موافق

۴) «نگاهی مجدد به ساختار جمهوری اسلامی» ۱۶ درصد آرای موافق

بدین ترتیب قطعنامه اکثریت کمیته مرکزی به عنوان سند مبنای تأیید گشت و با انتخاب کمیسیونی قرار شد پیشنهادات و مباحث تکمیلی کنگره در تنظیم مجدد این قطعنامه مد نظر قرار گیرد. کمیسیون منتخب کنگره بعد از دریافت پیشنهادات، آنها را دسته بندی کرده، برخی از آنها که همخوانی داشت، وارد سند نمود و برخی دیگر را به رای گذاشت و دست آخر خود سند نهائی را با تمام اصلاحات و بدون بند ۵ آن به رای گذاشت که با کسب ۶۱ درصد آرای موافق و ۱۹ درصد آرای مخالف کنگره به تصویب رسید. (طرح مصوب شماره ۱)

هم چنین یک بند پیشنهادی که کمیسیون بدلیل آن که به لحاظ مضمونی در قطعنامه وجود داشت، وارد

نکرده بود، به دلیل اصرار رفیق پیشنهاد دهنده جداگانه به رای گذاشته شد که با ۱۶ درصد آرا موافق به تصویب نرسید. این بند به صورت زیر پیشنهاد شده بود:

«حفظ جمهوری اسلامی برای اصلاح طلبان حکومتی بالاتر از هر هدف دیگری است. اکثریت اصلاح طلبان حکومتی با انجام هر عملی که موافقت ولی مطلقه (خامنه ای) را نداشته باشد، مخالفند.»

* * *

بحث بر سر بند ۵ قطعنامه یکی از بحثهای اصلی کنگره بود که عمدتاً بر سیاستهای ما در زمینه اتحادها و ائتلافها تأکید داشت. علاوه بر آن که در برخی از قطعنامه ها به آن پرداخته شده بود، در این زمینه قبلاً بحثهایی در روابط عمومی سازمان داده شده و جمع بندی هم از طرف برخی رفقا صورت گرفته بود و نیز سندی تحت عنوان «ارزیابی عملکرد اتحادعمل برای دمکراسی» (طرح شماره ۷) (به کنگره ارائه شده بود.

بند ۵ پیشنهادی کمیته مرکزی به شرح زیر بود:

«۵- به منظور مقابله با پراکندگی موجود میان نیروهای چپ و برای تقویت نفوذ و تاثیرگذاری

مباحث کنگره حول تحولات سیاسی و چشم اندازهای آن متمرکز بود و تبادل نظر

در پایان مباحث حول این تغییر اساسنامه ای، یکی از پیشنهادات به نفع دیگری پس گرفته شد و پیشنهاد باقی مانده به عنوان مبنا مورد تأیید کنگره قرار گرفت و کمیسیونی برای نهائی کردن آن انتخاب شد. کمیسیون مربوطه سند مذکور را با پیشنهادات ارائه شده تکمیل و به کنگره ارائه نمود. این طرح با ۵۳ درصد آرای موافق به تصویب رسید. (سند مصوب شماره ۲)

در مورد آرای این سند لازم به ذکر است که بسیاری از شرکت کنندگان در کنگره خواهان تفکیک بند اساسنامه ای از بخش اول و توضیحی قطعنامه بودند، کم نبودند رفقائی که با تغییر اساسنامه ای موافق، اما با مقدمه توضیحی آن مخالف بودند.

۴ - انتخاب کمیته مرکزی

آخرین دستور کار کنگره انتخاب کمیته مرکزی بود. در این انتخابات، کمیته مرکزی در اساس تغییر کرد. این تغییر شامل ۷۰ درصد رفقائی می شد که انتخاب شدند که ۲۹ درصد از این رفقاً برای اولین بار در کمیته مرکزی انتخاب می شوند. کنگره در خاتمه از زحمات و تلاشهای اعضای کمیته مرکزی سابق قدردانی کرد.

۵ - درخاتمه

کنگره پنجم سازمان در عمل و در جریان کار حاوی پیامهای ویژه ای برای فعالین سازمان بود. - تاکید عمومی کنگره بر تغییرات ساختاری در تشکیلات، اتخاذ روشها و شیوههای کار جدید و همخوان و متناسب با تحولات در جامعه و جهان پیرامون و نیز بیانی متفاوت بود. - در تصمیم گیری تعجیل نداشت و از مهر تأیید زدن بر ایده های حتی عمومی در سطح کنگره ابا می کرد و نتیجه گیری قطعی در مورد مسائلی را که در جای خود مهم و حیاتی هم هستند به تعقل و کار بیشتر موکول می کرد. تصمیم در مورد نتیجه گیری از نقد عملکرد سازمان، بحث در مورد اتحادها و ائتلافها و در این رابطه نقد اتحاد عمل برای دمکراسی از این جمله بودند. - تاکید بر تفاهم عمومی در عرصه کار مشترک را در عین احترام به اختلافات بعضا حاد، در این یا آن عرصه، در آرای خود منعکس می کرد.

از ضعفهای کنگره پنجم این که بخشا بجز تدارک برگزاری آن، تدارک کافی زیادی برای آن نشده بود. از نظر تشکیلاتی و بخصوص از نقطه نظر سیاسی کار جدی روی مباحث آن صورت نگرفته بود. بسیاری از اسناد در آستانه برگزاری کنگره، حتی برخی در جریان کنگره در اختیار شرکت کنندگان قرار گرفت.

زحمتکش برای تحقق درخواستهای آزادخواهانه سیاسی و اقتصادی شان به سه جریان پیشنهاد می شود، با حفظ مواضع سیاسی خود در مورد سرنگونی جمهوری اسلامی، به جای حرکت از موضع نفی جمهوری اسلامی، پلاتفرم مصوبه خود را با تاکید بر وجوه اثباتی شعارهای خویش تغییر دهند.

این پیشنهاد با کسب ۳۴ درصد آرا به تصویب رسید.

ب (پیشنهاد دیگری در همین زمینه مبنی بر این که :

«مبنای اثباتی و برداشت پلاتفرمی سازمان ما جهت پیشنهاد به کمیته اتحاد عمل برای دمکراسی، به عنوان راهکار گسترش دامنه همکاری و اتحاد در راستای تشکیل آلترناتیو لائیک و دمکراتیک در برابر جمهوری اسلامی به شرح زیر است :

ما آماده همکاری با نیرو هائی هستیم که :
!) حق حاکمیت مردم را به رسمیت می شناسند و حکومت را منتخب مردم و خدمتگذار و پاسخگوی مردم می دانند. مردمسالاری را بدون هرگونه پیشوند و پسوندی می پذیرند. بر حق رای همگانی (هر شهروند یک رای) معتقد هستند و انتخاب نوع حکومت و چگونگی آن را موضوع رای مردم می دانند.

۲) آزادیهای بی قید و شرط سیاسی و حق تشکل و تحزب را به رسمیت شناخته، به پلورالیسم سیاسی اعتقاد دارند و در مناسبات خود با احزاب دیگر از همین امروز حق حیات آنها را به رسمیت می شناسند»

این پیشنهاد نیز با کسب ۱۹ درصد آرا، به تصویب رسید. در پایان این بخش از کنگره، تاکید گردید که قطعنامه مصوب کنگره سوم سازمان در زمینه اتحادها و ائتلافها هم چنان به قوت خود باقی است و راهنمای عمل ما در این عرصه است.

۳ - تغییر در اساسنامه در ارتباط با جایگاه زنان

در رابطه با این موضوع دو طرح به کنگره ارائه شده بود و در بحث اولیه ای که صورت گرفت جوانب مختلف این تغییر مورد ارزیابی قرار گرفت. مساله عدم حضور رفقای زن در ارگانهای مرکزی سازمان بویژه کمیته مرکزی یک واقعیت بود. اما طرح مساله به شیوه ای که تصور شود که امتیازی برای رفقای زن اعطا می شود نیز، مورد قبول و حتی مورد دفاع از سوی هیچ کس نبود. کنگره بیش از همه در جستجوی پاسخی در خور به این نقیصه اساسی در کار ما بود. لذا تاکید بر موازنه حضور رفقای زن در رهبری سازمان بر اساس ایجاد یک موازنه مثبت با عطف توجه به جایگاه آنها در حیات روزمره سازمان بود.

این نیروها بر سیر تحولات جامعه و یاری رساندن به مبارزات توده ای، و با توجه به تلاشهای تاکنونی سازمان ما و یا دیگر نیروها و جریانات چپ در این زمینه لازم است سازمان ما طرح یا طرحهای مشخصی را پیگیری کرده، و به مرحله اجرا گذارد. هدف این طرح و یا طرحها نزدیکی، همگرایی و اتحاد نیروها، سازمانها، گروهها و عناصر منفرد چپ است که برای سوسیالیسم مبارزه می کنند، به اصول و موازین دمکراتیک برای کل جامعه و در مناسبات خود با دیگر نیروها باور دارند و ضمن حفظ استقلال و هویت سازمانی و هویت گروهی و فردی و جمععات، ائتلاف و یا اتحادهای وسیعتر را به منظور ایفای نقش موثری در روند رویدادهای جامعه را دنبال می کنند. هرگاه در این مسیر وحدتهای سازمانی هم میسر باشد، باید از آن استقبال کرد. این پیشنهاد با ۴۳ درصد آرای موافق، به تصویب رسید.

در همین زمینه پیشنهاد دیگر به شرح زیر بود: « ۵) اتحاد آینده چپ می تواند و باید حول برنامه و سیاست روشن و در جریان عمل سیاسی مشترک و در متن جنبش جاری مردم ایران سازمان داده شود.

ما همه نیروهای چپ را برای تدوین یک برنامه سیاسی فراگیر و راهکارهای متناسب با آن برای سازماندهی و تقویت نقش چپ در ایجاد آلترناتیوی متشکل از نیروهای چپ، دمکرات و مترقی فرامی خوانیم.

بدیهی است که همفکری و همکاری و تبادل نظر بین جریانهای متشکل چپ از طریق سازماندهی آکسیونهای مشترک، برگزاری سمینارها و کنفرانسها بر سر مسائل اساسی جنبش و معضلات چپ، می تواند در خدمت این چشم انداز قرار گیرد.»

این پیشنهاد نیز با برخورداری از ۴۱ درصد آرای به تصویب رسید.

گره اصلی بحث کنگره در مورد این بند نقطه عزیمت، چگونگی برخورد و چشم انداز بحث اتحاد چپ و رابطه آن با چشم اندازهای سیاسی بود. بلافاصله بعد از این بند، طرح «ارزیابی از عملکرد اتحاد عمل برای دمکراسی» (سند شماره ۷) به رای گذاشته شد. این سند نیز با کسب ۴۱ درصد آرا تصویب نگشت.

با این وجود شرکت کنندگان کنگره در برخورد به وضعیت فعلی اتحاد عمل برای دمکراسی مباحث مشابهی داشتند و در مجموع آن را پروژه ای با موفقیت و فعالیتی رضایت بخش نمی دانستند.

در این زمینه علاوه بر سند فوق پیشنهادات دیگری نیز به رای گذاشته شد که خود به نحوی بازتاب دهنده مسائل مطرح در بحث از این اتحاد عمل بودند که موارد مهم آن عبارت بودند از :

الف) پیشنهادهای مبنی بر :
« به منظور دخالت موثر و مستقیم در جنبش زنان، جوانان، روشنفکران، کارگران و توده های

تحلیلی از اوضاع سیاسی ایران در دو سال گذشته

مقدمه

بحران همه جانبه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی که جامعه ایران را در بر گرفته است، در دو سال گذشته نیز دامنه و ژرفای بیشتری یافت. ادامه حاکمیت رژیم استبدادی اسلامی بر این سرزمین، که عامل ایجاد و یا تشدیدکننده این بحران بوده و هست، فرصتهای دیگری را نیز از دست آن ربوده و عقبماندگی آن را شدت بخشید. دعوای دستجات مختلف حکومتی بر سر حفظ و یا افزایش سهم خویش در اقتدار سیاسی و موقعیتها و منافع اقتصادی، همچنان ادامه یافت، و تلاشهای یکی از جناحهای حکومتی برای انجام پاره‌ای اصلاحات، در چارچوب این نظام، به منظور تخفیف عوارض بحران فراگیر، بطورکلی ناکام ماند.

در همین حال تحولات وسیع در عرصه جهانی، و خصوصاً در وضعیت منطقه، در دوره اخیر، به روشنی نشان داد که در حالی که این کشور، بیش از پیش، در معرض تأثیرات جهانی و منطقه‌ای است، حاکمان آن فارغ از هرگونه ملاحظه نسبت به منافع ملی و سرنوشت آینده توده‌ها، عمل می‌کنند.

اما گسترش جنبشهای اجتماعی، بی تردید، یکی از ویژگیهای اصلی تحولات جامعه ما طی دو سال اخیر بوده است. مبارزات اقشار مختلف مردم برای آزادی، حق مشارکت آزاد در تعیین سرنوشت، برابری و عدالت، علیه رژیمی که اینهمه را از اکثریت عظیم توده‌ها سلب کرده است، در این دوره نیز، در اشکال و شیوه‌های گوناگون، ادامه و گسترش یافت. در جوامع دموکراتیک، فعالیتها و جنبشهای سیاسی و اجتماعی، تا اندازه زیادی، مبارزات طبقاتی جاری را نیز بازتاب می‌دهند. اما در جامعه استبدادزده ما، نبود احزاب، مطبوعات و تشکلهای آزاد و مستقل، مانع از آنست که مبارزات اقشار و طبقات مختلف، به روشنی، تبلور یابند.

گسترش جنبشهای اجتماعی

طبقه کارگر ایران، در پائیز ۱۳۷۹ و در نیمه دوم سال ۱۳۸۰، بخشی از قدرت و پتانسیل مقاومت و مبارزه خود را به نمایش گذاشت. و این در حالی بوده که اختناق و سرکوبگری رژیم کماکان برقرار و باقیمانده توهام نسبت به دستجاتی از حکومت هنوز بر جای بوده، و علاوه بر اینها، انبوه کارگران با شدیدترین فشارهای معیشتی، عدم امنیت شغلی و بیکاری روبرو بوده است. لکن بروز همین حد از مبارزات کارگران نیز موجب آن بوده است که حق اعتصاب (که سالها سخن گفتن از آن ممنوع بوده و هنوز هم به رسمیت شناخته نشده است) در بین برخی مسئولان و مطبوعات حکومتی مطرح شود. اعتصاب، گردهمایی، تحصن، بستن جاده‌ها و راهپیمایی از جمله اشکال مقاومت و مبارزه کارگران بوده که در صدها کارگاه و کارخانه و دهها واحد بزرگ صنعتی و معدنی بوقوع پیوسته است. تجمع در مقابل مجلس یکی دیگر از شیوه‌های اعتراضی کارگران در این دوره بوده. ولی "مجلس اصلاحات" نیز در عمل نشان داد که در دشمنی با کارگران دست کمی از سلف خود ندارد. این

مجلس، نه تنها اقدامی درباره لغو قانون "معافیت کارگاهها و مشاغل دارای پنج نفر شاغل و کمتر از شمول قانون کار" (مصوبه مجلس پنجم) نکرد بلکه با رد لایحه "پرداخت مقرری بیمه بیکاری" و تصویب قوانینی مانند قانون "بازسازی صنایع نساجی"، صدها هزار کارگر این رشته صنعتی را به بیکاری و گرسنگی محکوم ساخت. مقابله با اخراج و مبارزه برای دریافت حقوق معوقه، در این دو سال نیز، موضوعات عمده مبارزات صنفی کارگران و، در واقع، دفاع آنان از حق کار و حیثیتشان بود. نشانه‌هایی از هماهنگی و همکاری در بین کارگران معترض واحدهای مختلف (مانند تظاهرات و راهپیمایی بیش از ده هزار نفر از کارگران نساجی اصفهان و درگیری و دستگیری تعدادی از آنها به وسیله مأموران رژیم در مهر ۸۰) در این دوره آشکار گردید. هرچند که پراکندگی صفوف مبارزات کارگران و فقدان تشکلهای مستقل کارگری، هنوز هم یکی از معضلات اساسی طبقه کارگر ایران است.

نبود تشکلهای دموکراتیک سراسری در میان معلمان و فرهنگیان نیز از مشکلات اصلی این قشر زحمتکش جامعه ماست که در زیر سایه حاکمیت جمهوری اسلامی، علاوه بر تحمل اختناق، با فقر و محرومیتی بیسابقه مواجه شده است. معلمان ایران، در اعتراض به وضع بد معیشتی و عدم اجرای وعده‌های مکرر مسئولان حکومتی، و به خاطر افزایش حقوق، در دو نوبت، در دی ۷۹ و زمستان ۸۰ دست به تجمعات و تظاهرات وسیع زدند که در مورد اخیر، بسیار گسترده و دربرگیرنده بسیاری از شهرهای کشور بود. در هر دو مورد، حرکت‌های اعتراضی آنها با دخالت نیروهای انتظامی به درگیری و دستگیری عده‌ای از فعالان انجامید. مداخله عوامل جناح خامنه‌ای برای وارد کردن موضوع مسئولان "امور تربیتی" (مأموران تفتیش عقاید) مدارس به این قضیه و لوט کردن اعتراضات حق طلبانه و آزادخواهانه اکثریت عظیم فرهنگیان به جایی نرسید، ضمن آن که دولت و مجلس هم از پاسخگویی به خواسته‌های آنان طفره رفته و حتی آنها را از اینگونه حرکات منع کردند. اگرچه این مبارزات صنفی معلمان به نتیجه مطلوب نرسید، ولی در عمل زمینه‌های ایجاد تشکلهای مستقل آنان را مساعدتر و پتانسیل مبارزاتی این قشر انبوه، و تأثیرات آن بر دیگر جنبشهای اجتماعی را نمایانتر کرد. جنبش دانشجویی ایران که در دوره اخیر پیشتاز و بر دیگر تحولات اجتماعی و سیاسی بسیار تأثیرگذار بوده، طی این دو سال هم، با افت و خیزهایی، تداوم یافت. اکثر دانشگاههای کشور در سال ۷۹ شاهد ادامه و گسترش حرکات صنفی بودند، ضمن آن که برخی از آنها سریعاً به حرکتی سیاسی و طرح شعارهای ضد استبدادی تبدیل می‌شدند. دانشجویان با انتشار نشریات، تشکیل گروهها و انجمنهای مختلف، برگزاری مراسم و سخنرانی به مناسبت‌های گوناگون (و بویژه سالگرد ۱۶ آذر) و... به استمرار فعالیت‌های خود کوشیدند. در همین حال تداوم سرکوبگریهای رژیم و حتی تشدید آنها به شکل ربودن و شکنجه و زندانی کردن تعدادی از دانشجویان فعال،

احضار و بازداشت گروه دیگری از رهبران و مسئولان تشکلهای دانشجویی، حمله به مراسم و گردهمایی‌ها و یا بستن برخی دیگر از نشریات دانشجویی، و اعمال فشارهای گوناگون دیگر (که سرانجام نیز به انشعاب عملی و رسمی در "دفتر تحکیم وحدت" انجامید)، یک افت نسبی در تحرکات دانشجویان در سال ۸۰ به وجود آورد. در این دوره، بحث‌های مربوط به استقلال تشکلهای جنبش دانشجویی از احزاب، ارگانها و نهادهای حکومتی و دولتی، درون این جنبش نیز رواج افزونتری یافت که بی ارتباط با شکل‌گیری اولیه انجمنها و تشکلهای مستقل دانشجویی از یکسو، و طرح علنی انتقاد نسبت به ساختار سیاسی رژیم و یا عملکرد اصلاح طلبان حکومتی از سوی دیگر، نبود.

تحولات جمعیتی، آموزشی و فرهنگی جامعه ایران و سیاستهای زن‌ستیز رژیم اسلامی که زنان جامعه ما را، هر چه بیشتر، به عرصه فعالیتها و مبارزات اجتماعی آورده و می‌آورد، در این دور هم کاملاً نمایان بوده است. مشارکت و حضور زنان، نه فقط در فعالیتها و مراسم و اجتماعات فرهنگی و هنری، بلکه در حرکتها و جنبشهای صنفی و اجتماعی دانشجویان و معلمان و وکلا، و حتی تظاهرات مربوط به مسابقات فوتبال، نیز چشمگیر بود. برگزاری مراسم مستقل ویژه روز جهانی زن، فعالیت‌های مطبوعاتی و انتشاراتی درباره مسائل زنان و ایجاد تعاونیها، کانونها و انجمنهای کوچک و بزرگ در ارتباط با موضوعات گوناگون، از جمله نشانه‌های روند گسترش مشارکت و جنبش زنان بوده است. اینهمه، طبعاً، هیچ تطابقی با سطح نیازها و خواسته‌های زنان ایران که هنوز هم در معرض شدیدترین تبعیضات و حق‌کشی‌ها از جانب حکومت اسلامی هستند، ندارد. و اینهمه، غالباً بدون حمایت حکومتیان مدعی اصلاحات حاصل آمده که چند طرح و لایحه مصوب آنها در مورد مشکلات جاری زنان جامعه ما نیز، طبق معمول، با "سد شدید" شورای نگهبان رژیم روبرو شده است.

با وجود تداوم تهاجمات سرکوبگرانه دستگاه قضایی و دیگر ارگانهای رژیم، که طی آن بیش از ۶۰ نشریه بسته شده و عده‌ای دیگر از روزنامه‌نگاران به جمع همکاران زندانی خویش پیوستند و جلب و بازجویی و یا حبس نویسندگان و هنرمندان و وکلای معترض و مبارز و از جمله محاکمه شرکت‌کنندگان در "کنفرانس برلین"، به روالی "عادی" مبدل گشت، فعالیت‌های فرهنگی، صنفی و اجتماعی روشنفکران و روزنامه‌نگاران مستقل و آزادخواه، در اشکال مختلف، ادامه یافت. هرچند که خودسانسوری بر مطبوعات باقیمانده غالب شد، ولی تلاش برای اطلاع‌رسانی، افشاگری و ارتقای آگاهی متوقف نگردید. جوانان، از دختر و پسر، دانشجویان و دانش‌آموزان نقش مهمی در گسترش این تلاشها داشتند. اما جوانان که اکثریت وسیع جامعه ما را تشکیل می‌دهند، نقش‌آفرین عمده جنبشهای اجتماعی دیگری هم بودند که زمین زیر پای ملایان حاکم را به لرزه درآورده و برهمگان آشکار ساختند که این سرزمین به لحاظ اجتماعی و سیاسی نیز در منطقه‌ای "زلزله‌خیز"

طرفین منجر نشد، ولی اصلاح‌طلبان حکومتی امتیازات زیادی را به حریف خویش واگذار کردند. کارنامه خاتمی و جناح وابسته به او، بطور عمده، در عقب نشینی‌های گام به گام در برابر یورشهای جناح غالب، خلاصه می‌شود. در واقع، عقب‌نشینی اینان که از بعد از تیر ۷۸ شروع و در مقطع انتخابات مجلس ششم متوقف شده بود، پس از تشکیل این مجلس در خرداد ۷۹ با شتاب بیشتری ادامه یافت. گویی که "فتح" مجلس از جانب اصلاح‌طلبان، مقصود نهائی آنها و یا آخرین تیر ترکنش‌شان بوده است. نمایندگان مجلس، پس از دریافت و اجابت "حکم حکومتی" ولی فقیه در باره منع طرح و بحث پیرامون اصلاح قانون مطبوعات در مرداد ۷۹، در مورد سایر وعده‌های انتخاباتی خود نظیر پیگیری پرونده قتل‌های زنجیره‌ای، حذف یا تعدیل "نظارت استصوابی"، تعریف جرم سیاسی و تشکیل هیئت منصفه در محاکم سیاسی و مطبوعاتی نیز نتوانستند کاری پیش ببرند.

طرح شعارهایی چون "ارامش فعال" و یا "بازدارندگی فعال" از سوی جریان‌ات اصلاح‌طلب، نه تنها سازماندهی مقاومتی را موجب نگردید بلکه عملاً در خدمت توجیه عقب‌نشینی‌های "فعال" آنها در مقابل تهاجمات جناح خامنه‌ای درآمد. طرح بحث‌هایی پراکنده پیرامون "ظرفیت" قانون اساسی جمهوری اسلامی و یا برگزاری "رفراندوم" (در مورد نقش رئیس‌جمهوری، نظارت استصوابی و غیره) بیش از هر چیز بی‌برنامگی و درماندگی اطلاع‌طلبان حکومتی را آشکار ساخت. "چانه زنی در بالا"، مذاکرات پنهانی، "تذکرات" بی‌فرجام و یا تشکیل "هیأت‌های متعدد، به منظور متقاعد کردن حریفان برای پیشبرد تدریجی و آرام اصلاحات مورد نظر، هیچ ثمری نبخشید جز آن که جناح مخالف اصلاحات را در حملات خود جری‌تر کرد. ترس و امتناع از خروج از چارچوب قانون اساسی، اصلاح‌طلبان حکومتی را، در عمل، در محدوده‌ای حتی تنگتر از همان چارچوب، میخکوب کرد. هرگاه "توسعه سیاسی" هدف اصلی آنها بوده باشد، حاصل آن، به اعتراف برخی از خود آنها، عملاً "بن‌بست" یا "انسداد سیاسی" بوده است.

انتخاب مجدد خاتمی در خرداد ۸۰ نیز، که همراه با شکست سخت و رسوایی مکرر برای دار و دسته جناح ولی فقیه بود، تغییری اساسی در توازن قوای جریان‌ات درون حکومتی پدید نیاورد. در این دوره، جناح غالب به انتخاب دوباره خاتمی گردن نهاده و شورای نگهبان هم نامزد‌هایی از اصلاح‌طلبان را که احتمالاً می‌توانستند "مسئله‌ساز" باشند، حذف کرده بود. بنابراین، برخلاف خرداد ۷۶، برگزیده شدن خاتمی در این انتخابات از پیش معلوم بود. در این انتخابات، خاتمی کارنامه قابل قبولی، بر مبنای وعده‌های خود در چهار سال پیش، ارائه نکرده و هیچ برنامه روشنی نیز برای دوره دوم ریاست خویش، عرضه نداشت. از این رو هم، انتخاب وی، در اساس، در محدوده انتخاب بین "بد" و "بدتر" بود. هرچند که تعداد آرای خاتمی، در این دوره نسبت به دوره قبلی، افزایش داشت ولی وی نتوانست به میزان رأی‌های جدا شده از جناح رقیب نیز بر آرای خود بیفزاید. و نسبت آرای ثبت شده به نام او هم از برجستگی‌های این انتخابات بود، به طوری که بیش از یک سوم واجدین شرایط از شرکت در

چون تشکل کارگران، کانون نویسندگان، کانون وکلا، تشکل پزشکان و یا روزنامه‌نگاران است، آنها توانسته‌اند تا اندازه‌ای پا بگیرند. لکن پیداست که رشد و نمو آنها امکان بسیار مهمی برای گسترش جنبشها و مبارزات دموکراتیک و، متقابلاً، خطر بزرگی برای رژیم استبدادی حاکم محسوب می‌شود. دسته دوم، علاوه بر اشکال قانونی پاره‌ای اشکال غیرقانونی را هم به کار گرفته و سازماندهی حرکت‌های نسبتاً وسیعتری را در مد نظر دارد. در نبود تشکلهای، احزاب و روزنامه‌های آزاد و مستقل، پیشبرد این شیوه از مبارزات، غالباً به اعتصاب و تظاهرات خیابانی منجر می‌شود. بخشی از مبارزات جاری کارگران، معلمان، دانشجویان، دهقانان (شالیکاران و چایکاران شمال) در این اشکال متجلی می‌شود. هرچند که رژیم حاکم، هم به واسطه اطلاع قبلی از تدارک و سازماندهی این تحرکات و هم به دلیل ایجاد و بسیج ارگانه‌های متعدد ویژه مقابله و سرکوب اینگونه حرکات، همواره آماده قلع و قمع آنها بوده است، ولی این مبارزات هیچگاه متوقف نشده است. دسته سوم، حرکت‌های دفعی و خودجوش توده‌هاست که بیانگر طغیان خشم و نفرت آنها بوده و بلافاصله مسئولان و مراکز حکومتی را آماج خود قرار می‌دهد. از این نظر، وقوع آنها و تدارک مقابله با آنها، به سهولت قابل پیش‌بینی نیست، اگرچه واقعات ملموس جامعه به روشنی گواه آنست که بسیاری از شهرها و حاشیه شهرها آستان چنین انفجارها و تکان‌های بزرگی است. بدیهی است که توسل به این شکل یا آن شیوه مبارزه، دائمی نبوده و می‌تواند به شکلی دیگر تبدیل شده و یا شیوه تازه‌ای را پدید آورد. همانطور که مبارزات و جنبشهای جاری طبقات و اقشار مختلف کاملاً متمایز از یکدیگر نبوده و از همدیگر تأثیر می‌پذیرند.

در دوره اخیر، نشانه‌هایی از تلاش برای پیوند این جنبشها، با طرح شعارهایی چون "معلم، کارگر، اتحاد، اتحاد!" و "کارگر، دانشجو، اتحاد، اتحاد!" مشاهده شده است.

تأثیرپذیری و تأثیرگذاری این جنبشها بر اوضاع سیاسی عمومی کشور نیز، جای تردید ندارد. اما تا جایی که به مناسبات میان جناحهای عمده حکومتی و رابطه آن با جنبشهای اجتماعی جاری برمی‌گردد، این قبیل حرکتها مسلماً از تشدید اختلافات و تعمیق شکاف بین دستجات حاکم بهره می‌برند و، متقابلاً، از نزدیکی و سازش میان آنها زیان می‌بینند. چنان که مثلاً اعتراضات کارگران در این دوره، هر دو جناح اصلی رژیم را در برابر خود عملاً متحد و یکزبان یافتند. در همین حال، اصلاح‌طلبان حکومتی نیز، بنا به ماهیت و موقعیت نقش خود، همواره به دنبال آن بوده‌اند که جنبشهای جاری را به شکل مورد نظر خویش (مشارکت وسیع در انتخابات) و یا حداکثر به شیوه‌های دسته اول (مذکور در بالا) سوق دهند.

عقب‌نشینی‌های اصلاح‌طلبان حکومتی

مناسبات جناحهای حکومتی، در این دوره هم، "روند" دیگری از رقابت و دعوی شدید بین آنها را به نمایش گذاشت. اگرچه این رقابت به "ناک‌اوت" یکی از

واقع است. مهمترین اینها، در رابطه با مسابقات تیم ملی فوتبال، در پائیز ۸۰، بود که طی آن میلیونها نفر، در تهران و غالب شهرها، به خیابانها ریختند تا با شادی و سرور و یا خشم و اعتراض، نفرت خود را نسبت به حاکمان ابراز کنند. برخی از این تظاهرات، در اثر دخالت مأموران و مزدوران رژیم، به درگیری شدید منجر و شعارهای "مرگ بر خامنه‌ای" و "مرگ بر جمهوری اسلامی" طنین‌انداز شد. در یک مورد، بیش از دو هزار نفر دستگیر و تعداد زیادی از اماکن دولتی مورد حمله تظاهرکنندگان واقع شدند. این قبیل حرکات که قبلاً نیز به دفعات رخ داده، حالتی اساساً خودانگیخته دارند. ناراضی‌ت و تنفر اکثر مردم، خصوصاً جوانان، از رژیم حاکم به اندازه‌ایست که برد یا باخت تیم ملی فوتبال، و یا مراسم چهارشنبه سوری و سیزده بدر و امثال اینها، علاوه بر بی‌آبی، قطع برق، کمبود سوخت و غیره، نیز می‌تواند زمینه ساز اعتراض و انفجار خشم فروخته توده‌های محروم باشد، همانطور که خواست شهرستان و یا استان شدن این یا آن منطقه می‌تواند موجب بروز تظاهرات گسترده (مثلاً در عجبشیر، سبزوار ...) بشود.

تظاهرات ضد حکومتی، چنان که مثلاً در بهمن و اسفند ۷۹ نیز در سنج و سقز و برخی شهرهای دیگر تکرار و انجام شد، از انگیزه‌ها و خواسته‌های حق طلبانه دیگری هم سرچشمه می‌گیرد.

پیشبرد سرکوبگری طی سالیان طولانی، تداوم تبعیضات شدید و حتی اهانت، از صدا و سیما و بلندگوهای رسمی رژیم در حق خلقهای تحت ستم ایران و بویژه خلق کرد، نتوانسته است مبارزات عادلانه این خلقها را متوقف نماید. همراه با دیگر اقشار مردم، اینان نیز به مبارزه برای تأمین آزادی و عدالت و برای حق تعیین سرنوشت خویش ادامه داده‌اند. مبارزات دهقانان، حاشیه‌نشینها و اجاره‌نشینان و تلاشها و مبارزات خانواده‌های زندانیان سیاسی نیز، در این دوره، در ابعادی گوناگون، استمرار یافته است.

اشکال متنوع مبارزات مردم

در یک جمع‌بندی عمومی، اشکال و شیوه‌های مبارزات صنفی، اجتماعی و سیاسی اقشار مختلف مردم، سه دسته کلی را در برمی‌گیرد. دسته اول که بیشتر بر اشکال قانونی و شیوه‌های تدریجی تأکید دارد و بخشی از مبارزات و تلاشهای جاری جوانان، دانشجویان، زنان و روشنفکران را شامل می‌شود. استفاده از مطبوعات موجود، بهره‌گیری از امکانات نوین ارتباطی و اطلاع‌رسانی و ایجاد کانونها و انجمنهای مختلف، به عنوان ابزار و روشهای فعالیت، بیشتر مورد توجه واقع می‌شود. در خلال سالهای گذشته، و به رغم کارشکنیهای وزارت کشور و دیگر ارگانه‌های حکومتی، صدها انجمن، نهاد مدنی و صنفی و صدها سازمان غیردولتی در عرصه‌های بسیار گوناگونی چون مسایل زنان، کودکان، جوانان، بهداشت، محیط زیست، سینما، هنر و ورزش شکل گرفته‌اند. فعالیتها و امکانات غالب این نهادها هنوز بسیار محدود است و از آنجا که توجه عمده ارگانه‌های سرکوب رژیم معطوف به جلوگیری از فعالیت و یا خنثی کردن و یا وابسته ساختن نهادهای بزرگ و عمده‌ای

آن خودداری کردند. بدین لحاظ، این انتخابات هم شاخص دیگری از روند قطب‌بندی اجتماعی و سیاسی در جامعه ما را ارائه کرد. اگر "عبورازخامی"، چنان که برخی جریانات اصلاح‌طلب در سال ۷۹ مطرح کرده بودند، تحقق نیافت، عبور از جمهوری اسلامی، در جریان این انتخابات ساخته و پرداخته خود آن، نمودی عیانتر یافت.

اما انتخاب دوباره خامی، همانند کسب اکثریت کرسیهای مجلس توسط نمایندگان طرفدار وی، نه بر اراده و توان وی برای پیشبرد اصلاحات موجود افزود و نه حتی از شدت و دامنه تهاجمات جناح متخاصم کاست. اگر ترکیب دولت ائتلافی خامی (ائتلاف میان دو جناح عمده و ائتلاف درون جناح اصلاح‌طلبان) نشانه‌ای از توانمندی سیاسی و اجرائی آن باشد، باید گفت که با هر ترمیم و تغییر کابینه طی دو سال گذشته، این دولت باز هم ناتوانتر شده است. حملات دار و دسته خامنه‌ای برای قطع بازوان اجرائی و خالی کردن زیر پای خامی، بعد از عبدالله نوری، در این دوره هم با حذف مهاجرانی و تاج‌زاده ادامه یافت. لکن بیشترین این حملات، در این مقطع، متوجه مجلس و محاصره و تضعیف و بی اعتبار کردن کامل آن بوده است.

خامنه‌ای با بسیج و روانه کردن ارگانهای انتصابی خویش، یعنی شورای نگهبان از یکسو و قوه قضائیه از سوی دیگر و "مجمع تشخیص مصلحت نظام" در پشتیبانی از آنها، به عرصه منازعات قدرت و کشمکشهای سیاسی و "قانونی"، مجلس ششم را از هر طرف محاصره کرده و عمده توان و اختیارات آن را عملاً سلب و یا مصروف یک رشته حرکات و اقدامات واکنشی نموده است. در این کارزار، دستگاه قضائی به بهانه‌های گوناگون مبادرت به پرونده‌سازی، احضار و یا محکومیت نمایندگان فعال می‌کند، شورای نگهبان وظیفه رد مصوبات مجلس، به هر ترتیب و عنوان، را بر عهده دارد و "مجمع مصلحت" هم باقیمانده اختیارات قانونی و عرفی مجلس را (مثلاً در مورد تصویب بودجه سالانه دولت که ارجاع آن، با همدستی شورای نگهبان، به آن "مجمع" باب شده است) یکی پس از دیگری از چنگ آن خارج کرده و در دست خود می‌گیرد. چگونگی برگزاری انتخابات میان‌دوره‌ای استان گلستان در سال گذشته و دعوای بین مجلس و شورای نگهبان و "مجمع مصلحت" بر سر آن، به روشنی بیانگر سرنوشتی است که، در صورت تداوم این اوضاع، در انتظار انتخابات مجلس بعدی است. منظور از این صف‌آرایی هماهنگ ارگانهای جناح ولی فقیه کاملاً آشکار و عیان است. مقصود آنست که نه تنها مانع از پیشبرد هرگونه اصلاحات از سوی مجلس و دولت اصلاح‌طلبان شوند بلکه حتی ایده اصلاحات را، در قاموس جمهوری اسلامی، لغو و بی اعتبار کنند. به همین سبب است که اینها می‌کوشند حتی اصلاحات و تغییرات محدود انجام گرفته طی دوره اخیر را ملغی کرده و به وضعیت سابق بازگردانند. از همین روست که اینها حتی در مورد تصویب و اجرای طرحها و اقداماتی که بر سر آنها توافق عمومی حکومتمیان حاصل است (مثلاً تشویق و جلب سرمایه‌گذاری خارجی، عادی‌سازی مناسبات با مصر و بریتانیا) دست به کارشکنی و اشکال‌تراشی در برابر مجلس

و دولت می‌زنند. بی اعتبار ساختن اصلاح‌طلبان و نتیجتاً ناامید کردن پایگاه اجتماعی آنها، در عین حال، زمینه‌سازی برای خروج و کناره‌گیری نسبتاً بی سر و صدای آنها از عرصه سیاسی، در چارچوب مقاصد و نیات جناح خامنه‌ای است. رفسنجانی که بعد از رسوایی بیسابقه‌اش در انتخابات مجلس، در این دوره، در همدستی کامل با خامنه‌ای عمل می‌کرده، چه در منصب ریاست "مجمع تشخیص مصلحت" رهبر و چه در تریبونهای نماز جمعه، از آن مقاصد همواره پشتیبانی کرده است.

بیدادگستری جمهوری اسلامی

دستگاه قضائی گوش به فرمان رهبر و یکی از ابزارهای اصلی در پیشبرد سیاست سرکوبگری رژیم، با عملکرد خود در سالهای گذشته، خصوصاً در دوره اخیر، "دیوان بلخ" افسانه‌ای یا تاریخی را، در جامعه امروز ایران، واقعیت عینی بخشیده است. در حالی که پرونده قتل‌های زنجیره‌ای لوت و سرهم‌بندی گردیده و به بایگانی سپرده شد (هرچند که این پرونده در میان مردم تا شناسایی کامل آمران و عاملان آن مفتوح خواهد بود) و مزدوران "لباس شخصی" رژیم در حمله به کوی دانشگاه "برته" شدند، شرکت‌کنندگان در "کنفرانس برلین" به اتهام "اقدام علیه امنیت کشور"، حبس، شکنجه و محاکمه شدند. محکومیت اینان، بواقع، محکومیت آزادی اندیشه و بیان در جمهوری اسلامی بود. دستگیری و محاکمه گروه کثیری از نیروهای "ملی - مذهبی" و اعضای "نهضت آزادی ایران" به اتهام "براندازی" در دادگاههای غیرعلنی و بدون رعایت حداقل موازین قانونی جدا از این که تهاجم آشکاری علیه پشت جبهه اصلاح‌طلبان حکومتی به حساب می‌آید، نمونه بارز دیگری از پامال کردن آزادیها و حقوق فردی و اجتماعی بود. در این دستگاه بیدادگری، روزنامه‌ها، با استناد به قانون مصوب ۱۳۳۹ راجع به تهیه‌کاران حرفه‌ای، بسته شدند و زیر پوشش "اداره امانک"، نویسندگان و روشنفکران تحت بازجویی قرار گرفتند. افشای محتوای چند پرونده "مبارزه با مفسدات اقتصادی"، که در اصل برای تسویه حساب با رقیبان حکومتی گشوده شده بود، پیش از هر چیز، فساد اقتصادی و مالی گسترده و چپاولگری رایج در همه ارگانها و نهادهای رژیم را برملا کرد، زیرا که اساساً مبارزه‌ای با "مفسدات اقتصادی" در کار نبوده و نمی‌توانست باشد.

جناح خامنه‌ای با بهره‌گیری از قدرت سرکوب و سرنیزه قوه قضائیه، سپاه پاسداران، نیروهای انتظامی وزارت اطلاعات و انواع و اقسام نهادهای پلیسی و امنیتی شناخته و ناشناخته دیگر، و با اتخاذ تاکتیکها و شگردهای گوناگون، توانست که تهاجمات مستمری را علیه نیروها و عناصر مستقل آزادیخواه، معترض و مبارز، و همچنین علیه گرایشهای رادیکال درون اصلاح‌طلبان حکومتی، سازماندهی کرده و به مرحله اجرا درآورد. یک روز "گروههای فشار" و یا بسیجی‌ها و حزب‌اللهی‌ها، در جهت اجرای همان سیاستهای سرکوبگرانه، معرکه‌گردان بودند، روزی دیگر "حفاظت اطلاعات" قوه قضائیه یا نیروی انتظامی وارد میدان گردید، روز بعد آدم‌ربایی و

شکنجه، به شیوه مرسوم فلاحیان‌ها و سعید امامی‌ها، رواجی دوباره یافت و یک روز دیگر بازداشتگاههای "جدید" و زندانهای بی نام و نشان جهت حبس و اختفای زندانیان سیاسی، کشف و آشکار شد... اصلاح‌طلبان حکومتی از اینگونه نهادها و ترفندهای سرکوبگری بی اطلاع و از مقاصد نهفته در پشت این تهاجمات، بیخبر نبودند، لکن بنا به ماهیت و موقعیت خود نتوانستند مقاومتی را در برابر آنها سازمان دهند و با عقب نشینی بیشتر، راه را برای حملات بعدی جناح خامنه‌ای باز کردند. در بسیاری از این موارد، خامی و دیگر مسئولان عمده جناح وی، سکوت، و یا به اظهار تأسف و اعلام تذکری شرمگینانه اکتفاء کردند. اینان البته می‌توانند دل خوش دارند که، بالاخره، برخی از دستگیریه‌ها و محاکمات که قبلاً مخفیانه صورت می‌گرفت، اکنون به صورت علنی و با رعایت تشریفات انجام می‌گیرد و این هم نشانه پیشرفت "قانونگرایی" است. لکن رقیبان و شریکان حکومتی آنها آشکارا نشان داده‌اند که برای حفظ موقعیت و منافع ویژه خود از هیچ چیز رویگردان نیستند و بی قانونی، "قانون" مورد نظر آنهاست. آخرین ترفند جناح غالب رژیم، تلاش برای بهره‌برداری از تهدیدات نظامی اخیر دولت آمریکا، به منظور اعلام "وضعیت فوق‌العاده" در کشور به قصد راه‌اندازی موج دیگری از سرکوب و خفقان بوده است. اما تا جایی که به شرایط واقعی کار و زندگی فردی و اجتماعی توده‌ها مربوط می‌شود، مردم میهن ما سالهاست که در "وضعیت فوق‌العاده" به سر می‌برند.

تشدید بحران اقتصادی

بحران اقتصادی گریبانگیر جامعه ما در این دوره نیز تشدید گردید و عوارض عمده آن چون گرانی و بی‌کاری و بی چشم‌اندازی و فقر، محرومیت باز هم بیشتری را بر دوش کارگران، زحمتکشان، معلمان، کارمندان و اقشار متوسط جامعه تحمیل کردند. اصلاح‌طلبان حکومتی، در آغاز، با طرح اولویت "اصلاحات سیاسی" و نادیده گرفتن رابطه متقابل آن با اصلاحات اقتصادی ضروری در جهت تأمین نیازهای عاجل توده‌ها، این عرصه را اساساً به "کارگزاران" واگذار کرده و عملاً تداوم سیاستهای دوره رفسنجانی را در پیش گرفتند. اما اصلاحات سیاسی معهود به انجام نرسید و بحران اقتصادی هم شدتی دو چندان یافت. در دوره اخیر، شاید هم در ارتباط با یأس و درماندگی در پیشبرد اصلاحات مورد نظر، دولت خامی بر آن شد که توجه بیشتری به "مسائل اقتصادی" مبدول نماید. در حالی که دار و دسته خامنه‌ای هم، که در مسئولیت این نابسامانیهای اقتصادی کاملاً سهیم هستند، کوشیدند که "مشکلات معیشتی" را به صورتی عوامفریبانه طرح و تبلیغ کنند. ولی این "بذل توجه" نیز از محدوده همان سیاستهای تعدیل اقتصادی که در "برنامه سوم" دولت گنجانده شده، فراتر نرفت. هدفهای عمده این برنامه که در خصوص‌سازی صنایع و مؤسسات دولتی، کوچک کردن حجم دولت (و نه البته بخش نظامی و امنیتی آن، بلکه بخش خدمات عمومی و اجتماعی دولت در زمینه بهداشت و درمان، آموزش، مسکن و نظایر اینها)، حذف تدریجی یارانه‌ها و

قدرتهای بزرگ سیاسی و اقتصادی جهانی است. ولی تهدیدات آمریکا می‌تواند روابط آن با اروپای غربی و حتی همسایگان خود را هم محدودتر نماید. نگاهی فقط به چگونگی مناسبات موجود جمهوری اسلامی با دولتهای همجوار، نشانه‌های آشکاری از انزوا و یا انفعال آن و درماندگی سیاست خارجی رژیم بطور کلی را معلوم می‌دارد.

در پی لشکرکشی آمریکا و متحدان آن به افغانستان و سقوط رژیم "طالبان" (که محصول مشترک خود امریکا، پاکستان و عربستان بود)، گذشته از آن که آسیب‌پذیری شدید حکومت‌های متحجر مذهبی آشکارتر شد، حضور و نفوذ قدرتهای امپریالیستی، و خصوصاً آمریکا، در این منطقه هم ابعادی بسیار گسترده پیدا کرد. دولت آمریکا زیر پوشش "مبارزه علیه تروریسم" و مقابله با "محور شر"، نه تنها می‌خواهد برای ایجاد و اشاعه "جنگ سرد" دیگری در عرصه بین‌المللی زمینه‌سازی کند بلکه به دنبال آنست که برتری نظامی و سیاسی، و مآلاً اقتصادی خود در این منطقه نفتخیز و استراتژیک را تأمین و تضمین نماید. اگر جنگ خلیج فارس، حضور نظامی وسیع آمریکا در جنوب ایران را تداوم بخشید، فروپاشی "شوروی" سابق و رویدادهای دو سال گذشته در افغانستان، زمینه‌ها و فرصتهای لازم برای استقرار پایگاههای نظامی آن در شرق و شمال ایران را فراهم آورده است. در میان همسایگان غرب ایران نیز، در حالی که رژیم ترکیه غالباً همسو با مقاصد دولت آمریکا عمل می‌کند، رژیم حاکم بر عراق در "محور شر" و در معرض خطر شدید تهاجم نظامی آمریکا و انگلستان قرار گرفته است و مردم استبدادزده و ستم‌دیده این کشور نیز همچنان زیر فشارهای محاصره اقتصادی و دیگر تبعات دردناک جنگ خلیج فارس به سر می‌برند.

در حالی که جغرافیای سیاسی منطقه‌ای که ایران در مرکز آن واقع است، طی سالهای گذشته و بویژه در دوره اخیر، دستخوش تغییرات و دگرگونیهای سریع بوده است، سردمداران حکومتی درگیر دعوای پایان‌ناپذیر درونی و یا تکرار شعارهای عوامفریبانه خود بوده‌اند. به عنوان مثال، بحر خزر، به لحاظ منابع نفت و گاز نهفته در آن، به خلیج فارس دیگری، در مقیاسی کوچکتر، تبدیل شده است. در صورتی که رژیم حاکم نتوانسته، نه امکان حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات با همسایگان خود در این زمینه، بر مبنای منافع متقابل، و نه امکانات بهره‌برداری از آن منافع را فراهم آورد. در شرایطی که محاصره سیاسی و نظامی ایران، از نظر حضور و استقرار پایگاههای نظامی آمریکا در منطقه، در این دوره، کاملتر شده است، تشدید خفقان و سرکوب در داخل، تنها واکنش مشخص و عملی رژیم در این باره بوده است. در چنین شرایطی، نه تنها تشنج و مسابقت تسلیحاتی در منطقه شدتی مضاعف می‌یابد بلکه خطر جنگ و یا مداخله آشکار قدرتهای بیگانه در امور داخلی هم افزایش پیدا می‌کند. گردانندگان جمهوری اسلامی، فارغ از هر گونه مصالح ملی و منافع فعلی و آتی توده‌های مردم، جامعه ما را در عرصه منطقه‌ای و جهانی هم، بیش از پیش، در معرض مخاطرات جدی قرار داده‌اند.

نفر است، ولی طبق برآوردهای سازمان ملل، ایران جزو کشورهای است که بیشترین تعداد معنادار به تریاک و هروئین را دارد. تراکم شدید در زندانهای کشور به حدی رسیده است که، مطابق آمارهای موجود، ایران از لحاظ تعداد زندانیان، برحسب جمعیت کشور، در ردیف دوم در سطح جهانی قرار گرفته است. بر پایه گزارشهای سالانه سازمان "عفو بین‌الملل"، جمهوری اسلامی از حیث تعداد اعدامیها غالباً در ردیف دوم یا سوم قرار دارد. گردانندگان این رژیم می‌توانند بر خود بیابند که، در این زمینه‌ها، ایران را به بالاترین رده‌های جهانی ارتقاء داده‌اند! چنین است که اکثریت عظیم مردمان این سرزمین در سایه حاکمیت این رژیم ضد مردمی به چنین روزگار سختی گرفتار آمده‌اند و فرار از این "جهنم" و مهاجرت به خارج نیز همچنان ادامه دارد.

مخاطرات منطقه‌ای و جهانی

سیاست خارجی رژیم، که در دوره خاتمی بر پایه "تنش زدایی" و بهبود مناسبات بین‌المللی گذاشته شده و در آغاز نیز موفقیت‌هایی را شاهد بوده است، در دوره اخیر با اختلالات و ناکامی بیشتر روبرو گشته است. کارشکنیهای خامنه‌ای و دستجات وابسته به وی، در این عرصه هم مؤثر بوده، لکن اصلاح‌طلبان حکومتی که در درون خود نیز در این باره همداستان نبوده‌اند، نتوانستند سیاست روشنی را اتخاذ و پیگیری نمایند. در پی رویدادهای تروریستی دهشتناک ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، و فضای مساعدی که در آن مقطع فراهم آمده بود، دولت خاتمی کوشید که برای خارج شدن از انفعال و بهبود روابط با غرب و از جمله دولت آمریکا، اقداماتی را انجام دهد. اما جناح خامنه‌ای که اصلاً نمی‌تواند چنین موفقیتی را برای رقیب اصلی حکومتی خویش تحمل نماید، باری دیگر، بر طبل "مبارزه ضد استکباری" کوبیده و کوششهای دولت را بی اثر ساخت. آغاز تهاجم نظامی و بمباران افغانستان، همراه با تشدید لشکرکشیها و جنایات رژیم اسرائیل در فلسطین، به نوبه خود، بهانه‌ای برای رجزخوانیهای بیشتر و تداوم مواضع خصم‌جویانه خامنه‌ای شده و تناقضهای موجود در سیاست خارجی رژیم را شدت بخشید. اما قرار دادن ایران در "محور شر" و تهدید نظامی آشکار علیه آن از جانب دولت جرج بوش، هم دستاویز کاملاً مناسبی را در اختیار جناح غالب گذاشت که با توسل بدان سعی کند که نه تنها مذاکره با آمریکا بلکه بحث درباره آن را هم در مجامع و مطبوعات ممنوع اعلام کند.

هر چند که احتمال تهاجم مستقیم نظامی آمریکا علیه ایران، در شرایط جهانی موجود و در آینده‌ای نزدیک، بسیار ضعیف است، اما این تهدیدات در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی تأثیرات زیادی بر اوضاع داخلی و در مناسبات ایران با سایر کشورها، بر جای گذاشته و می‌گذارد. توده‌های مردم که با هرگونه دخالت خارجی در تعیین مقدرات و سرنوشت آزاد جامعه خود مخالفند، طبیعتاً از تبعات سیاسی و اقتصادی تهدیدها و سیاستهای سلطه‌جویانه دولت آمریکا زیان می‌بینند. اگرچه ایران، به واسطه موقعیت ویژه جغرافیایی، منابع نفتی غنی و بازار بزرگ داخلی آن، همچنان مورد توجه

یکسان‌سازی نرخ ارز، خلاصه می‌شود، نه تنها بهبودی در شرایط زیست و کار اکثریت مردم به وجود نیاورده بلکه با دامن زدن به تورم قیمت‌ها و تشدید بیکاری، مشقات و محرومیت‌های بیشتری برای آنها به ارمغان آورده است.

به دلیل نبود سرمایه‌گذاریهای لازم، بخش بزرگی از صنایع ایران فرسوده و از رده خارج شده است و بخشی دیگر هم توان رقابت با کالاهای وارداتی را ندارد. تنها عرصه مهم سرمایه‌گذاری با استفاده از سرمایه‌های خارجی (عمدتاً به صورت قراردادهای بیع متقابل) در بخش نفت و گاز بوده که هدف اصلی آن استمرار جریان درآمدهای نفتی به منظور تأمین هزینه‌های جاری و نظامی و حیف و میلهای دستگاههای حکومتی است. بخش کشاورزی وضعیت چندان بهتری از صنعت کشور ندارد و خسارات خشکسالیهای اخیر هم مزید بر علت شده است. افزایش قابل ملاحظه درآمدهای نفتی در ۳-۲ سال گذشته، می‌توانست تکانی در اقتصاد زمینگیر کشور پدید آورد، لکن آن نیز صرف خاصه خرجیها شده و عملاً حیف و میل گردید.

بخش عظیمی از امکانات و ثروتهای جامعه، کماکان، در اختیار و تحت کنترل دستجات و گردانندگان حکومتی و بستگان آنهاست که اخیراً با عنوان "آفازاده‌ها" شهرت یافته‌اند. دار و دسته خامنه‌ای با در دست گرفتن بنیادها و بنگاههای بزرگ، که غالباً به صورت نهادهای اقتصادی - سیاسی - مذهبی و به مثابه باندهای مافیایی فعالیت می‌کنند، علاوه بر انباشت ثروتهای کلان، نفوذ و قدرت سیاسی خود را نیز تغذیه و تکمیل می‌کنند. دیگر جناحهای حکومتی نیز، هر کدام، بخشی از داراییهای عمومی و یا موقعیتهای اقتصادی را به چنگ آورده‌اند، هر چند که دعوا بر سر تقسیم مجدد آنها نیز همواره یکی از موضوعات منازعات جاری بین آنها بوده، و اختلاف و افشاگریهای متقابل در مورد قراردادهای و درآمدهای نفتی در سال گذشته هم، نمونه‌ای از آنها بوده است.

معضل اقتصادی و اجتماعی بیکاری که با ورود انبوه جوانان به بازار کار طی سالهای گذشته، اکنون ابعادی دهشتناک و فاجعه‌بار یافته است (۷۰ درصد بیکاران را افراد زیر ۳۰ سال تشکیل می‌دهند)، قطعاً تبعات خود را در عرصه سیاسی نیز بر جای خواهد نهاد. بیکاری در میان فارغ‌التحصیلان دانشگاهی روز به روز حادثر شده است. استخدام دولتی (حتی در رشته‌های بهداشت و درمان و آموزش که شدیداً مورد نیاز جامعه است) عملاً متوقف گردیده و امکانات اشتغال در دیگر زمینه‌ها، در اثر فقدان سرمایه‌گذاری کافی، بسیار محدود شده است، ضمن آن که سیل اخراجها نیز هر سال جمع دیگری را به میان انبوه چند میلیونی بیکاران می‌راند. چشم‌انداز تیره و تار آینده، از این لحاظ نیز، بر بخش فزاینده‌ای از جامعه ما مستولی شده است.

پیامدهای ناگوار این نابسامانی و فلاکت، طبعاً در زمینه اجتماعی، در مورد رواج اعتیاد، اشاعه فحشا، گسترش انواع بزهکاریها و آفات ... هم ظاهر شده است. ذکر چند شاخص، به عنوان نمونه، تصویری از واقعیت‌های دردناک جامعه امروز ایران را ترسیم می‌کند. بر پایه آمارهای رسمی، تعداد معتادان در کشور حدود ۲ میلیون

چشم‌انداز، موقعیت و پروژه

سیاسی ما

(سند مصوب شماره یک)

بر ادامه راهی است که طی پنج سال گذشته مردم تجربه کرده‌اند. و جناح کارگزاران نیز با توجه به بن‌بست کنونی اصلاح‌طلبان، خود را به تدریج از این جمع جدا کرده و می‌کوشد تا به اعتبار موقعیت خود، نقش داهیه‌نای را بین دو جناح حکومتی بازی کرده و خود را محلل بحران کنونی نشان دهد.

در بیرون از حکومت نیز کوشش برخی از گرایش‌های ملی (مذهبی در شکل‌گیری نیروی سوم، تاکنون ناموفق بوده و گرایش جدیدی در میان این نیروها برای رسیدن به توافقاتی با جناح خامنه‌ای، کوششهایی را آغاز کرده است.

سلطنت‌طلبان با حمایت فعال جناحهایی از دولت آمریکا، بویژه پس از ۱۱ سپتامبر، فعال شده و سعی دارند تا در خلاء موجود خود را آلترناتیو رژیم اسلامی معرفی کنند. ولی بعید به نظر می‌رسد که ایده بازگشت سلطنت به ایران از حمایت وسیع توده‌ها برخوردار شود.

نیروهای اپوزیسیون چپ و دموکرات در شرایط فعلی از سویی در پراکندگی به سر برده و چشم‌انداز روشنی نیز برای نزدیکی آنها در کوتاه مدت وجود نداشته و از سویی دیگر فاقد پیوند لازم با جنبش جاری توده‌ها هستند.

در چنین شرایطی، محتمل‌ترین روند، از سویی گسترش انفجاری نارضایتیها و بروز شورهای توده‌ای است و از سویی دیگر، کشمکشهای جناحهای درونی رژیم همچنان ادامه خواهد یافت. این احتمال ضعیف نیز وجود دارد که در این دوره، جناح خامنه‌ای با یکدست کردن حکومت و سرکوب وسیع، برای یک دوره چند ساله، حکومت دیکتاتوری مذهبی را به زور سرنیزه، بر جامعه حکمفرما کند.

شکل‌گیری یک آلترناتیو که از اعتبار مردمی برخوردار بوده و با طرح برنامه و شعارهای مشخص، مبارزه مردم برای تغییر حکومت اسلامی و شکل‌گیری یک حکومت دموکراتیک را یاری و هدایت نماید، امروز در گرو عواملی است که فعلاً آماده نیستند و تدارک در این راه وظیفه درجه اول اپوزیسیون چپ و دموکرات است.

برنامه ما

برنامه ما در دوره آتی باید پاسخی به نیازهای عاجل جنبش مردم و در راستای تحقق اهداف استراتژیک در مبارزه برای ایرانی آزاد و مبتنی بر نظام اجتماعی عادلانه و دموکراتیک برای همه آحاد آن باشد.

۱ - برای تحقق دموکراسی در ایران، سرنگونی حکومت اسلامی و شکل‌گیری یک حکومت دموکراتیک ناگزیر است. برای این مهم، وظیفه عمده اپوزیسیون تلاش همه جانبه برای ایجاد یک آلترناتیو مورد پذیرش توده‌ها می‌باشد. آلترناتیو می‌تواند به اشکال گوناگون شکل گیرد. از نوعی همگرایی سیاسی و طرح شعارهای واحد از سوی مجموعه نیروهای اپوزیسیون تا شکل‌گیری مجموعه‌هایی از سازمانهای سیاسی که به یکدیگر نزدیکی سیاسی دارند و همگرایی این مجموعه‌های سیاسی تا رسیدن به یک جبهه وسیع که بخش عمده اپوزیسیون را حول یک برنامه مشترک در جهت

یافته و هم اکنون در تقلا شکستن حلقه‌های زنجیریست که دور او تنیده شده است. جنبش دانشجویی به عنوان جلوه بارزی از حضور این نیرو، علیرغم سیاست سرکوب و فشار از سوی ارتجاع، همچنان یکی از قویترین جنبشهای اجتماعی خواهد بود. - خانواده‌های قربانیان رژیم و زندانیان سیاسی همچنان به تلاشها و مبارزاتشان ادامه خواهند داد. اصلاح‌طلبان حکومتی و نیروهای پیرامونی آنها در تلاش برای خروج از بن‌بست کنونی، دو راهکار متفاوت را در پیش گرفته‌اند. اغلب آنها با تأکید بر شعار "قانونگرایی" و ادامه سیاستهایی چون "آرامش فعال" و "بازدارندگی فعال" به دنبال تداوم بقای خود در حکومت هستند. این گروه همچنان تلاش اصلی خود را معطوف به توافق با جناح خامنه‌ای ساخته است.

بخش دیگری از اصلاح‌طلبان حکومتی با انتقاداتی به سیاستهای تاکنونی جبهه دوم خرداد، گرایش رادیکالتری از خود بروز داده و همچنان خواستار تحقق شعارهای دوم خرداد می‌باشند. با این حال این نیرو همچنان در چارچوب این نظام خود را تعریف می‌کند و همچنان اصرار دارد تا اصلاحات مورد نظر خود را در چارچوب این نظام پیش برد. موانع تاکنونی که بر سر راه تحولات اصلاحی همچنان باقیست و چشم‌اندازی برای موفقیت این سیاست به دست نمی‌دهد.

در مقابل، جناح خامنه‌ای سیاست محدود کردن هرچه بیشتر جنبش اصلاح‌طلبی و خالی کردن آن از محتوا را دنبال می‌کند. همزمان، هدف این جناح، حذف اصلاح‌طلبان از حکومت و یکدست کردن آن می‌باشد. با تشدید فشار به مردم، با جنبش توده‌ها مقابله کرده و سیاست سرکوب مردم را با مامشات و توافق ضمنی اصلاح‌طلبان دنبال می‌کند.

تداوم بحرانهای اقتصادی - اجتماعی، رشد بیکاری و گرانی سرسام‌آور، کاهش قدرت خرید، سطح دستمزدها و عقب افتادن حقوق ماهانه، اخراجها، رکود اقتصادی، فساد مالی، رانت‌خواری، سوءمدیریت، اعتیاد، فحشاء، نبود تأمین اجتماعی و کمبود خدمات عمومی و ناهنجاریهای اجتماعی دیگر، شرایط زیستی مردم را وحشتناکتر نموده و هر روز تعداد بیشتری از کارگران و زحمتکشان و دیگر اقشار اجتماعی را به زیر خط فقر و از آن طرف به مبارزه می‌کشاند. این وضعیت همراه با تشدید سرکوب و فشار، بیش از پیش مردم را به چاره‌جویی و سمت و سو دادن حرکتهای اعتراضی‌شان برای مقابله با تهاجم رژیم و کسب خواسته‌های خود وامی‌دارد.

در حال حاضر، ضعف بزرگ جنبش مردم فقدان آلترناتیو دموکراتیک و مورد اعتماد اکثریت آنهاست. در داخل حکومت، اگرچه هنوز جناحی از اصلاح‌طلبان سعی می‌کند خود را در شکل آلترناتیو حفظ کند ولی اصرار آنها بر حفظ چارچوب نظام، نهایتاً اصرار

در فاصله دو کنگره، تحولات جامعه ایران تداوم روندهای پس از دوم خرداد بود. در این دوره مبارزات مردم با حکومت برای بهبود شرایط زندگی و کسب خواسته‌های خود با جهتگیری مستقل از پیش تداوم یافت. درگیری جناحها نیز با پیشروی جناح خامنه‌ای و عقب نشینی بیوقفه جناح اصلاح‌طلبان ادامه یافت. در این دوره بحرانهای موجود در همه عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی عمیقتر شد.

طی پنج سال گذشته اصلاح‌طلبان حکومتی از تحقق مقاصد خود ناکام مانده و به وعده‌های خود در قبال مردم عمل نکردند. این جریان با موانع ساختاری در درون حکومت روبرو گردید. "مردمسالاری دینی" که بیانگر مضمون اصلاحات مورد نظر اصلاح‌طلبان حکومتی بود، ناممکن بودن خود را در عمل به نمایش گذاشت و تسلط ارگانهای مذهبی و غیرانتفاعی بر اهرمهای اصلی قدرت و تحکیم موقعیت این ارگانها، چه در قانون اساسی و چه در ساختار حکومت، عملاً هر اقدام اصلاح‌طلبانه در چارچوب این نظام را ناممکن ساخته است.

چشم‌انداز

بن‌بست سیاسی اصلاح‌طلبان حکومتی و چیرگی جناح خامنه‌ای، طبعاً مبارزات مردم را نسبت به چند سال قبل با دشواریهای بیشتری روبرو خواهد کرد.

جنبشهای اجتماعی اصلاح‌طلبانه که ریشه در نارضایتی مردم و خواست آنها برای تغییر اوضاع دارند، تداوم یافته و با عبور از رهبری اصلاح‌طلبان حکومتی، راههای جدیدی را به روی خود می‌کشایند. حرکتیهای اعتراضی اقشار گوناگون و جنبشهای مردمی برای بهبود وضعیت و ایجاد تغییرات، برچیدن نظام استبداد دینی و استقرار آزادیهای دموکراتیک به وسیعترین شکل ممکن و عدالت اجتماعی را در چشم‌انداز خود دارد.

- زنان که با بی‌حقوقی به معنای واقعی کلمه دست و پنجه نرم کرده و تبعیض قانونی حاکم بر سرنوشت اجتماعی و انسانی‌شان را با گوشت و پوست لمس می‌کنند، نیروی پیشتاز در جنبشهای جاری برای تأمین حقوق اولیه آحاد جامعه بشمار می‌آیند و در آینده نیز نقش بسیار مهمی را در تحولات اجتماعی ایفاء خواهند نمود.

- روشنفکران و اندیشمندان جامعه، روزنامه‌نگاران و هنرمندان که بیش از همه از سلطه حکومت سانسور مذهبی و سیاسی رنج می‌برند به رغم همه قتلها و تهدیدها و زندانها و ممنوعیتها، پرچم دار دفاع از آزادی بیان و اندیشه هستند.

- کارگران و زحمتکشان جامعه که هر روز بیش از روز پیش در ورطه فقر و بیکاری و بی‌چشم‌اندازی فرو می‌روند، مبارزات خود را در دفاع از حق کار و حیات همچنان ادامه خواهند داد.

- مبارزات ملت‌های ساکن ایران که جز سرکوب خواسته‌های دموکراتیکشان تجربه دیگری از جمهوری اسلامی ندارند به اشکال گوناگون ادامه خواهد یافت.

- جنبش جوانان همچنان در حال گسترش است. سرنوشت جمهوری اسلامی را بیش از همه، نسل جدیدی هم خواهد نوردید که در قفس همین حکومت پرورش

توقیف مطبوعات و محکومیت روزنامه نگاران باید متوقف شود!

در گرماگرم برگزاری روز آزادی مطبوعات، دو روزنامه ایران و بنیان در روز شنبه ۱۴ اردیبهشت توقیف شدند. روز یکشنبه ابتدا کروی رئیس مجلس و سپس شاهرودی رئیس قوه قضائیه اعلام کردند که از روزنامه ایران رفع توقیف خواهد شد. این روزنامه پس از یک روز توقیف، از روز دوشنبه به کار خود ادامه داد. ولی روزنامه بنیان همچنان در محاق توقیف باقی ماند. چند روز بعد روزنامه "نوروز"، ارگان غیر رسمی جناح اکثریت مجلس، توقیف شد و مدیر مسئول آن به جرم تبلیغ علیه نظام، توهین و اهانت به مسئولان حکومت، ترویج ابتدال و فرهنگ غرب و انتشار شایعات و اکاذیب مجرم شناخته شده و به شش ماه و دو روز حبس تعزیری و چهار سال ممنوعیت فعالیت مطبوعاتی محکوم شد. جالب اینجا است که مدیر مسئول روزنامه نوروز، محسن میردامادی، رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس نیز می باشد. همزمان مدیر روزنامه شمس تبریز، که از مدتی پیش توقیف شده بود، به ۱۷ ماه زندان و ۷۴ ضربه شلاق محکوم شد.

پس از ربودن و زندانی کردن روزنامه نگار قدیمی سیامک پورزند و محکومیت وی به هشت سال زندان و محکومیت زیدآبادی به بیست و سه ماه زندان، تهاجم جدید به مطبوعات و بستن و توقیف روزنامه و منجمله دو روزنامه پر تیراژ بنیان و نوروز، بیش از هر زمان دیگر تصمیم جناح غالب حکومت اسلامی را بر بستن دهانها و شکستن قلمها و گسترش خفقان نشان می دهد.

ناتوانی حکومت در پاسخگویی به خواستههای مردم و فقدان چشم انداز سیاستهای اصلاح طلبان، نارضایتی مردم را دامن زده و دامنه اعتراضات و اعتصابات و تظاهرات افشار گوناگون، کارگران، دانشجویان، معلمان، جوانان و غیره را وسعت بخشیده است. در مقابل گسترش حرکات اعتراضی، سیاست عمومی جناح غالب حکومت بر محدودیت هر چه بیشتر ابزار اطلاع رسانی، روزنامه و نشریات، محدودیت دسترسی به اینترنت و بستن "کافی نت"ها، محدودیت بیشتر تلویزیونهای ماهواره ای و دیگر ابزار اطلاع رسانی قرار گرفته است. و همه این اقدامات در شرائطی است که "وفاق ملی" محور سیاستهای تبلیغی حکومت قرار گرفته است.

ما ضمن محکوم کردن توقیف روزنامه های بنیان، شمس و نوروز و محکومیت مدیران مسئول آنها، خواهان رفع توقیف از این سه روزنامه و از تمامی روزنامه های توقیف شده، هستیم. ما از همه مردم و سازمانهای آزادیخواه و دمکرات در سراسر جهان دعوت می کنیم تا تلاشهای خود برای مبارزه بر علیه سرکوب مطبوعات و رسانه های خبری و دستگیری روزنامه نگاران را همچنان گسترش دهند.

مبارزات زنان و جایگاه آنان (سند شماره دو)

در کشورهای توسعه نیافته، بخش عظیمی از زنان به صفوف محرومترین مزدبگیران پرتاب شده و اکثریت عظیمی از آنان، از کار، و تحمیل کار خانگی بدون مزد، در رنجند. از اینرو جنبش آزادی و برابری زنان به نزدیکترین متحد طبیعی سوسیالیسم علیه سرمایه داری تبدیل شده است.

کشور ما ایران از این قاعده مستثنی نیست. زنان میهن ما همواره با رژیمهای مستبد و نیز فرهنگ مردسالاری و تبعیض جنسی در مصاف بوده اند. با سلطه جمهوری اسلامی، ستم بر زنان ابعاد گسترده ای یافت و مبارزه با زنان، به عنوان یکی از ارکان مهم ایدئولوژیک رژیم برای تثبیت حکومت دینی، به کار گرفته شد. ولی زنان ما سکوت نکرده و از همان فردای انقلاب و در طول عمر رژیم اسلامی به مبارزه خود ادامه داده اند و این امر تا برچیده شدن حکومت دینی و زن ستیز ادامه خواهد یافت.

مبارزه برای سوسیالیسم، در ایران، جدا از مبارزه برای رهایی زن نیست. سوسیالیسم بخودی خود رهایی زن را تحقق نمی بخشد. دموکراسی سوسیالیستی فقط زمانی میسر خواهد بود که زنان نه تنها از حقوق برابر در قانون بلکه بطور مساوی با مردان، در قدرت سیاسی سهیم باشند.

سازمان ما در کنگره سوم بر موازنه مثبت بین اعضای زن و مرد سازمان تأکید نمود. این امر تاکنون عملی نشده است.

کنگره پنجم ضمن تأکید بر به روز بودن این قطعنامه و حمایت فعال سازمان از جنبشهای فمینیستی و پشتیبانی از تشکلهای مستقل زنان جهت کسب آزادی و برابری و پیگیری مطالبات خود در جامعه، بر اجرای این قطعنامه در انتخاب کمیته مرکزی سازمان، و رعایت حق رأی نسبی به نسبت اعضای زن، پافشاری می کند و خواهان افزودن بند زیر به ماده پنج اساسنامه سازمان می باشد.

ماده ۵: (کمیته مرکزی، عالیترین ارگان رهبری سازمان در فاصله دو کنگره است که فعالیتهای سازمان را در چهارچوب مصوبات کنگره هدایت می کند. عضویت در کمیته مرکزی مشروط به داشتن حداقل پنج سال سابقه عضویت در سازمان و محدود به سه دوره متوالی است). "در انتخاب کمیته مرکزی، اصل سهمیه بندی، حداقل به نسبت تعداد رفقای عضو سازمان رعایت خواهد شد."

سرنگونی رژیم و جایگزین کردن آن با یک حکومت دموکراتیک گرد آورد. در شرایط حاضر و با توجه به روانشناسی اپوزیسیون، محتمل ترین راه، همگراییهای سیاسی و رسیدن به شعارهای واحدی از سوی مجموعه نیروی اپوزیسیون خواهد بود.

۲- برای گسترش مبارزات مردم و اثربخشی هرچه بیشتر آن، شکل گیری سازمانهای مستقل توده ای، سیاسی، صنفی، اجتماعی و فرهنگی از اهمیت درجه اول برخوردار است. در عین حال این تشکلهای خود پایهای استقرار و حافظ دموکراسی خواهند بود. دفاع از شکل گیری سازمانهای مستقل توده ای و تبلیغ وسیع لزوم سازمانیابی تشکلهای مستقل مردمی از وظایف دائمی است.

۳- بزرگترین مانع تحقق دموکراسی در ایران حکومتی است که دین و حکومت را با یکدیگر تلفیق کرده است. مبارزه برای تغییر حکومت، جدا از خواست جدائی دین از حکومت نیست. تبلیغ جدائی دین از حکومت، کار روی زمینه های تئوریک آن و بهره گیری از تجربه روزمره مردم و بطور کلی برنامه ما برای جامعه ای دموکراتیک، وظیفه پراهمیتی است که ما باید در انجام آن بکوشیم.

۴- دفاع از مطالبات جنبشهای اجتماعی و توده ای و تلاش برای تعمیق و تحقق این خواستها:

- تأمین آزادیهای بی قید و شرط سیاسی اعم از آزادی بیان، عقیده و مرام، آزادی تحزب و تشکل و خواست آزادی مطبوعات و آزادی تمامی زندانیان سیاسی و مطبوعاتی و لغو کامل سانسور، معرفی آمرین قتلهای زنجیره ای و دیگر قتلها علیه فعالین سیاسی و نویسندگان، و دستگیری و محاکمه آنان، و گشودن پرونده قتل عام و اعدامهای زندانیان سیاسی و عقیدتی طی دوران حاکمیت جمهوری اسلامی.

- لغو تبعیض اعم از جنسیتی، ملی، مذهبی و قومی. - دفاع از برابری حقوقی زنان با مردان در تمامی عرصه های زندگی اجتماعی و تأمین موقعیتهای برابر برای زنان.

- تأمین حقوق کودکان و حمایت از آنان در برابر محدودیتهای و تعديات نسبت به آنها در عرصه های مختلف.

- به رسمیت شناختن حق کار و حق حیات و برقراری سیستم تأمین اجتماعی برای همه مردم ایران و به رسمیت شناختن حق تشکل و حق اعتصاب برای کارگران و دیگر افشار اجتماعی.

- به رسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت ملل ساکن ایران.

- اتخاذ سیاست خارجی مستقل و مبتنی بر منافع ملی بر اساس به رسمیت شناختن حق ملل در تعیین سرنوشت خویش و احترام به میثاقها و موازین بین المللی.

- لغو اعدام و شکنجه، برچیدن محاکم شرعی، لغو احکام شرعی و ممنوعیت قصاص و سنگسار و غیره.

طرح‌های پیشنهادی به کنگره که به تصویب نرسیده است

طبیعت و تعادل زیست محیطی در کره زمین را عملی سازد. جامعه ای که تقسیم کار بر حسب جنس و جدایی سنتی کار بیدی و فکری در آن از میان رفته باشد.

جامعه ای مبتنی بر سازماندهی دموکراتیک و غیر متمرکز حیات اقتصادی - اجتماعی و سیاسی که در آن خودحکومتی و کنترل مستقیم کارگران و دیگر نیروهای اجتماعی رفته رفته جایگزین ساختارهای دیوانسالارانه و سرکوبگر یعنی دولت می‌گردد.

در ایران در شرایط.....(ادامه تا پایان پاراگراف)

جامعه سوسیالیستی جامعه‌ای است که رمز شکوفایی‌اش ارج گذاری به جایگاه انسان و آزادی است. جامعه‌ای است مبتنی بر همبستگی آزاد تولیدکنندگان، جامعه ای که در آن بهره‌کشی از مزدبگیران، ستم بر زنان، از خود بیگانگی، شیئی شدگی دولت و سرمایه جملگی در آن از میان رفته اند.

جامعه سوسیالیستی جامعه‌ای است خود مدیر با برنامه‌ریزی واقعا دموکراتیک که غلبه ارزش مصرف بر ارزش مبادله مناسبات بیگانه میان زن و مرد به دور از هرگونه سلسله مراتب و ستمگری توازن میان انسان و

پیشنهاد تکمیلی بر سند پلاتفرم سیاسی -

نظری سازمان (مصوب کنگره دوم سازمان)

همایون فرهادی

(طرح شماره یک)

۵ - سوسیالیسم نه یک ایده کلی، نه حکم پیشاپیش صادرشده جبر تاریخی، بلکه برنامه انجام تحولات اجتماعی امر انتخاب آزادانه اکثریت جامعه است و با دموکراسی در تمام شئون آن تعریف می‌شود.

قدرت خرید دستمزد و حقوق بگیران ، تورم لجام گسیخته و رکود اقتصادی ،فساد مالی ،رانت خواری فقر و فلاکت را هر چه بیشتر دامن زده و هر روز تعداد بیشتری از کارگران و زحمتکشان را به زیر خط فقر میکشاند . بی برنامه‌گی و ندانم کاری، فساد شدید حاکم بر تمامی ارکان دولتی همراه با تشدید سرکوب و فشار ،بیش از پیش مردم را به چاره جوئی و حرکت های اعتراضی برای مقابله با تهاجم رژیم و کسب خواسته‌های خود وا می‌دارد .

در حال حاضر بزرگترین ناتوانی جنبش مردم فقدان آلترناتیو است . اگر چه هنوز جناحی از اصلاح طلبان سعی می‌کند خود را در شکل آلترناتیو حفظ کند ولی اصرار آنها بر حفظ چارچوب نظام ، نهایتا اصراری بر ادامه راهی است که در پنج سال گذشته مردم تجربه کرده اند . در بیرون از حکومت نیز کوشش برخی از گرایشات ملی - مذهبی در شکل گیری نیروی سوم تا کنون ناموفق بوده و گرایش جدیدی در این نیرو ها برای رسیدن به توافقاتی با جناح خامنه ای ،کوشش هائی را آغاز کرده اند . از سوی دیگر جناح کارگزاران نیز با توجه به بن بست کنونی اصلاح طلبان خود رابه تدریج از این جمع جداکرده و می‌کوشد تا به اعتبار موقعیت خود ،نقش میانه ای را بین دو جناح حکومت بازی کرده و خود را محل بحران کنونی نشان دهد

د ربیرون از حکومت و نیروهای پیرامونی آن در ماه های اخیر و بویژه پس از ۱۱ سپتامبر ، سلطنت طلبان با حمایت فعال جناح هائی از دولت امریکا ،فعال شده و سعی دارند تا در خلاء موجود خود را آلترناتیو رژیم اسلامی معرفی کنند . بحران اقتصادی کنونی امکان ویژه ای را برای آنها بوجود آورده تا یک مقایسه ساده شرائط اقتصادی - اجتماعی زمان شاه و با حکومت اسلامی ، مشروعیتی در بین مردم پیدا کنند . ولی بعید به نظر می‌رسد که ایده بازگشت سلطنت به ایران از

بهبود و وضعیت و ایجاد تغییرات ، محور استبداد دینی و استقرار آزادیهای دموکراتیک به وسیع ترین شکل ممکن و عدالت اجتماعی را در چشم انداز خود دارد. بن بست سیاسی اصلاح‌طلبان حکومتی و چیرگی جناح خامنه ای ،طبعا مبارزات مردم را نسبت به چند سال قبل، با دشواریهای بیشتری روبرو خواهد کرد . ولی از شدت و حدت آنها نخواهد کاست .

اصلاح طلبان حکومتی و نیروهای پیرامونی آنها در تلاش برای خروج از بن بست کنونی ، دو راهکار متفاوت را در پیش گرفته اند . بخشی از این نیرو با تاکید بر شعار « قانون گرائی » و ادامه سیاست آرامش فعال ، به دنبال تداوم بقای خود در حکومت هستند . این گروه همچنان تلاش اصلی خود را معطوف به توافق با جناح خامنه ای ساخته است .

بخش دیگری از اصلاح طلبان با انتقاداتی به سیاست های تاکنونی جبهه دوم خرداد ، گرایش رادیکالتری از خود بروز داده و همچنان خواستار تحقق شعار های دو خرداد می‌باشند . با این حال این نیرو همچنان در چارچوب این نظام خود را تعریف می‌کند و همچنان اصرار دارد تا اصلاحات مورد نظر خود را در چارچوب این نظام پیشبرد . موانع تاکنونی که بر سر راه تحولات اصلاحی ، همچنان باقی است و چش اندازی برای موفقیت این سیاست بدست نمی‌دهد .

در مقابل ،جناح خامنه ای سیاست محدود کردن هر چه بیشتر جنبش اصلاح طلبی و خالی کردن آن از محتوی را دنبال می‌کند . هدف این جناح حذف اصلاح طلبان از حکومت و یک دست کردن آن می‌باشد . همزمان با تشدید فشار به مردم با جنبش توده ها مقابله کرده و سیاست سرکوب مردم با موافقت ضمنی اصلاح‌طلبان دنبال می‌کند .

تداوم بحرانهای اقتصادی، اجتماعی ، رشد بیکاری و گرانی سرسام آور ، کاهش

اکثریت کمیته مرکزی

چشم انداز ، موقعیت ما و پروژه سیاسی

(طرح شماره ۲)

در فاصله دو کنگره تحولات جامعه ایران تداوم روند های پس از دوم خرداد بود . در این دوره مبارزات مردم با حکومت برای بهبود شرائط زندگی و کسب خواسته های خود با جهت گیری مستقل از پیش تداوم یافت . در گیری جناح ها نیز با پیشروی جناح خامنه ای و عقب نشینی بی وقفه جناح اصلاح طلبان ادامه یافت . در این دوره بحران های موجود در همه عرصه های سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی عمیق تر شد .

طی پنج سال گذشته جنبش اصلاح طلبانه عملا از تحقق اهداف اصلی خود بازماند. این جنبش که در اساس نتوانست رهبری در خارج از جناحهای رژیم بیابد، با موانع ساختاری در حکومت اسلامی روبرو گردید. شعار مردمسالاری دینی که بیانگر مضمون اصلاحات مورد نظر اصلاح طلبان حکومتی بود، ناممکن بودن خود را در عمل به نمایش گذاشت و نشان داد که یک شعار اتوپیک بیش نیست . ساختار مذهبی حکومت و تسلط ارگانهای مذهبی و غیر انتخابی بر اهرمهای اصلی قدرت و تحکیم موقعیت این ارگان ها ، چه در قانون اساسی و چه در ساختار حکومت، شانس هر اقدام اصلاح طلبانه در چارچوب این نظام را به صفر رسانده است .

چشم انداز

جنبش اصلاح طلبانه که ریشه عمیق در نارضایتی مردم و خواست آنها برای تغییراوضاع دارد ، تداوم یافته و با عبور از رهبری اصلاح طلبان دولتی، راههای جدیدی را برروی خود می‌گشاید . حرکتهای اعتراضی اقتشار گوناگون و جنبشهای مردمی برای

عیسی صفا

به زیر کشیدن نظام ولایت فقیه با تکیه بر جنبش توده‌ای

(طرح شماره ۳)

جامعه ایران در آستانه دگرگونی سیاسی قرار گرفته است. اکثریت مردم ایران خواهان به زیر کشیدن نظام ولایت فقیه هستند. تجربه تاریخی همه جوامع نشان می‌دهد، هنگامی که اکثریت جامعه به طور پیگیر خواهان دگرگونی مهم سیاسی باشند، این تحول دیر یا زود رخ خواهد داد. تمرکز مبارزه چند سال اخیر ایران بر محدود کردن قدرت ولایت فقیه و ارگانهای وابسته به آن، نشانگر بلوغ سیاسی مردم است. منزوی کردن دشمن اصلی و گسترش جبهه دوستان، فن مبارزه‌ای است که به اندازه خود مبارزه قدرت دارد. تجربه انقلاب بهمن در شعور و آگاهی مردم ایران حضور دارد و عمل می‌کند. مبارزه سیاسی عالیتزین شکل مبارزه اقتصادی و اجتماعی است. طرح "توسعه سیاسی" جناح خاتمی تنها بازتاب بیرنگی از مبارزه سیاسی است که در جامعه علیه رژیم ولایت فقیه جاری است.

توسعه سیاسی، اصلاحات ساختاری برای "قانونیت و مدنیت" که جزو وعده و وعیدهای خاتمی بود، طبق روال همیشگی با سد دیکتاتوری ولی فقیه روبرو شده و در حد حرف باقی مانده است. انحصارطلبی ولی فقیه آنچنان غلیظ است که حتی خواست اندکی آزادی در چارچوب جمهوری اسلامی و قانون اساسی را توطئه برای سرنگونی نظام قلمداد می‌کند. دستگیری رهبران ملی - مذهبی و شکنجه روحی و جسمی آنان نشانگر این ادعاست. بی اعتباری مجلس در مقابل قدرت ولی فقیه، شورای نگهبان، قوه قضائیه، مجمع تشخیص مصلحت نظام، و... نشانگر این است که جمهوری اسلامی خصلت اصلی خود را که دیکتاتوری مذهبی متکی بر ولایت فقیه است حفظ کرده است.

حملات اخیر نظام ولایت فقیه علیه جنبش دانشجویی که نقش مهمی در آگاهی سیاسی جامعه بازی می‌کرد، دستگیری رهبران ملی - مذهبی، ادامه آدم‌ربایی، بستن روزنامه‌ها و دستگیری روزنامه‌نگاران و عدم واکنش خاتمی، بیانگر ظرفیت محدود اصلاحگران در بالاست. خاتمی به جای موضعگیری مشخص و علنی و حمایت از دموکراسی در جامعه، ترجیح می‌دهد که همانند شیوخ قبایل برای حفظ خود و خودیها در قدرت، به زد و بندهای پشت پرده متوسل شود. نظام ولایت فقیه بعد از غافلگیری اولیه در مقابل جنبش دوم خرداد به تجدید سازمان خود دست زده و با شعارهای جدید کارزار سرکوب کل جامعه را هدف قرار داده است. با تهدیدات پی در پی رژیم دلبیو بوش برای مداخله نظامی در ایران، ولی فقیه و نوچگانش در تدارک اعلام "وضعیت فوق‌العاده" هستند. یکی از مؤلفه‌های استراتژی جدید آمریکا برای مداخله در کشورهای دیگر، انزوا و تنفرانگیز بودن دولتهای این کشورها در افکار عمومی ملی و بین‌المللی است. بی تفاوتی و انفعال مردم، مؤلفه دیگر آمریکا برای تهاجم نظامی است.

سیاسی و رسیدن به شعارهای واحدی از سوی مجموعه نیروی اپوزیسیون خواهد بود. علیرغم موانع گوناگون که تا کنون در بین نیروهای اپوزیسیون عمل کرده است، راه گشایش مبارزات مردم ایران تنها از این مسیر عبور می‌کند و باید در این راه تمام انرژی و توان را به خدمت گرفت.

۲ - برای گسترش مبارزات مردم و اثر بخشی هر چه بیشتر آن، شکل‌گیری سازمان‌های مستقل توده‌ای، سیاسی، صنفی، اجتماعی و فرهنگی از اهمیت درجه اول برخوردار است. در عین حال این تشکلهای خود پایه‌های استقرار و حافظ دموکراسی خواهند بود. دفاع از شکل‌گیری سازمانهای مستقل توده‌ای و تبلیغ وسیع لزوم سازمان‌یابی تشکلهای مستقل مردمی از وظایف دائمی است.

۳ - دفاع از مطالبات جنبشهای اجتماعی و توده‌ای و تلاش برای تعمیق و تحقق این خواستها.

۴ - به منظور مقابله با پراکندگی موجود میان نیروهای چپ و برای تقویت نفوذ و تاثیرگذاری این نیروها بر سیر تحولات جامعه و یاری رساندن به مبارزات توده‌ای، و با توجه به تلاشهای تا کنونی سازمان ما و یا دیگر نیروها و جریان‌های چپ، در این زمینه لازم است سازمان ما طرح یا طرح‌های مشخصی را پیگیری کرده و به مرحله اجرا در آورد.

هدف این طرح یا طرحها نزدیکی، همگرایی و اتحاد نیروها، سازمانها، گروهها و عناصر منفرد چپ است که برای سوسیالیزم مبارزه می‌کنند، به اصول و موازین دموکراتیک برای کل جامعه و در مناسبات خود با دیگر نیروها باور دارند و ضمن حفظ استقلال و هویت سازمانی و گروهی و فردی و تجمعات، ائتلاف و یا اتحادهای وسیعتر را به منظور ایفای نقش موثری در روند رویدادهای جامعه را دنبال می‌کنند. هرگاه در این مسیر وحدت‌های سازمانی هم میسر باشد باید از آن استقبال کرد.

۵ - تبلیغ و ترویج ایده‌ای ما برای جامعه‌ای دموکراتیک و جایگزین حکومت مذهبی. ما باید تئوری تحول جامعه را تدوین و تبلیغ کنیم. بزرگترین مانع تحقق دموکراسی در ایران حکومتی است که دین و حکومت را با یکدیگر تلفیق کرده است. مبارزه برای تغییر حکومت، جدا از خواست جدائی دین از حکومت نیست. تبلیغ جدائی دین از حکومت، کار روی زمینه‌های تئوریک آن و بهره‌گیری از تجربه روزمره مردم و وظیفه پر اهمیتی است.

حمایت وسیع توده‌ها برخوردار شود. دیگر نیروهای اپوزیسیون نیز در پراکندگی به سر برده و چشم انداز روشنی نیز برای نزدیکی این نیروها وجود ندارد. به این اعتبار باید اذعان داشت که در حال حاضر هیچ آلترناتیوی که از اعتبار برخوردار بوده و بتواند نقطه اتکائی برای مردم باشد، وجود ندارد.

در چنین شرائطی محتمل‌ترین روندی که می‌توان برای آینده دید گسترش نارضایتی توده‌ای و فشار هر چه بیشتر آن بر بر حکومت میباشد که میتواند با شورش‌های توده‌ای همراه شده و نهایتاً یک انفجار توده‌ای حکومت جمهوری اسلامی را از بین ببرد. پیشبینی تحولات این روند و اشکال سیاسی که از دل یک انفجار وسیع توده‌ای بیرون خواهد آمد، ناممکن است. از سوی دیگر باید دقت داشت که اگر چه ضعیف ولی این احتمال نیز وجود دارد که در خلاء یک آلترناتیو و سرخوردگی توده‌ها از جنبش اصلاح طلبی در این دوره جناح خامنه‌ای با یکدست کردن حکومت و سرکوب وسیع، برای یک دوره چند ساله، حکومت دیکتاتوری مذهبی را به زور سرنیزه، بر جامعه حکمفرما کند.

شکل گیر یک آلترناتیو که از اعتبار مردمی برخوردار بوده و با طرح برنامه و شعارهای مشخص، مبارزه مردم برای تغییر حکومت اسلامی و شکل‌گیری یک حکومت دموکراتیک را به دست گیرد، امروز در گرو عواملی است که فعلاً آماده نیستند و تدارک در این راه وظیفه درجه اول اپوزیسیون است. منافع مردم ایران در گرو یک جابجائی آگاهانه حکومت است.

برنامه ما

۱ - امروز برای تحقق دموکراسی در ایران، سرنگونی حکومت اسلامی و شکل‌گیری یک حکومت دموکراتیک ناگزیر است. برای این مهم، وظیفه عمده اپوزیسیون تلاش همه جانبه برای ایجاد یک آلترناتیو مورد پذیرش توده‌ها می‌باشد. آلترناتیو می‌تواند به اشکال گوناگون شکل گیرد.

از نوعی همگرایی سیاسی و طرح شعارهای واحد از سوی مجموعه نیروهای اپوزیسیون تا شکل‌گیری مجموعه‌هایی از سازمانهای سیاسی که به یکدیگر نزدیکی سیاسی دارند و همگرایی این مجموعه‌های سیاسی تا رسیدن به یک جبهه وسیع که بخش عمده اپوزیسیون را حول یک برنامه مشترک در جهت سرنگونی رژیم و جایگزین کردن آن با یک حکومت دموکراتیک گرد آورد. در شرائط حاضر و با توجه به روانشناسی اپوزیسیون محتمل‌ترین راه، همگرایی‌های

فرید

تحولات سیاسی، چشم انداز و برنامه ما
(طرح شماره ۴)

الف : تحولات سیاسی

۱) جامعه ما در طول پنج سال گذشته دوران پر تلاطمی را پشت سر گذاشته است. از انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ تا کنون، همه حوادث کشور تحت تاثیر و در تداوم آن گام بزرگی قرار داشته است که مردم ایران در این روز تاریخی برداشتند و برای اولین بار در تاریخ معاصر کشور ما، با سلاح رای خود در مقابل حکومت ایستادند و ترکیب قدرت را به نفع خود تغییر دادند.

همه حوادث پنج سال گذشته تحت تاثیر این گام مهم و تاریخی و در تلاش تکمیل آن از سوی مردم و برای جلوگیری از ادامه آن از سوی قدرت فائده حکومت گذشته است.

مضمون تحولات بعد از خرداد ۷۶ تلاش مردم برای اعاده حق حاکمیت خود بوده و هست.

شکاف حاکمیت در جریان انتخابات ۲ خرداد ۷۶، امکان بیان این خواست از سوی مردم را فراهم ساخت.

گامی را که مردم در خرداد ۷۶ برداشتند، در طول سالهای گذشته شفافتر و روشنتر ساخته اند. در عین حال با استفاده از ابزار آراء شان در انتخابات متعدد بعدی، راه و روش جدیدی را در پیشبرد مبارزه برای اهداف خود به نمایش گذارده اند.

مردم کشور ما در طول این سال ها با درایت، از انتخابات تحت کنترل حکومت، سلاحی علیه استبداد ساخته و استفاده ابزاری از انتخابات را برای حکومت اسلامی به یک کابوس تبدیل کرده اند. بی اختیار ساختن ارگان های منکی بر رای مردم در داخل حکومت، اعم از دولت و مجلس و تبدیل قوه قضائیه و شورای نگهبان به همه کاره مملکت و استفاده از مجمع تشخیص مصلحت برای پوشش «قانونی» دادن به این اقدامات بعنوان تدابیری در مقابل بی ارزش ساختن رای مردم، و فاقد تاثیر ساختن آن، نتوانسته است مردم را از حضور در صحنه سیاسی کشور مایوس و سرخورده سازد و این ابزار یعنی سلاح رای برای اظهار نظر را از مردم بگیرد.

تشویق مردم به ادامه کارزار برای تحقق حق حاکمیت کامل خود از طریق خواست برگزاری انتخابات آزاد در کشور تحمیل آن به حکومت اسلامی و قبل از همه لغو نظارت استصوابی شورای نگهبان و گردن نهادن به نظارت بین المللی در اجرای آن از اهم وظائف نیروهای سیاسی بوده و هنوز هست.

نظام ولایت فقیه با سرکوب مردم، شرایط مناسبی برای مداخله آمریکا در امور داخلی ایران فراهم آورده است. در صورتی که بهترین شیوه مقابله با مداخله آمریکا، حاکمیت مردم بر سرنوشت خود و میزان بالای همبستگی در بین آنهاست. بنیست اقتصادی جامعه، بیکاری روزافزون، رشد واسطه‌گری و دلالی، گرانی سرسام‌آور، جامعه ایران را به زیر خط فقر کشانیده است. در حالی که ایران کشور بیست با منابع عظیم و ظرفیت مناسب رشد اقتصادی، دستمزد زحمتکش ایران معادل عقب مانده‌ترین کشورهای جهان است.

برنامه اقتصادی جمهوری اسلامی در دو دهه همواره بر تقویت «کاخ نشینان» در مقابل «کوخ نشینان» بوده است. آنها، خصوصی‌سازی همراه با زد و بند مافیایی را همواره دنبال کرده‌اند. بنیادهای مختلف «مستکبران»، شهیدا، ... انحصار اقتصاد ایران را به دست گرفته‌اند و درآمدهای ارزی ایران در بین «نهادهای» رنگارنگ تقسیم می‌شود. «سرمایه‌داری وحشی» یعنی بدون قوانین شناخته شده، جهتگیری اصلی همه جناحهای جمهوری اسلامی است. «افزاده‌ها» در رابطه تنگاتنگ با مسئولین دولتی، غنایم جنگی را بین خود تقسیم می‌کنند. محافل مافیایی قدرت سیاسی، قدرت اقتصادی را در دست دارند.

سیاست دولت خاتمی در زمینه اقتصادی اگر بدتر از «خط ولی فقیه» نباشد اصلاً بهتر نیست. با توجه به جهانی شدن سرمایه‌داری تحت ایدئولوژی نئولیبرالیسم، راه حل اقتصادی ایران اقتصاد برنامه‌ریزی شده متناسب با نیازهای داخلی مردم ایران است نه بخشیدن اموال دولتی به بخش خصوصی. سیاست اقتصادی جمهوری اسلامی، تقویت «تجار محترم» است که در روی کار آوردن جمهوری اسلامی نقش مهمی داشتند. سرمایه‌داری وحشی، بدون قانون و با امتیازات پشت پرده، پایگاه اجتماعی جمهوری اسلامی است.

با طرح به زیر کشیدن رژیم ولایت، ابهامات و سئوالاتی درباره چشم‌انداز مبارزه، تعیین تکلیف با کل جمهوری اسلامی و بویژه جناح خاتمی طرح می‌شود. آیا می‌توان با دور زدن کل جمهوری اسلامی به مبارزه با ولایت فقیه پرداخت و آن را بطور مکانیکی از جامعه ایران حذف کرد؟

در طرح این سئوالات باید توجه کرد که اهمیت جناحهای حکومتی زمانی مطرح است که مبارزه از پایین و توده‌ای ضعیف است و صحنه سیاسی ایران با مبارزه جناحها اشغال شده است. با گسترش مبارزه مردم، معادله سیاسی تغییر خواهد کرد. در روند مبارزه، این جناح خاتمی خواهد بود که باید موضع خود را در مقابل جنبش مردم صریح و مشخص کند و نه عکس آن. مبارزه در پائین می‌تواند شکاف در بالا را عمیقتر و همه جانبه‌تر کند و حتی به شکافهای نوین دامن بزند. تضاد بین دو جناح حکومتی باید به نفع تقویت مبارزه انقلابی حل شود و نه علیه آن. پراکندگی اپوزیسیون عامل مهم و تعیین‌کننده در تضعیف مبارزه سراسری مردم ایران علیه رژیم ولایت فقیه است. این پراکندگی ریشه در تاریخ یک دوره از جنبش بعد از انقلاب بهمین دارد. هنوز مرزبندیهای گذشته مبنای حرکت بسیاری از نیروهای سیاسی است.

۲) دوم خرداد سیلی بر صورت جناح ولایت فقیه اما هشدار می‌دهد که حکومت اسلامی بود. از همین رو مساله حفظ حکومت بعد از دوم خرداد اولویت همه جناحهای آن بود. اما

راه حل های هر کدام از جناحها متناسب با موقعیت جدید متفاوت بود.

تحول دوم خرداد محاسبات تا آن روزی قدرت را در هرم قدرت به هم ریخت و ترکیب جدیدی از صف بندی در بالا ایجاد کرد. مشخصه این صف بندی جدید این واقعیت بود که آن هائی که با رای مردم بازم بر اریکه قدرت بازگشته بودند، و یا بخشا موقعیت خود را بعد از تعویض ریاست جمهوری از رفسنجانی به خاتمی حفظ کرده بودند، در مجموع فاقد قدرت بودند و آن ها که رای مردم در واقع مستقیماً رای نفی آنها بود، ارگانهای کلیدی قدرت را در دست خود داشتند.

برای جناح ولی فقیه که داعیه قدرت یگانه در کل حکومت را داشت، فردای انتخابات که هنوز گرمای حضور مردم پایرجا بود، مقابله مستقیم با رای مردم خطرناک بود. هنوز کلیت نیروهای منتفع از رای مردم جزو «خودی»ها و جز عناصر معینی از آنها، قابل تحمل بود، اما عطش انتقام از پیشروی جنبش مردم شعله‌ور بود.

جناح ولایت فقیه از دوم خرداد تاکنون همه ابزارهای قدرت خود را به کار گرفته است تا آرامش قبل از این کابوس را برای خود فراهم کند و اراده مردم را منکوب قهر خود سازد.

نخست قتلهای زنجیره ای سازمان داده شد تا فضای رعب و وحشت ایجاد شده، راه را برای استقرار حکومت عریان سرنیزه هموار کند. این گام با مقاومت مردم و افشای موضعی آن از سوی اصلاح طلبان به ضد خود تبدیل شد. جنبش دانشجویی مورد حمله قرار گرفت و ضرب و شتم دانشجویان و سپس سرکوب و محاکمه و زندانی کردن آنان عملی شد. بستن روزنامه‌ها و زندانی کردن روزنامه نگاران، حتی زهر چشم گرفتن از نمایندگان مجلس و.. ادامه یافت. اما تاکنون هیچکدام از این اقدامات چشم انداز تیره و تار برای این بخش حکومت را دگرگون نساخته است. جنبش مردم در انتخاب نقطه حمله در حکومت و فرود آوردن ضربه بر آن، با بی آینده کردن ولایت فقیه پایه های استبداد مذهبی را به لرزه در آورده است. سیاست ما

حمله به شیوه‌های دیگر به اجرا گذاشته شد. طولی نکشید که ده‌ها روزنامه و هفته‌نامه و .. بسته شدند. یورشگران به خوابگاه‌های دانشجویان تبرئه و خود دانشجویان به حبس‌های طولی‌المدت محکوم شدند و حتی یک قربانی حمله به خوابگاه، در گور خود محکوم شد، در حالی که قاتل او تبرئه شده بود.

با وجود همه این محدودیت‌ها و سرکوب، هنوز هم ارتجاع قادر نشده است، همه منافذ تنفس جامعه را مسدود کند، همه روزنامه‌های غیر مطیع را از دور خارج کند، همه روزنامه‌نگاران را به گوشه زندان بفرستد، جنبش‌های اجتماعی را خفه کند.

(۴) جناح ولایت فقیه در عین حال در پیشبرد سیاست‌های سرکوب خود در طول دو سال گذشته به موفقیت‌هایی دست یافته است:

- از زیر بار حساب دادن در مورد قتل‌های زنجیره‌ای فعلا طفره رفته است.

- با استفاده از بیدادگاه‌های خود تا کنون ورق را در جنایت حمله به کوی دانشگاه به نفع خود برگردانده است.

- بیش از ۸۰ روزنامه و هفته‌نامه را بسته است.

- دهها نویسنده و روزنامه‌نگار را به گوشه زندان فرستاده و از فعالیت آن‌ها جلوگیری نموده است.

- با دستگیری‌های گسترده نیروهای ملی مذهبی صفوف آن‌ها را به هم ریخته، قدرت تحرک آن‌ها را بعنوان تنها نیروی خارج از حکومت و در عین حال نزدیک و همگن با حکومت به حداقل ممکن رسانده است.

- هیچ امتیازی به جناح مقابل نداده است. در عوض اصلاح طلبان داخل حکومت را به بن بست رسانده، با استفاده از ضعف و تزلزل آن‌ها همه عرصه‌های حکومت را تحت اختیار ارگان‌های خود در آورده است و تعداد زیادی از اصلاح طلبان را نیز از هم اکنون به حبس و شلاق محکوم نموده و برای تعدادی دیگر پرونده سازی کلان کرده است.

(۵) جناح اصلاح طلب حکومت همواره در مقابل تعرضات ولایت فقیه به حقوق و آزادی‌های مردم و برای به بن بست کشاندن جنبش مردم، عقب نشسته است. از اتکا به مردم امتناع ورزیده است. از گفتن حقیقت در مورد قتل‌های زنجیره‌ای در پیشگاه مردم طفره رفته است. در مقابل تهاجمات ولایت فقیه به جنبش دانشجویی، نه فقط سکوت کرده، بلکه در مقاطع حساس هم رایی نشان داده است. نیروهای ملی مذهبی را که در بیرون از حکومت اما پشتیبان آن بودند، در مقابل تعرض تنها گذاشته است، همزیستی با ولایت فقیه را بر مقابله با خودسری‌های آن ترجیح داده است. با دعوت به آرامش و سازماندهی عقب نشینی، مقاومت در برابر تعرض به حقوق اولیه مردم را تضعیف نموده است.

جمهوری اسلامی از جمله بدون ولی فقیه آن، بعنوان حکومتی مغایر با حق حاکمیت مطلق مردم، حتی در خارج از حکومت هستند.

(۳) در طول پنج سال گذشته جنبش‌های اجتماعی گروه‌های مختلف مردم رشد چشمگیری داشته است. صد ها کانون و انجمن در اقصی نقاط ایران پا به عرصه وجود گذاشته است. و گروه‌های اجتماعی با خواستها و مطالبات ویژه خود اعلام حضور کرده اند و علیرغم فشار و کارشکنی حکومت تلاش نموده اند تا تشکلهای ویژه خود را نیز بوجود آورند. علاوه بر این، تشکلهای رسمی بین سخنگویی حکومت و پاسداری از حقوق صنفی گروه‌های اجتماعی دچار تناقض شده اند و در سرازیری فروپاشی افتاده اند. هر اندازه که اقدام مستقل نیروهای اجتماعی پیشرفت می‌کند و جنبش‌های مستقل شکل واقعی‌تری به خود می‌گیرد، بحران تشکلهای رسمی عمیقتر می‌شود.

از خرداد ۷۶ تاکنون فضای کشور، تحت تاثیر حرکت مردم دگرگون شده است. اولین حاصل این گام بزرگ مردم باز شدن فضای سیاسی جامعه، شکوفا شدن عرصه مطبوعات و انتشار اخبار و اطلاعات در میان مردم و نیز رشد و نمو جنبش‌های اجتماعی بود که سال‌های قبل ریشه دوانده بودند و در فضای ایجاد شده قدرت تنفس بیشتری یافته اند. عامل آگاهی و تشکل دو عنصر تعیین کننده در پیشرفت هر جنبشی هستند.

قتل نویسندگان و مبارزان سیاسی در جریان قتل‌های زنجیره‌ای و بستن فله‌ای مطبوعات اصلاح طلبان و زندانی نمودن نویسندگان افشاگر، چهره کریه آمران قتل و جنایت در قلب حکومت اسلامی، بیانگر عمق کینه نسبت به هر گونه روشنگری در باره شاخ و برگ استبداد حاکم از یک سو و ترس آن از شکل‌گیری و دوام عناصری از جامعه مدنی بود که در فضای روشن اجتماعی امکان ریشه گرفتن و بالیدن دارند.

قتل داریوش فروهر و همسرش اگر هشدار به نیروهای اندک سیاسی در ایران بود که خارج از چارچوب حکومت حضوری حتی محدود داشتند، قتل مختاری و پوینده باید درس عبرتی برای دیگر نویسندگان می‌شد که در اندیشه پاسداشت آزادی بیان و عقیده و مصمم به ادامه فعالیت علنی کانون نویسندگان بودند.

بعد از بستن اولین روزنامه یعنی سلام، باید از جنبش دانشجویی چنان انتقامی گرفته می‌شد که کسی را دیگر یارای اعتراض و سرکشی در برابر هجوم به آزادی‌های محدود بعد از دوم خرداد نباشد. تا راه بستن همه روزنامه‌ها هموار شود.

۱۸ تیر، دوم خرداد دیگری شد و سردسته چماقداران و آمران قتل و سرکوب از اقدام نیروهای سرکوب تحت فرمانش زنهار کرد. اما در پشت پرده ادامه آن شب هولناک،

باید هم چنان بر کانونی کردن این نقطه حمله تا در هم شکستن ارکان قدرت آن تاکید نماید.

جناح موسوم به دوم خرداد و یا اصلاح طلبان حکومتی که با رای مردم و بعد از دوم خرداد اهمیت و اعتباری یافته است، جزئی از ارکان همین حکومت، بخشا اکثریت حاکم آن در دوران جنگ و سال‌های قبل از ریاست جمهوری رفسنجانی بوده است و به این اعتبار نیز نه نیروئی ناشناخته برای مردم، بلکه ذخیره حکومت اسلامی بود. این جناح بعد از عروج دوباره به قدرت برای حفظ حکومت اسلامی از اصلاحات سیاسی در ساختار و در چارچوب آن دفاع کرد و اکنون نیز بعد از پنج سال هم چنان از حفظ این حکومت از طریق رفرم در آن دفاع می‌کند و بدون این رفرم‌ها آینده آن را تیره و تار می‌بیند.

عروج اصلاح طلبان حکومتی همراه بود با شعارهایی از قبیل «حکومت قانون»، «جامعه مدنی» و .. اما امروز بعد از پنج سال برخورداری از موقعیت حکومتی نه از حکومت قانون آنها خبری هست و نه دیگر حتی شعار جامعه مدنی داده می‌شود. آنها نه فقط شعارهای خود را در موضع قدرت کمرنگ تر و کمرنگ تر ساخته و مثل شعار جامعه مدنی بر بوته فراموشی سپرده اند، در مقابل تعرضات بی شمار جناح ولی فقیه به حقوق و آزادی‌های مردم که هیچ، خود نیز، فقط عقب نشسته اند و جز آن‌جا که دیگر چاقو به استخوان رسیده است، حتی دم هم برنیاورده اند و در بهترین حالت به گله‌گذاری و شکوه و تهدیدی کلی بسنده کرده اند. آن‌ها در طول این سال‌ها حمایت آن بخش از مردم را نیز که انتخاب اصلاح طلبان برای آن‌ها صرفا انتخاب بین بد و بدتر نبوده است، از دست داده اند و برای بخش دیگر مردم نیز جذابیت خود را به عنوان راه حل نیمه کاره در مقابله با استبداد فقیه باخته اند و در مسابقه اعتقاد به ولایت فقیه و اجرای احکام حکومتی آن از همان بدو قبضه اکثریت کرسیهای مجلس، نه فقط اختیارات قانونی خود را داوطلبانه واگذار کرده اند، بعنوان آلترناتیو درونی حکومت هم عملا خود کشی کرده اند. سران این جناح بیم حذف شدن کامل خود را، اگر هم از دست قوه قضائیه تحت امر ولی فقیه جان سالم به در بردند، در انتخابات آینده دارند. اما آن‌ها هنوز نیروی قابل توجهی را در درون حکومت حول خود بسیج می‌کنند و به همین دلیل نیز یکی از دغدغه‌های اصلی ولایت فقیه خلاص شدن از شر اصلاح طلبان به هر وسیله ممکن، حتی با توسل به ترور چهره‌های مهم و کلیدی آن است.

سیاست ما در افشای دفاع این جناح از چارچوب حکومت اسلامی، در عین توجه به همسوئی شعارهای آن‌ها با برخی از خواست‌های مردم، سیاستی درست و اصولی بود. ادامه آن در شرایط امروز نیز برخوردار از اصولی با تمامی نیروهای است که مدافع

ب: چشم اندازها

تردید نیست که اکثریت وسیعی از مردم ایران بعد از تجربه نزدیک به ربع قرن جمهوری اسلامی، خواستی عاجل تر از چیزی جز خلاصی از شر این حکومت ندارند. در عین حال به این واقعیت نیز واقف اند که جمهوری اسلامی تنها با نخواستن تغییر نخواهد کرد. برعکس، نیروهائی که در راس این حکومت جابخوش کرده اند و در این ربع قرن با چنگ انداختن بر هست و نیست این مملکت قدرت خود را با ثروت‌های باد آورده همگن ساخته اند با چنگ و دندان از موقعیت و منافع خود دفاع خواهند کرد و از هر اقدامی حتی کشتار مردم نیز ابائی ندارند. هم چنین همین مردم بخاطر دارند که تنها با یک جنبش همگانی و سراسری است که موقعیت باندهای ثروت و قدرت در حکومت را می توان به لرزه انداخت و قدرتمندترین حاکمان را از اریکه به زیر کشید. راهی که در بهمن ۵۷ پیموده شد، هنوز در خاطره مردم زنده است. مردم ایران اینک از تحمل جمهوری اسلامی تا درهم شکستن در زیر بار جنگ و سرکوب و کشتارهای آن همه را پشت سر گذارده اند.

زنان با بی حقوقی به معنای واقعی کلمه دست و پنجه نرم کرده اند. تبعیض قانونی حاکم بر سرنوشت اجتماعی و انسانی شان را با گوشت و پوست لمس کرده و در مقابله با هیولای سنت و قانون در این عرصه شخصیت اجتماعی دیگری یافته اند و نیروی پیشتان هر جنبشی در اعاده حقوق اولیه تمامی آحاد جامعه اند. و به تعبیر یکی از فعالین این جنبش بارانی هستند که آرام آرام اما، همواره در حال ریزش‌اند و فضای جامعه را با حضور دائمی و موثر خود زندگی دیگری می بخشند و در طول سال های گذشته نقش اساسی در معادلات سیاسی ایفا نموده‌اند.

روشنفکران و اندیشمندان جامعه، روزنامه نگاران و تولید کنندگان فکری بیش از همه از حکومت سانسور مذهبی و سیاسی بر انتشار آثارشان رنج برده اند و می‌برند. به همین دلیل نیز با خواست آزادی بیان و آزادی انتشار آثارشان همواره در صف مقدم مقابله با استبداد سیاه بوده اند و امروز نیز علیرغم همه قتل و تهدید و زندانها با ایجاد تشکلهای و انجمنهای متعدد عامل مهمی در شکست تدابیر سرکوبگرانه مستبدین در عرصه اندیشه و قلم هستند. کانون نویسندگان ایران در راس همه این قبیل تشکلهای و به عنوان پیشکسوت همه آنها، پرچمدار دفاع از آزادی بیان است.

کارگران و دیگر زحمتکشان جامعه اگر چه درگیر تلاش معاش خویش اند و در طول دوران حکومت اسلامی هر روز بیشتر از روز پیش در ورطه فقر و بی چشم اندازی فرو افتاده اند، اما در دفاع از حق حیات خود همواره به مصاف با حکومت و انگل های تحت حفاظت آن برآمده اند و با دفاع از حقوق اولیه

و انسانی خود در برخورداری از حق حیات قدرت عمل خود را بارها به نمایش گذاشته اند. ملیتهای ساکن ایران جز سرکوب خواستههای دمکراتیکشان تجربه دیگری از جمهوری اسلامی ندارند. اقلیتهای قومی و مذهبی جز تبعیض رسمی و قانونی شده علیه خود انتظار دیگری از این حکومت ندارند. اصلاح‌طلبان حکومتی نیز با کوبیدن بر طبل تو خالی «مردمسالاری دینی» که اساس آن چیزی جز برتری روایت شیعی از اسلام بر تمامی ادیان و مذاهب دیگر حتی روایت‌های دیگر از اسلام نیست، بر ادامه تبعیض در این عرصه مصرند.

اما بالفعل‌ترین جنبشی که در طول سالهای گذشته تأثیری جدی در تغییر معادلات به ضرر جمهوری اسلامی بازی کرده است، جنبش جوانان در ایران است. امروز بر هر کسی که از ترکیب جمعیت ایران آگاهی دارد روشن است که سرنوشت جمهوری اسلامی را بیش از همه، نسل جدیدی در هم خواهد نوردید که در قفس همین حکومت پرورش یافته و هم اکنون در تقلائی شکستن حلقه های زنجیری است که نسل های قبل از او بر دور او تنیده اند: زندگی در زندان حکومت اسلامی!

در خرداد ۷۶ در کنار جنبش عمومی زنان، جوانان نقش مهمی را در تحول دوم خرداد داشتند و بعد از دوم خرداد هم موتور تغییرات در فضای سیاسی جامعه بودند. جنبش دانشجویی به عنوان جلوه بارز حضور این نیرو هم چنان علیرغم سیاست سرکوب و نفوذ و انشعاب در صفوف آن از سوی ارتجاع، همچنان یکی از قویترین جنبشهای اجتماعی در عرصه جامعه است و گامهای جدی را در استقلال عمل از حکومت و در گذار به یک جنبش مستقل برداشته است.

چشم انداز تحولات سیاسی در ایران گسترش مبارزات مردم علیه ارگانهای انتصابی حاکمیت و به مصاف خواندن حکومت از طریق اعتراضات موضعی سیاسی...، صنفی نیروهای اجتماعی و گسترده‌تر شدن نافرمانیهای مدنی در بی توجهی به احکام ظاهرا «قانونی» حکومت بویژه ارگانهای مثل قوه قضائیه در سطح جامعه، حتی در چارچوب نیروهای درون حکومت است.

ج (برنامه ما

برنامه ما در دو سال آینده باید پاسخی به نیازهای عاجل جنبش جاری مردم و در راستای تحقق اهداف استراتژیک ما در مبارزه برای ایرانی آزاد و مبتنی بر نظام اجتماعی عادلانه و دمکراتیک برای همه آحاد آن باشد. همانگونه که تجربه جنبش مردم در طول چند سال گذشته نشان داده است حکومت مبتنی بر ولایت فقیه مغایر با اصل جمهوریت که اساس آن را تعیین کنندگی رای مردم تشکیل می دهد، است و نهاد ولایت فقیه مهم

ترین دشمن رای و اراده مردم و در راس تمامی آن نیروها و باندهای سیاهی است که در طول سالیان گذشته در برابر مطالبات مردم صف آرائی کرده و یورش به صفوف مردم از جمله قتل‌های زنجیره ای، حمله به دانشجویان، ترور مخالفان، توقیف روزنامه‌ها و بازداشت و زندانی کردن روزنامه نگاران و ... سازمان داده است و با استفاده از تمامی وسائل تلاش نموده است که از تأثیر رای مردم در تصمیمات حکومتی جلوگیری نماید.

نوک تیز حمله جنبش مردم در مبارزه با حکومت اسلامی در چشم انداز آتی نیز هم چنان متوجه این نهاد و اقرار آن بمثابه ستاد اصلی استبداد خواهد بود.

شعارهای ما باید ناظر باشد بر:

۱- خواست لغو نهاد ولایت فقیه و ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت و ایجاد ساختار دمکراتیک سیاسی و متکی بر رای و اراده مردم

۲- تغییر قانون اساسی و تدوین مجدد آن بر اساس حق حاکمیت مردم و حقوق و آزادی های مصرح در منشور حقوق بشر سازمان ملل و در عین تأکید بر احترام به تمامی مذاهب و ادیان موجود در کشور، اعلام جدائی دین از دولت ..

۳- انحلال تمامی نهادهای انتصابی و ایجاد زمینه انتخاب همه نهادهای حکومتی از طرف مردم از کوچکترین تا بزرگترین واحد آن که دولت مرکزی باشد

۴- تفکیک واقعی قوا و انتخاب دیوان عالی کشور از میان قضات و از طریق انتخابات درون قوه قضائیه و تأیید این انتخاب از طرف مجلس منتخب مردم. تشکیل یک کمیته ملی حقیقت یاب برای ارزیابی کارنامه قضات فعلی دادگستری و نیز محاکمه و مجازات تمامی کسانی که با استفاده از موقعیت خود در قوه قضائیه و یا به دستور مقام دیگری به طور غیر قانونی به صدور احکام سفارشی پرداخته اند

۵- اعاده آزادیهای بی قید و شرط سیاسی اعم از آزادی بیان، عقیده و مرام، آزادی تحزب و تشکل و .. خواست آزادی مطبوعات و آزادی تمامی زندانیان سیاسی و مطبوعاتی و لغو کامل سانسور. معرفی آمرین قتل‌های زنجیره‌ای و دیگر قتل‌ها علیه فعالین سیاسی، نویسندگان و دستگیری و محاکمه آنان.

۶- لغو تبعیض اعم از جنسی، ملی، مذهبی و قومی

۷- دفاع از برابری زنان با مردان در تمامی عرصه های زندگی اجتماعی، اعاده موقعیتهای برابر برای زنان در این زمینه با عطف توجه به تبعیض اعمال شده در جمهوری اسلامی بر زنان کشور

۸- به رسمیت شناختن حق کار و حق حیات برای همه مردم ایران. برقراری سیستم تأمین اجتماعی و به رسمیت شناختن حق

علی

ایران، جهان، وظایف ما

نگاهی مجدد به ساختار جمهوری اسلامی

(طرح شماره ۵)

بازار

در دوره خلافت اسلامی (بویژه در عصر عباسیان) در سرزمین بسیار پهناور خلافت، شهرهای بزرگ و تجارت بین این شهرها و همچنین تجارت با سرزمینهای دورتر (هند، چین و بیزانس) رونق داشت. بدیهی است که فرماسیون غالب در این امپراتوری، فئودالیسم بود. تجارت بزرگ و فئودالیسم همزاد بودند، وجود تجار زمین دار، تاجر - فئودال، امری طبیعی بود. این تاجر بزرگ سرمایه دار هستند. در تاریخ تحولات اجتماعی اروپا، به هنگام بحث از دوره قبل از سرمایه داری، عمدتاً از فئودالیسم سخن می رود و شهرهای بزرگ و تجارت بزرگ پدیده های سرمایه داری بحساب می آیند.

این یادآوری به ما کمک می کند تا در بررسی تاریخ تحولات اجتماعی ایران به بازار بزرگ و تحولات تاریخی آن و نقش آن در تحولات اجتماعی توجه کنیم.

از زمان تلاش ایرانیان برای نوزایی (قرن نوزدهم) در تجارت بزرگ ایران دو روند را می توان در نظر گرفت:

۱ - تجارت بزرگ سنتی (تجارت محصولات جامعه فئودالی)

۲ - تجارت با کشورهای صنعتی (واردات، صادرات) تجارت بزرگ واردکننده از کشورهای صنعتی مدرن، نه در مراکز تاریخی بازار بزرگ ایران بلکه بیشتر در نواحی شمال و شمال غربی ایران شکل گرفت. در میان آنان تجاری بودند که اقدام به وارد کردن صنعت جدید و تأسیس کارخانه می کردند. بعداً این بخش به دلایلی ناکام ماند.

تجار بزرگ مراکز تاریخی بازار بزرگ ایران (تهران، اصفهان، کرمان، و...) نه تنها بطور طبیعی محافظه کار و جویای سودهای فوری و راحت و بدون کمترین ریسک بودند بلکه بیش از حد محافظه کار و سودپرست و کوتاه بین بودند و این شاید به دلیل تاریخ خاص ایران (تاخت و تازهای مرتب) بوده است.

از بعد از پیدایش نفت در ایران، در بازار بزرگ گرایش ظهور می کند که آرزوی دست یازیدن به درآمدهای این "سرچشمه ثروت" را دارد و طبعاً بنا به خصلت غالب در تجارت بزرگ ایران (محافظه کاری و...)، معنی عملی این "آرزو" آزاد کردن واردات بود تا این تجارت بتوانند با وارد کردن هرآنچه در بازار خارج است به دلارهای نفتی دست یابند و این موضعی کاملاً ارتجاعی و ویران کننده اقتصاد ایران بود و احتمالاً یکی از علل اختلاف بازار (و البته نه همه بازار) با پهلوی همین بود. حمایت مردد بازار بزرگ از مصدق و پشت کردن آن به مصدق در آخر کار می تواند از جمله به همین دلیل باشد (یکی از دلایل مهم).

روحانیت شیعه

فقه اسلام (و شیعه) نه تنها رونمای فئودالیسم بلکه همچنان دستگاه تنظیمات اجتماعی (روبنای) همین

ایدئولوژیک آن در عرصه جهانی، در تعمیق و تداوم این بحران نقش قاطعی ایفا نموده است. اما علت تداوم بحران و در نتیجه غیبت بارز چپ در تحولات اجتماعی و سیاسی سال های اخیر در ایران و در حاشیه ماندن را باید در جای دیگری جست. از جمله این که جنبش چپ ایران هنوز قادر نشده است که:

(الف) از شکست بزرگ خود در سالهای بعد از انقلاب بهمن، ارزیابی جدی داشته و به تصحیح اشتباهات تاریخی خود بپردازد و بدین وسیله راه حضور مجدد و متفاوت و کاملاً قابل رویت خود در صحنه سیاسی ایران را تصریح و به صورت یک برنامه سیاسی مدون، ارائه نماید.

(ب) با آموزش از تجربیات شکست های جنبش چپ، چه در اقصی نقاط جهان چه در ایران تکلیف خود را با میراث سنتی خود در عرصه برنامه و نظر روشن نماید و ایده ها و آرمان های سیاسی خود را به صورتی ملموس برای همگان تعریف و ترسیم نماید. نیروهای سیاسی چپ برای غلبه بر بحران و ایفای نقش موثر در عرصه سیاسی ایران باید:

(۱) برنامه سیاسی روشنی برای ارائه به جنبش جاری مردم ایران و برای تقویت و پیشرفت آن داشته باشند. در برنامه نیروی چپ باید بر هویت اجتماعی و سیاسی آن بعنوان نیروی مدافع حقوق و خواسته های اکثریت مردم ایران اعم از کارگران، زحمتکشان، روشنفکران و دیگر نیرو های اجتماعی و متحد طبیعی همه جنبشهای اجتماعی اعم از جنبش زنان، جوانان، کارگران .. تاکید گردد و راهکار سیاسی برای تحول سوسیالیستی در جامعه جهت برقراری عدالت اجتماعی و صیانت از حقوق و آزادیهای بی قید و شرط سیاسی، مدنی و فردی ارائه شود. و حاوی شعارهای مشخص برای حل معضلات اجتماعی جامعه ایران باشد

(۲) در پرتو صراحت برنامه ای و تحرک سیاسی برای تحقق آن، صفوف درهم شکسته و پراکنده خود را متشکل و متحد نمایند.

اتحاد آینده چپ می تواند و باید تنها حول برنامه و سیاست روشن و در جریان عمل مشترک با نیروهای سیاسی دیگر و در متن جنبش جاری مردم ایران سازمان داده شود. ما همه نیروهای چپ را برای تدوین یک برنامه سیاسی فراگیر و راهکارهای متناسب با آن برای سازماندهی چپ، برای تاثیر گذاری در تحولات آتی ایران بعنوان یک نیروی موثر و پیشبرنده تحولات سیاسی در ایران فرامی خوانیم.

بدیهی است که هم فکری و هم کاری و تبادل نظر بین جریانهای متشکل چپ از طریق سازماندهی اکسیونهای مشترک، برگزاری سمینارها و کنفرانسهای سراسری بر سر مسائل اساسی جنبش، می تواند در خدمت این چشم انداز قرار گیرد.

تشکل و حق اعتصاب برای کارگران و دیگر اقشار مردم ایران و نیز ایجاد زمینه برای تشکیل اتحادیه های سراسری در تمامی عرصه ها

۹- به رسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت ملل ساکن ایران و تلاش برای ایجاد یک سیستم فدرالی متکی بر خود مختاری کامل ایالات و مناطق ملی در امور داخلی و تبعیت آن ها در امور مربوط به سیاست خارجی، دفاع ملی، آموزش و پرورش، امنیت عمومی و بودجه سراسری و بهداشت همگانی و ... از دولت مرکزی بر اساس تقسیم اختیارات و مسئولیت هر کدام در قانون اساسی.

۱۰ - اتخاذ سیاست خارجی مستقل و مبتنی بر منافع ملی آحاد مردم ایران بر اساس به رسمیت شناختن حق ملل در تعیین سرنوشت خویش و احترام به میثاق ها و موازین بین المللی و اجرای کامل تعهدات در قبال نهاد های بین المللی و وارد کردن مصوبات مثل منشور حقوق بشر و .. سازمان ملل در قانون اساسی و قوانین دیگر.

۱۱ - لغو اعدام و تغییر کامل قوانین جزائی فعلی و تنظیم مجدد آن ها بر اساس عرف و نیز قوانین عرفی موجود. ممنوعیت هرگونه قصاص و سنگسار و غیره و محاکمه و مجازات عوامل اعمال این قبیل مجازات و مدافعین آنها در دادگاه های علنی.

ج) برای تحقق این برنامه:

ما آماده همکاری و همگامی با تمامی نیرو هائی هستیم که:

(۱) حق حاکمیت مردم را به رسمیت می شناسند و حکومت را منتخب مردم و خدمتگذار و پاسخگوی مردم می دانند. مردمسالاری را بدون هرگونه پیشوند و پسوندی می پذیرند. بر حق رای همگانی (هر شهروند یک رای)، معتقد هستند و انتخاب نوع حکومت و چگونگی آن را موضوع رای و اراده مردم می دانند.

(۲) آزادیهای بی قید و شرط سیاسی و حق تشکل و حزب را به رسمیت شناخته، به پلورالیسم سیاسی اعتقاد دارند و در مناسبات خود با احزاب دیگر از همین امروز حق حیات آنها را به رسمیت می شناسند.

د) ما بعنوان یک نیروی چپ و مبارز در راه برقراری سوسیالیسم در ایران معتقدیم:

اگرچه جنبش چپ در بحرانی عمیق به سر می برد و این بحران در تمامی عرصه های نظری و سیاسی و تشکیلاتی قابل رویت است، اما این بحران نه قائم به ذات که قبل از همه محصول بی برنامه گی سیاسی و شکست جنبش چپ در ایفای نقش موثر در تحولات سیاسی ایران است. شکی نیست که شکست تاریخی چپ و فرو ریختن تمامی باورهای

تجارت بزرگ نیز هست، این مسئله به ما کمک می‌کند تا پیوندهای درونی و تاریخی بازار و روحانیت را بهتر درک کنیم.

همه می‌دانیم که روینای جوامع فئودالی بویژه دین است. اما حقیقت این است که ایران کنونی توسط صفویه بنیان نهاده شد و یکی از پایه‌های اساسی این بنیانگذاری، شیعه‌گری بوده است.

بنابراین هنگام بحث از دین و دستگاه روحانیت در تاریخ تحولات اجتماعی ایران باید به ویژگی خاص شیعه و تاریخ سیاسی آن توجه کرد.

فقه شیعه هیچ سختی با سرمایه‌داری صنعتی ندارد. در سالهای حکومت محمدرضا شاه که مناسبات سرمایه‌داری در ایران غالب شد، بین سرمایه‌داری صنعتی ایران و دستگاه روحانیت پیوندی بوجود نیامد. بیگانه بودن دستگاه دین از الزامات جامعه سرمایه‌داری ایران صرفاً یک اتفاق طبیعی نبود، این تا حدی انتخاب متولیان دین بود، آنها در همان اولین رویارویی با نتایج انقلاب مشروطیت، بکلی در مقابل مدرنیسم جبهه گرفتند و تمام درهای آنرا به روی خود بستند. بخشی از آنها به دنبال فرصتی بودند تا مشروطه را به مشروعه برگردانند.

جمهوری اسلامی

خمینی با حيله‌گری، در سال ۵۷، توانست این فرصت را از مردم برپاید. او قانون اساسی مشروطه را از اساس قبول نداشت. قانون اساسی جمهوری اسلامی، اقل در موارد مربوط به قدرت سیاسی، با ساختاری کاملاً فئودالی است.

دستگاه روحانیت پس از کسب قدرت سیاسی با آرزوی بازگشت به دنیای کهن به تخریب بنیانهای جامعه سرمایه‌داری پرداخت. آنان به کارخانه‌ها و منابع تولید همچون ثروت (غنایم) می‌نگریستند، آنها را خرد و تقسیم می‌کردند. آنان رسماً اعلام کردند که روستا برای آنها اولویت دارد. مثلاً درک آنها از شبکه برق سراسری و یا تلفن، محدود بود به دادن چراغ روشنایی به روستا و نصب پست تلفن در آنجا، آنها زیربناهای تولید صنعتی را نمی‌فهمیدند.

متحد روحانیت بازار بزرگ وارداتی، با کسب قدرت به آرزوی خود رسیده بود: غارت دلارهای نفتی، آنها با وارد کردن همه چیز از سلاح (برای جنگ) تا کالاهای مصرفی و بویژه در عرصه قاچاق بین‌المللی (مافیا)، از جبهه‌ای دیگر به تولید سرمایه صنعتی یورش آوردند. نماینده بارز سیاسی این بازار - هیئت مؤتلفه - در متون برنامه‌ای خود رسماً تجارت کالاهای مصرفی را بهترین الگو برای اساس اقتصاد ایران اعلام می‌کند. بخش خصوصی صنعتی در یک حمله گازانبری از طرف علمای دین و تجار "محترم" اسلامی مضمحل شد. بعد از انقلاب روحانیت مستقیماً نیز هزاران واحد تولیدی و کارخانه و واحد اقتصادی را تصرف کرد و با کمک برادران بازاری خود آنها را تبدیل به اموال تجاری نمود. در یک کلمه شیرازه تولید صنعتی ایران از هم گسیخت.

اینک ۲۳ سال در جمهوری اسلامی؛ بیکاری، اعتیاد، فساد و فحشاء در کشور ما بیداد می‌کند. بنا به

نرخ رسمی، چهار میلیون بیکار، چهار میلیون معناد، یک میلیون زنان فاقد حمایت‌های اجتماعی (بی سرپرست)، یک میلیون زندانی و بنا بر برخی ارزیابیها. یک سوم مردم دچار بیماریهای روانی، ۱۵ میلیون زیر خط فقر، ... جمهوری اسلامی، کشور ما ایران را به نابودی می‌کشاند. این ملاحظات روشن می‌کند که تضاد عمده جامعه ایران، امروزه تضاد بین جمهوری اسلامی و الزامات توسعه صنعتی است. این تضاد است آنتاگونیستی (آشتی‌ناپذیر) که جز با نابودی وجه میزنده آن - یعنی جمهوری اسلامی - رفع شدنی نیست. راه‌هایی مردم ما اینست که نیروهای آن علیه کلیت جمهوری اسلامی و بویژه علیه دو شاخ اصلی آن، دستگاه روحانیت حکومتی و بازار بزرگ وارداتی، بسیج شوند.

امپریالیسم آمریکا و جمهوری اسلامی

ملاحظات

۱ - شکی نیست که عمل تروریستی انفجار مرکز تجاری آمریکا در نیویورک جنایتی علیه بشریت بوده است. هم از اینرو، پیگیری این مسئله و کشف همه حقایق آن، حق همه مردم جهان است.

۲ - بنیادگرایی اسلامی دو گونه است: بنیادگرایی شیعه و بنیادگرایی سنی. این هر دو ارتجاعی‌اند. آنها در راه اهداف سیاسی خود به هر عملی از جمله جنایت علیه بشریت دست می‌زنند. آمریکا و انگلیس و دولتهای عربستان و پاکستان در بوجود آوردن، پرورش دادن و حمایت کردن از گروههای بنیادگرای اسلامی و از جمله القاعده نقش درجه اول داشته‌اند.

۳ - ابهامات زیادی پیرامون وقایع ۱۱ سپتامبر برای جهانیان وجود دارد از جمله داستان توزیع گردهای حامل بیماری سیاه زخم که هم دولت آمریکا و هم رسانه‌های غربی چنان آنرا مسکوت گذاشته‌اند که گویی اصلاً چنین چیزی نبوده است و یا افشای اطلاعاتی اخیراً در روزنامه‌های آمریکا دایر بر اینکه سازمان (سیا) با اینکه اطلاعات ارزشمندی علیه تروریستها و احتمال وقوع وقایع فاجعه‌بار داشته است اقدام پیشگیرانه نکرده است.

۴ - منبع اغلب اطلاعات درباره وقایع ۱۱ سپتامبر و پیرامون آن، سازمان (سیا) است که نظر به سابقه تروریسم دولتی ایالات متحده و سازمان سیا نمی‌توان به آنها اعتماد کرد.

۵ - اقتصاد امپریالیستی دچار بحران ساختاری و مزمن است، در شرایط نبود اردوگاه سوسیالیستی آمریکا می‌خواهد با جنگ‌افروزی، در کوتاه مدت، با تزریق غنایم جنگی به اقتصاد خود جانی بدمد و بطور استراتژیک به تکمیل زنجیره جهانی امپریالیسم بپردازد، اینک آمریکا علناً به دیگر کشورها امر و نهی می‌کند. و در اروپا راسته‌های افراطی در شرایط ضعف نیروهای چپ در ارائه برنامه‌های روشن و پیش‌برنده و نبود اردوگاه سوسیالیستی و در مواجهه با بحران ساختاری مزمن اقتصادی، سر برآورده. آنها می‌خواهند با بهره‌برداری از وقایع ۱۱ سپتامبر، مسلمانهای دنیا را خطری برای اروپا و مردم آن جلوه داده طرحهای خود در محدود کردن دموکراسی و دستاوردهای دموکراتیک و جنگ‌افروزی را پیش ببرند. آنان رسماً از جنگ صلیبی سخن می‌گویند.

۶ - دولت اسرائیل برای حفظ تسلط خود بر سرزمینهای اشغالی، با تمام قوا سعی می‌کرد که احساسات مسیحی مردم اروپا را علیه مسلمانان برانگیزاند.

۷ - چنانکه دیدیم، از طرفی نظام حکومتی جمهوری اسلامی فئودالی است که با تولید سرمایه‌داری صنعتی تضادی آشتی‌ناپذیر دارد و از طرف دیگر تکمیل زنجیره امپریالیسم جهانی برای آمریکا اولویت فوری دارد. با سیستم ولایت مطلقه فقیه و دستگاه قضایی قرون وسطایی، ایران نمی‌تواند در سیستم جهانی اقتصاد امپریالیستی نقشی درخور ایفاء نماید - از این روی برای آمریکا تغییر این دو فاکتور حداقل لازم است، چه قبل از ایجاد رابطه و چه بعد از آن.

۸ - جمهوری اسلامی همواره در آرزوی آن بوده و هست که آمریکا حکومت آخوندها را پذیرفته و پشتیبان آن باشد و در این راه جمهوری اسلامی حاضر به هر کاری و هر گونه همکاری با آمریکا بوده و هست اما همانطور که گفته شد تضاد آشتی‌ناپذیر در بین است، برخی سران رژیم به تجربه به این تضاد پی برده‌اند.

به نظر من علت عمده مخالفت‌های ولایت مطلقه (خامنه‌ای) با نزدیکی با آمریکا، درک او از تهدیدی است که این نزدیکی بطور اجتناب‌ناپذیر علیه مقام و موقعیت او ایجاد می‌کند و کسی مانند رفسنجانی با درک این مسئله، همواره به آمریکائیان پیام داده که حاضر است دیکتاتور آنها در ایران شود و هر کاری که آنها بخواهند (حتی کوتاه کردن دست روحانیت در حکومت) را به انجام برساند.

اما رفسنجانی بیسواد است و به علاوه برای آمریکا غیرقابل اعتماد (چون صدام).

۹ - سرمایه‌داری تجاری وارداتی همواره پیوندهایش با اروپا بیشتر بوده است تا آمریکا. در سالهای قطع رابطه با آمریکا، قاچاق کالاها و قطعات صنعتی آمریکایی (مربوط به ارتش یا هواپیمایی و یا...) از طریق کشورهای واسطه (مثل شیخ نشینها) یکی از منابع مهم درآمد این بخش تجاری بوده است. از اینرو آنها سود خود را در قطع رابطه با آمریکا می‌بینند و بهر حال ضرری متوجه آنها نیست.

۱۰ - حکومتگران ایران نه تنها از عمق کینه و نفرت مردم ایران از خود آگاهند بلکه می‌دانند که مورد تنفر جهانیان می‌باشند بنابراین مسئله اصلی آنان حفظ خود است. ترجیحاً با حفظ جمهوری اسلامی. از اینرو در این راه آنها ممکن است دست به هر کاری بزنند که از آن جمله است جنگ‌افروزی، تا حد تهدید اسرائیل به بمب اتمی (رفسنجانی) و یا جاسوسی کشورهای خارجی (خودفروشی).

مردم ما در مبارزه علیه جمهوری اسلامی از کمک و پشتیبانی نیروها و نهادهای دموکراتیک جهانی استقبال می‌کنند و انتظار دارند که دولتهای خارجی اولاً از هر نوع حمایت از جمهوری اسلامی خودداری کرده ثانیاً در مجامع جهانی به دفاع از مبارزات مردم ایران پرداخته جمهوری اسلامی را محکوم سازند. مردم ما مخالف دخالت کشورهای دیگر در ایران هستند و با آن مقابله خواهند کرد.

مارکسیسم

پایه‌های جامعه‌شناسی علمی - تبیین روندهای اساسی تحولات اجتماعی - را مارکسیسم بنا نهاد. به نظر من تئوریهایی مارکسیستی دربارهٔ سرانجام فلاکت‌بار بورژوازی و پیروزی سوسیالیسم، نظریهٔ مبارزهٔ طبقاتی به مثابه موتور تحولات اجتماعی، رابطهٔ زیربنا و روبنا - کشف تاریخی نقش طبقهٔ کارگر در رهایی‌شان و... همچنان در مبانی خود حقانیت دارند.

نخست به این دلیل که به روش علمی فراهم شده‌اند. دوم اینکه از زمان مارکس تاکنون در تمام عرصه‌های مبارزات ترقیخواهانه و ضد ستم در مقیاس جهانی، مبارزه علیه استعمار، جهل و خرافات، نژادپرستی، دفاع از صلح و... مارکسیستها بیش از دیگران در صف اول مبارزه بوده‌اند. اگر این ندای مارکس "که در مناسبات بین انسانها هیچ چیز حق یا مقدس نیست مگر مبتنی بر علم و تحقیقات علمی و شناخت عالمانه باشد و غیر از این همه چیز صوری و قراردادی، و یا خرافی و بازدارنده‌اند"، نمی‌بود، تا بحال مرتجعین عالم، بسیار بیش از این، خلاقیت را به جنگ هم انداخته بودند.

با متد مارکسیستی و درک رابطهٔ زیربنا و روبناسات که می‌توان اهداف واقعی نیروهای ارتجاعی را تشخیص داد و به حقیقی‌ترین وجهی آنها را افشاء کرد.

نه تنها مارکسیستها بلکه سایر گرایشهای ترقیخواه نیز همین متد را بکار می‌برند. حتی نیروهای خرده بورژوازی ضد مارکسیست هنگامی که خود را از طرف بورژوازی تحت فشار می‌بینند، شرمیگانه از همین متد مارکسیستی تحلیل طبقاتی و رابطهٔ زیربنا و روبنا استفاده می‌کنند. از زمان مارکس تاکنون هیچ جامعه‌شناسی مدعی انسانگرایی نتوانسته عمل اجتماعی توده‌ها را (در سطحی قابل مقایسه با مارکسیستها)، در راه ترقی و مبارزه با ظلم سازمان دهد. اگر در گوشه و کنار هم مدعیانی از این دست بوده‌اند، جهانی و همه‌گیر نشدند. اما با این وضع به نظر من مارکسیسم پیشرفت درخور را نکرده است و از سطح پیشرفت لازمۀ جهان امروز عقب است. مارکسیسم بر پایهٔ آخرین دستاوردهای علوم در عصر خود بی‌ریزی شد. از سال ۱۸۸۲ تاکنون علوم رشدی تصاعدی داشته‌اند. دنیای کنونی از لحاظ تکنولوژی و دستاوردهای علمی با دنیای دهه‌های آخر قرن نوزدهم قابل مقایسه نیست؛؟ از برخی شاخه‌های علوم مثل الکترونیک و انفورماتیک در آن زمان اثری نبود. آیا امروز می‌توان گفت که مارکسیسم به آخرین دستاوردهای علوم مبتنی است؟ به نظر من، نه.

سوسیالیسم

شرط اساسی بی‌ریزی جامعهٔ سوسیالیستی داشتن زیربنای مادی لازم است، یعنی نیروهای مولده سرمایه‌داری در حد فراوانی به سوسیالیسم رشد کرده باشند. به همین دلیل از نظر مارکس سوسیالیسم در کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری پدیدار می‌شود و چون رودی رسیده بر دشت همه جا را درمی‌نوردد و جهانگیر می‌شود.

وقتی سوسیالیسم متولد شود آنگاه سیر تحول کشورهای عقب مانده عوض خواهد شد. آنها می‌توانند

پس از سپری کردن یک دوران گذار، به ساختمان سوسیالیسم گام نهند. اما قبل از این - قبل از پدید آمدن سوسیالیسم در کشوری پیشرفته - در کشورهای عقب مانده نمی‌شود ادعای ساختن سوسیالیسم و یا انقلاب سوسیالیستی را کرد. چنین ادعایی یا از روی جهل است یا سوسیالیسم خرده‌بورژوازی مورد نظر است که چیزی جز سرمایه‌داری، حتی عقبرتر از آن نیست. تعیین مرحلهٔ انقلاب در هر کشور معین از جمله ایران باید بر پایهٔ تحلیل عینی از سطح تکامل اجتماعی و رشد نیروهای مولده باشد نه بر اساس ردیف کردن جملات زیبا و شاعرانه دربارهٔ ارزشهای سوسیالیسم و خوبیهای آن و ستایش آن و توصیفات دل‌انگیز از مدینهٔ فاضله کار سوسیالیستهای تخیلی بود و زیباترین آن برای توصیف بهشت برین پرداخته شده است. (اشاره‌ام به توصیفات که در مقالهٔ "طرحی برای اتحاد نیروهای چپ و انقلابی، نوشتهٔ ر. همایون فرهادی، در رابطه با سوسیالیسم است.) اگر در این توصیفات بجای کلمهٔ سوسیالیسم نام هر آرمانشهر دیگری مثل "جامعهٔ اسلامی"، "جامعهٔ برابری و برادری" و... را بگذارید این متن برای گروه خودش معتبر خواهد بود، بدون اینکه معلوم شود که اصلاً شدنی است یا نه.

پس، باید به صراحت گفت که در جهان کنونی، ما هیچ برنامهٔ عملی برپایی سوسیالیسم در ایران را نداریم. کمونیست بودن مساوی اقدام برای برپایی سوسیالیسم نیست. به محض اینکه مارکس مانیفست را ارائه کرد هر کسی در جهان می‌توانست کمونیست بشود ولی آیا هیچ مارکسیستی هست که فکر کند که در زمان مارکس در هر کشوری ولو در آفریقای مستعمره (و پس از خروج استعمار) می‌شد سوسیالیسم برپا کرد؟ بدیهی است نه. مارکسیست بودن در درجهٔ اول یعنی مجهز بودن به علمی‌ترین تئوریهایی جامعه‌شناختی که ما را قادر می‌کند تا بهتر از هر نیروی دیگری تاریخ و سیر تحولات جهان و کشور خود بر بستر آن را درک کنیم و بر این پایه برای تسریع رشد نیروهای بالندهٔ آن تحولات دخالت کنیم. مثلاً برای کشور ما پس از سرنگونی جمهوری اسلامی وظیفهٔ یک سازمان کمونیستی بطور خاص می‌تواند به شرح زیر باشد:

۱ - گسترش آگاهیهای عمومی دربارهٔ اساسی‌ترین گره‌گاهها و مشکلات بر سر راه توسعهٔ اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جامعه.

۲ - تشویق و برپایی تشکلهای اجتماعی در درجهٔ اول برپایهٔ سازمانهای طبیعی کار مثل اتحادیه‌ها، سندیکاها و... و در درجهٔ دوم سازمانهای فرهنگی مثل انجمنهای نویسندگان، هنرمندان و...

۳ - گسترش آگاهیهای طبقاتی طبقهٔ کارگر و کمک برای متشکل شدن آنان در سطوحی وسیعتر

۴ - دفاع از منافع طبقهٔ کارگر در مقابل اجحافات سرمایه‌داری و نظارت بر فعالیت سرمایه‌داران برای افشای موارد حیف و میل و تخریب منابع عمومی و طبیعت

۵ - تشویق انضباط و کار برای جبران سریعتر عقب ماندگیها

۶ - دفاع از حقوق ملل و خلقهای ساکن ایران در مقابل حکومتها و گسترش آگاهی ملی آنان و تشریح مشکلات و مسایل مبتلابه آنان برای سایر ملل و خلقهای ایران و گسترش هرچه بیشتر تفاهم بین این ملل و اقوام

۷ - تلاش مستمر برای برقراری پیوندهای انترناسیونالیستی بین طبقهٔ کارگر و روشنفکران ترقیخواه ایران و سازمانها و رفقای جهانی، شرکت در انترناسیونال (مبارزات انترناسیونالیستی) برای تقویت نیروی جهانی سوسیالیسم در مقابل سرمایه‌داری تا باشد که تحول سوسیالیستی در جهان رخ دهد.

ما چه باید بکنیم؟

در این مورد دو دیدگاه وجود دارد:

۱ - دیدگاهی که نفس وجود تشکیلات، باری به هر جهت، برایش اصل است، فکر می‌کند که برای نگهداشتن تشکیلات باید کاری (مشغولیاتی) برای آن در نظر گرفت. اینکه آن "کار" چقدر واقعی، شدنی و مفید است یا نه، گویی چندان مورد نظر نیست. پس از تعیین "کاری" برای تشکیلات طی یک دوره، آنگاه در بخش شرکت در مبارزات سیاسی جاری، این دیدگاه عمدتاً به دادن اعلامیه‌های پی در پی و مثلاً بموقع، معتقد است.

دیدگاهی که راه برونرفت از وضعیت موجود را عمدتاً در ائتلافها و اتحادها می‌جوید در این چارچوب است. این رفقا نمی‌خواهند ببینند که چرا و به چه دلیل مذهبهاست که نیروی خود ما، در حد خود، فعال نیست؟ (شاید حدود ۳۰٪ از انرژی سازمان استفاده می‌شود). این سازمانهای دیگر که می‌خواهیم با آنها ائتلاف و ائتلافهای بزرگ بکنیم بطور مشخص کدامند؟ سابقهٔ ائتلافهای ما با آنها تا امروز چقدر به توان اپوزیسیون افزوده است؟ رفقای ما، خود می‌گویند که در سازمانهای دیگر (و در بهترینشان هم) کم‌کاری و پراکندگی و نداشتن نظم کاری از ما هم بیشتر است. آیا منظور از ائتلاف یا اتحاد، روی هم گذاشت ضعفها مان است؟ اگر ۱۰ سازمان را هم جمع کنیم ولی بطور مشخص ندانیم چه کاری می‌خواهیم بکنیم (ه بجز صدور اعلامیه با امضای گنده) هیچ چیزی پیش نخواهد رفت. و اگر می‌دانیم چه می‌خواهیم بکنیم، آنگاه سؤال این است که چرا آن چیز را خودمان انجام نمی‌دهیم (یا بخشی از آن را)؟

در حالیکه در جمع منسجم‌تر سازمانهای کنونی (و ما) اتوریته کمتر عمل می‌کند، رفقا در جمع ناهمگون‌تر حاصل از ائتلاف مورد نظر خود، وعدهٔ اعمال اتوریتهٔ قوی می‌دهند و...

- از هم اکنون پیداست که "طرح اتحاد نیروهای چپ" اگر هم رأی بیاورد انجام نخواهد شد. تنها ما را مدتی به خود مشغول می‌کند، "کاری" است!! بعد هم همین رفقا در نقد عملکرد خود خواهند نوشت که بله این یا آن مشکل را ندیده بودیم؟ این یا آن امکانات را نداشتیم (چیزهایی که از هم اکنون بوضوح روشن است).

۲ - دیدگاهی که معتقد است، اول از همه باید ببینیم ما با قوای موجود خود چه می‌توانیم بکنیم.

۲- روال سیاسی جامعه بر کدام پاشنه چرخیده است؟

از کنگره تاکنون ایران دو سال پرمخاطره را سپری کرده است. ارباب اصلاح طلبان حکومتی فعلاً به گل نشسته و علی‌رغم حمایت وسیع توده‌ای در نتیجه ناکارائیه‌اشان یک به یک زیر تیغ رفته‌اند. رئیس‌جمهور فیلسوفی که قرار بود معجزه نکند، بلکه فقط قانونیت را بر حکومت جاری گرداند، معجزه کرد و ایران را به سالیان پیشتر از بی‌قانونیها فرو برد. در مقابل مخالفان اصلاحات که نه مردم را دارند و نه افکار عمومی جهان را، اسپهای شان را وارونه زین کرده‌اند و با تازیانه و زندان به پس می‌تازند.

حال با توجه به این پیش‌درآمدها، یعنی پیوستن دوستان به صف طرفداران اصلاحات و به بن بست رسیدن طرفداران اصلاحات درون حکومت، این سوال پیشرو ما قرار می‌گیرد که:

۳- آیا می‌توانیم نزدیکتر شویم؟

جمع و تفریق مولفه‌های اول و دوم می‌تواند این فکر را در میان ما تقویت کند که کنگره آتی، کنگره تفاهات بیشتر است. البته چنین خواهد گشت، اگر بخواهیم به رسم سنت بگوئیم ما هم هستیم. اگر خوش داشته باشیم سر در سریر عادت، نگهداریم! اگر دوست بداریم در انتظار وحدت‌های بزرگتر از این دست، سرگرم بمانیم.

وگرنه عرصه تأمل بسیار می‌ماند که پراگماتیسم سنتی چه را در سیاست و روش کار بهتر بشناسیم. بسیاری از دوستان مخالف اصلاحات ما، چشم انتظار همین روزها را می‌کشیدند. مثل راه کارگری‌ها که نفس تازه کردند و زودتر از همه اعلام نمودند که جنبش اصلاحات به بن بست رسیده است. به مذاق بسیاری از دوستداران موقتی اصلاحات سخنی بهتر از این نبود. خیلی‌ها حرف خود را پس گرفتند و طرفدار سرنگونی شدند. طرفداران سرنگونی هم خود را شامت کردند که بی‌گدار به آب زده‌اند و نیاید می‌زدند.

نتیجه این می‌شود که کنگره آینده ما، اصلاحات را رها می‌کند و از سرنگونی سردر می‌آورد! با اکثریت آراء.

این نتیجه البته دارای اهمیتی نیست و در وضعیت جامعه، کنش یا واکنشی را بر نمی‌انگیزد. مهم اینست که برای دخالت در امور جامعه راهی پیدا کنیم.

این راه هرچه باشد، ولی روشن اینست که از کانال حکومت نمی‌گذرد. متأسفانه بند ناف چه رادیکال و راست افراطی، به یکسان به حکومت گره خورده است. هردو اصلاحات را از منظر حکومت می‌نگرند. هردو در محتوا این فکر را نمایندگی می‌کنند

برای دموکراسی و عدالت! تزهائی در باره برنامه یک حزب طرفدار سوسیالیسم و دموکراسی

مصطفی مدنی

(طرح شماره ۶)

بجای مقدمه:

۱- نگاهی به کنگره، راهی به آینده!

کنگره پیشین مضمونی را به نمایش گذاشت که تبلور یک مشاجره جدی بر سر دو خط مشی سیاسی بود. یک سیاست، از جنبش اصلاحات در ایران دفاع می‌کرد و سیاست دیگر، با رد اصلاحات در چارچوب نظام اسلامی، و عدم ظرفیت و توان اصلاح‌طلبان دولتی در تأمین و اجرای هرگونه رفم، سرنگونی این نظام را در رأس برنامه سیاسی خود قرار می‌داد. این دو فکر در کنگره دارای رأی برابر شد و هیچ اکثریت نظری به ظهور نرسید.

کنگره در این مرحله با اقدامی شایسته، نمونه‌ای از یک دموکراسی بالغ درونی را عرضه کرد که همتای آنرا پیش از این در میان جریان‌های چپ مشاهده نکرده بودیم. راه حل، توافق داوطلبانه برای پیشبرد هریک از دو سیاست بود. این توافق در انتخاب کمیته مرکزی صورت گرفت و خط مشی طرفدار سرنگونی با این تدبیر، بمنابۀ نظر اکثریت و هدایت‌گر سیاستها، برگزیده شد.

طی دو سال سپری شده، کمیته مرکزی پیش‌برنده این سیاست باوجود اینکه اکثریت داشت، اما در حیطه اجرائی نتوانست خط مشی عملی منطبق با سیاستهای مورد نظر خویش را، در پیش بگیرد. اکثر سرمقاله‌ها یا مقالات اصلی سیاسی ارگان مرکزی، به نوعی ادامه همان سیاستهای پیشین و یا جلوه‌های خنثی شده‌ای از همان سیاستها بود. سیاستهایی که همین کمیته مرکزی در دوره قبل در موضع اپوزیسیون با آنها سخت مخالفت داشت.

حال یک نگاه به این مجموعه نشان می‌دهد که محتوای عمومی و بلااستثنای این سیاستها در موضع انتقادی نسبت به حکومت قرار دارد و نه سازماندهی برانداز آن!

جبر اتخاذ چنین سیاستی از نظر من، از پیش روشن بود. یک طرف تحمیل شرایط و از طرفی موقعیت مسئولانه‌ای که یارای شانه خالی کردن از بار آنها را به هیچکدام از اعضای این کمیته مرکزی در موضع پوزیسیون نمی‌دهد! پیش از کنگره نیز، در مقاله‌ای در ارزیابی از آن نوشته بودم نیروهای تشکیلات ما از حدی از واقع بینی برخوردار هستند که اگر خود هرکدام در موضع اجرائی قرار بگیرند قادر به اتخاذ سیاستهایی مغایر با خواستههای مردم نخواهند گشت و نگشتند.

یقیناً در مبارزات سیاسی ائتلافها مهم هستند، اما ائتلاف "توانها" و نه "ناتوانها". تا ما در حد خود، کار نکنیم و دیگران هم مثل ما (یا بدتر) باشند چیزی درست نخواهد شد.

من خودم را در چارچوب دیدگاه دوم می‌بینم و طرح پیشنهادی من برای کار کردن به شرح زیر است: برای تبیین وظایف، ما باید از نیازهای جنبش و توان ما حرکت کنیم و نه از چارتهای تشکیلاتی از پیش تعریف شده. متناسب این نیاز و چگونگی اختصاص دادن انرژی به آن فرم تشکیلاتی متناسب را بیرون بکشیم. امروزه مردم ما در دو عرصه کلی دارند مبارزه می‌کنند: مبارزات عملی طبقه کارگر، و مبارزات سایر اقسام که از آن جمله است مبارزه دانشجویان، زنان، معلمان و...

ما باید ببینیم با توجه به توانمان و اولویتها چه وظایفی را می‌توانیم به عهده بگیریم. بر این اساس نیروهایمان را بصورت کمیسیونهایی، که هر یک به یکی از این عرصه‌ها می‌پردازد، سازمان دهیم. باقی می‌ماند نحوه ارتباط ما با این جنبشها. انترنت مرزها را از بین می‌برد. انترنت هم اعضای یک کمیسیون (ولو دور از هم) را به هم وصل می‌کند و از آن مهمتر رابطه کمیسیون را مستقیماً با جنبش مورد نظر وصل می‌کند.

من خود سوژه کار را، مبارزات کارگران، مبارزات زنان و مبارزات دانشجویان می‌دانم و علاوه بر اینها، شرکت در جدالهای فکری که امروزه در ایران وجود دارد را مهم می‌دانم. تنها به تناسب پیشرفت در کار است که می‌توان و باید به ائتلافها اندیشید، ائتلاف برای جمع کردن نیروها و فعالیتها و همسو کردن آنها، و آنگاه شاید، از سازمانهای نزدیک به خود بخواهیم که بین کمیسیونهایی نظیر همکاری و شاید بعداً ادغام صورت بگیرد که در اینصورت ائتلافها از پائین و بطور پایدار شکل می‌گیرد.

در عرصه مبارزات رودررو با حکومت، ما باید وظایف زیر را انجام دهیم:

- ۱ - تبلیغ ضرورت سرنگونی جمهوری اسلامی
- ۲ (ضرورت جدایی دین از دولت
- ۳ - افشای اصلاح‌طلبان حکومتی
- ۴ - برپایه اقدامات فوق تشویق و جانبداری از هر اقدام اصلاحی
- ۵ - به نظر من در شرایط خاص کنونی تشویق تشکیل نهادهای اجتماعی مثل انواع انجمنهای صنفی، فرهنگی، سندیکاها و... ضرورت تام و تمام دارد، هر نهادی که امروز و در عصر دیکتاتوری، ولو با ضعفها و کاستیها، تشکیل شود، هر مبارزه‌ای که در شرایط امروز برای برپایی نهادهای مردمی انجام شود، بزرگترین تضمین دموکراسی فرداست. به نظر من، بدون چنین مبارزاتی در بستر جامعه امروز ایران، انتظار دموکراسی برای فردا را داشتن، دشوار است.
- هر مبارزه‌ای که امروز برای تشکیل نهادهای مردمی شود ده بار بیش از ده قانونی که فردا در تضمین دموکراسی نوشته خواهد شد، تضمینگر دموکراسی است.

تیر ۱۳۸۱ (ژوئن ۲۰۰۲)

حال چرا ما باید با اتکا به ترازنامه نالایق اصلاح طلبان حکومتی که بعد از طرح شعارهای ما به صحنه آمدند، دست از دفاع از جنبش اصلاحات برداریم، این را نه در عقب‌گرد جامعه که در روح و کالبد اندیشه‌هایی جستجو می‌توان کرد که ما با آنها زاده شده‌ایم. با آموزش‌هایشان به تئوری تغییر رسیده‌ایم و امروز نفی آنها را انکار خویش می‌دانیم.

برخی از ما راه برونرفت از تناقضی چنین فاحش را در این می‌بینند که شعارهای فوق را با سرنگونی رژیم برابر بگیرند! از این ساده تر نمی‌شود در دام ولایت فقیه افتاد. از این ناخردانه تر نمی‌شود حربۀ دیکتاتوری را تیز کرد. آنانکه اهرم اصلی قدرت را در جمهوری اسلامی در دست دارند، مدعی می‌شوند: کمترین رفرم سیاسی، در نظام اسلامی، باعث تلاشی کل نظام می‌شود. اپوزیسیون رادیکال این حکومت نیز در سوی دیگر ادعا می‌کند: کوچک ترین روزنه در نظام اسلامی، طغیان توده ای را با خود دارد. می‌گویند نفی ولایت فقیه طومار رژیم را درهم می‌پیچد! مدعی هستند، جدائی دین از دولت سرنگونی جمهوری اسلامی و فراندوم، پایان کار حکومت است. پس جز انقلاب به هیچ تحول در این نظام، باور نباید داشت.

کسی که با شعار فراندوم، سرنگونی را در رأس برنامه سیاسی خود قرار می‌دهد، و کسی که با شعار جدائی دین از دولت سقوط حکومت را نشانه می‌گیرد. چنین فردی اگر جدی باشد و اگر به یک کمک خارجی نظیر موقعیت افغانستان چشم ندوزد، بر او خرده نگیریم، که نه انقلاب و سرنگونی را می‌فهمد و نه مضمون فراندوم و معنی شعارهای خود را می‌شناسد.

حقیقت را بخواهیم آن حکومت و این اپوزیسیون لازم و ملزوم حفظ شرایط موجودند. هردو خواب آورند و مردم را بجای ایستادگی بر روی خواسته‌هایشان به بازگشت به خانه‌ها دعوت می‌کنند. هر دو مردم ترسانند و اراده آنها برای تغییر شرایط را تضعیف می‌کنند. هردو دیکتاتور پرورند و به روح سمج ایستادگی در برابر رفرم، برای طرفداران استبداد دینی در حکومت، زمینه‌های عالی توجیه می‌سازند! اولی مظهر توتالیتریزم و محتوای استبداد است و دومی به دوام این استبداد خدمت می‌کند.

در تاریخ معاصر ایران از اینگونه خدمات زیاد ثبت شده است. تجربه، زمینه‌های سیاسی نوینی را به ما دیکته می‌کند. از دایره تنگ قدرت باید به در آید. از این پنجره باید بیرون شد. چپ نیازمند هوای تازه است. بگشائیم این روزنه را. قدم در راه برآمد مردم بگذاریم. ۱.

تزهایی برای طرح یک برنامه!

۱- برنامه سیاسی و حزب سیاسی

و نه از ایمان! تا برای زندگی باشد و نه به منظور جلای مقدرات. باید راه‌های عملی مبارزه برای تغییر شرایط سخت زندگی نگرینست تا به سنجش تاب و توان و ظرفیت یک حکومت. نه آن مدافع جنبش اصلاحات که با پس رفت اصلاح طلبان دولتی، از اصلاحات دل کنده است، می‌تواند طرفدار اصلاحات باشد و نه آن مدافع سرنگونی که از اصلاحات دفاع کرده است، می‌تواند طرفدار سرنگونی به حساب بیاید. کسی که اصلاحات را با خاتمی معنا می‌کند، طرفدار اصلاحات نیست و کسی که استراتژی سرنگونی را با تاکتیک‌های رفرم پی می‌گیرد، مدافع سرنگونی نمی‌تواند باشد.

این یکی از بزرگترین مشکلات تشکیلات امروز ماست. نه طرفدار واقعی سرنگونی جمهوری اسلامی است و نه طرفدار واقعی جنبش اصلاحات. غلظت این دو را افت و خیز حکومت و بالا و پائین رفتن کفه اصلاح طلبان دولتی معین می‌کند، نه اراده و خواست مردم.

در این مسیر ما به شیوه شمانت‌انگیزی هم‌سیاست با رهبری راه کارگر شده‌ایم. سازمانی که سنت‌دار یک جریان غیر کمونیست در چپ ایران است. سازمانی که اهل همه تاکتیک‌ها هست برای اینکه با هیچ تاکتیکی نباشد. من تلاش دوستانمان برای پیوند با راه کارگر را به فال نیک می‌گیرم. تجربه اثبات کرده است که وجود یک نمایندگی برای هرفکر در جنبش، مفیدتر می‌آید، تا وجود چند سازمان. تشکیلاتهای متفاوت با عقاید مشابه، هم دیالوگ را برای مجموع جنبش چپ دشوار می‌کنند. و هم مردم را به سرگیجه می‌آورند.

البته اگر تعمق کنیم، شکست تلاش‌های پیشین وحدت ما با راه کارگر، چندان هم عاری از محتوا نبودند. امروز این نزدیکی فکر و روش، آن مضمون را بی حصار کرده اند. مثل شکست ایده اصلاحات در تشکیلات ما و جایگاه تئوری «سرنگونی» و «بن بست اصلاحات»، همراه با شعار «فراندوم»، در تشکیلات راه کارگر! شعارهای تناقض گونه‌ای که از نظر من برای زندگی نیستند. حرارت شعله‌های خاموشند که می‌خواهند وجود گرما را ثابت کنند.

اشتباه نکنیم!

جنبش اصلاحات قبل از اینکه در جامعه انعکاس پیدا کند، در تشکیلات ما انعکاس پیدا کرده بود. طرح رفرم در ساختار حکومتی جمهوری اسلامی، قبل از اینکه خاتمی متولد شود، در سازمان اتحاد فدائیان خلق متولد شده بود. بسیاری از ما در کنگره سال ۷۵ و هم آواز با ایده های سیاسی جزئی، مبتکر نظریه اصلاحات بودیم. شعار خلق ید از روحانیت یا بهتر گفته شود خلق ید از ولایت فقیه، یا جدائی دین از دولت، در تشکیلات ما اکثریت داشت.

که قدرت سیاسی تعیین کننده است. هردو نیروی محرکه و موتور اصلاحات را دولتین می‌دانند. تفاوت فقط در شکل است. یکی می‌گوید این رفرم از عهده اصلاح طلبان دولتی برمی‌آید، دومی می‌گوید: خیر این ظرفیت و توان اصلاحات را ندارد. با این مضمون مشترک ایندو خیلی زود در یک تغییر شکل ساده بهم می‌رسند. مثلاً یک «تسخیر سفارت» می‌تواند انقلابی به پا کند. یا یک گام عقب‌نشینی حکومت، این پتانسیل را ایجاد می‌کند که این چپ زیر و رو شود.

این فکر ریشه در اعماق دارد و از گذشته های دور با ماست. از مانیفست کمونیست، اندیشه‌های لنین و ماتریالیسم دیالکتیک آموزشی ما که در آنها، دولت بلااستثنا تعزیه گردان معرکه است و مردم همه همیشه تماشاچی! همواره فریب خورده حکومت!

در این نگاه، حتی طبقه کارگر که سازمان دادن تحولات اجتماعی به او سپرده شده است، تا قبل از تسخیر قدرت سیاسی و تفویض آن به رهبران خویش، نه فقط هیچ کاره به حساب می‌آید، بلکه مبارزات اتحادیه ای اش هم در خدمت سرمایه داری تلقی می‌شود و در اساس، صاحب ارزشی نیست.

ادامه این تفکر سنتی در ما و در شرایط خارج از کشور سنگواره شده است. باورهایی که بستر و زمینه برای بازنگری و تعمق در آنها نمانده است. بستر رشد افکار، اندیشه ها و تئوریه ها محیط زندگی ست. ما حتی در محیط زندگی خارج از کشور هم زندگی نمی‌کنیم. آیا در این جزیره «مرواریدی» صید می‌تواند بشود؟! همه تاکید من در کنگره گذشته این بود، که چنین روش کار سنتی به پایان حیات خود رسیده است. دو سال حیات سیاسی تشکیلات ما و چشم انداز مقابل و همواره با سایر تشکیلاتهای سیاسی سنتی چپ این نگرانی را بیشتر می‌کند.

نه! ما می‌باید خود را باور کنیم. که بدانیم تاثیرگذار می‌توانیم باشیم. که باور داشته باشیم حرف ما در جامعه انعکاسی دارد. به غیر از این، بی هیچ احساس مسئولیتی همه چیز می‌شود گفت بی آنکه چیزی گفته باشیم. هر شعاری می‌توان سر داد ولی هیچ اقدامی را نمی‌توان انتظار کشید. در زندگی واقعی، هیچ آدم عاقلی حاضر نیست یک حرف بی تأثیر را بیست سال تکرار کند. ما شعارهایی را که خود بهتر از همه می‌دانیم پوچ و بی معناست، تکرار و باز هم تکرار می‌کنیم. می‌گوئیم و می‌گوئیم حرفهایی را که می‌دانیم در میان مردم خریداری ندارد.

نه! ما می‌باید مردم را باور کنیم. باید زندگی را باور کنیم. سخن ما باید به دل بنشیند، تا از دل برآید

در میان اکثر نیروهای چپ، برنامه به عامل تشخص تبدیل گشته است، جنبه‌های نظری و اصول‌گرایی در آن بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد تا وجه عملی و کارکردی آن. بیشتر این سخن مارکس فراموش می‌شود که: یک گام عملی مهمتر از یکصد برنامه است.

برنامه سیاسی، وجه تشخص و وسیله اعلام وجود نیست، نقشه‌ای برای اجراست. تصویر روشنی‌ست از وضعیت پیش‌روی جامعه و آینده‌ای که می‌تواند به آن دست پیدا کند. برنامه سیاسی هدف حزب نیست، راستای هدف جامعه است. به سخن دیگر، درخواستهای جامعه، هدف و برنامه حزب را تعیین می‌کند. در تعریف سنتی، این رابطه وارونه شناخته می‌شود. بدین معنا که هدف حزب، اهداف و مطالبات جامعه را معین می‌سازد. حزب نسبت به جامعه در موقعیت مقدم قرار می‌گیرد. در فکر مارکس، تا پیش از کمون پاریس، تقدم جامعه بر حزب بسیار برجسته است. او با اتکاء به نقش مقدم جامعه، طبقه کارگر را از دخالت هژمونیک بر انقلاب فرانسه برحذر می‌دارد و بلانکیسم را به مثابه اراده‌گرایی آنارشیستی مورد انتقاد قرار می‌دهد.

وقتی کمون شکست می‌خورد، محتوای انتقاد مارکس به دلایل شکست کمون پاریس، متوجه انتقاد به خود او می‌شود. او دلایل خویش را از اهداف تاریخی پیش روی اروپا را به عوامل تاکتیکی خلاصه می‌کند که کمون پاریس می‌توانست برای پیروزی، از آنها پرهیز نماید.

مارکس با این ارزیابی، عنصر تحول را از جامعه به سوی حزب انقلابی و عنصر آگاهی توجه می‌دهد.

بعد از مارکس، متفکران بزرگی نظیر آلتوسر و گرامشی به نظرات مارکس، قبل از کمون پاریس، توجه نشان می‌دهند. اما انگلس و لنین به منزله اتوریته‌های بزرگ جهان چپ، دوگانگی مارکس را با خصلت‌بندی کمون به مثابه نقطه تحول در یک دوره‌بندی تاریخی، به نفع تفوق حزب، توجیه می‌کنند و تعریف تازه‌ای را از مضمون حزب در آموزشهای سوسیال دموکراسی اروپایی و برای نیروی چپ جهانی به ارث می‌گذارند. در این آموزشها، حزب در تحولات اجتماعی نقش تعیین‌کننده برعهده می‌گیرد. در طرح لنین، انتقال عنصر آگاهی از الیت روشنفکری بالای حزب، یعنی رهبری به سبب انقلابی و اعمال آن از طریق این طبقه، یعنی دیکتاتوری پرولتاریا، به جامعه، نقش حزب به صورت افراطی عمده می‌شود و وظایف آن بر شرایط جامعه پیشی می‌گیرد.

ایده راه رشد غیرسرمایه‌داری لنین با این فکر متولد شد. در پرتو این ایده، انقلاب ۱۹۱۹ مغولستان عقب مانده، سوسیالیستی ارزیابی گردید.

حزب با این فکر و تحت اتوریته انقلاب اکتبر، به مثابه مظهر آگاهی و مافوق جامعه به آموزش چپ غیر اروپایی بویژه در میان جوامع در حال رشد نظیر چپ کشور ما تبدیل شد. در این نگاه، جامعه منفعل است، حزب فعال. جامعه وسیله تحول است، حزب عامل تحول! مضمون و شکل چنین حزبی الزامات وجودی آنرا می‌طلبد.

لغو دموکراسی یعنی تبعیت یا انشعاب، ایدئولوژی‌زاسیون، حزب طبقاتی و رابطه چوپان رمگی، به لحاظ مضمونی و ساختار تشکیلاتی حزب لنینی که قوانین ذاتی خود را از مقاله‌های "چه باید کرد؟" و "یک گام به پیش..." اتخاذ می‌کند، اشکال و قواعد چینی حزبی را می‌آفریند. نتیجه فاجعه‌بار اما، غلبه توتالیترسیم در اینگونه احزاب و نفی حقوق فرد توسط این نیروی توتالیتر بوده است.

عامل دیگر خصلت‌بندی حزب با توجه به نقش عاملیت آنست. خصلتی با انقلابی یا رفرمیستی بودن حزب تعریف می‌شود. به این مسئله در بخش دوم پرداخته‌ایم. آنچه در پایان این سخن اهمیت دارد یک ارزیابی خلاصه از وضعیت ساختاری و مضمونی حزب در باورهای نیروهای چپ ماست. به لحاظ ساختاری در اکثر نیروهای چپ یک تحول بزرگ صورت گرفته و پایبندی به قوانین سنتی تقریباً ضعیف می‌باشد. این تغییر نقطه قوت و فقدان یک تئوری حاکم بر این تغییر، ضعف بزرگ آنست. ما می‌بایست تا آنجا که در توان داریم چنین تغییری را با نقد گذشته و با اتکاء به قوانین حاکم بر آنها به امری پرورش یافته در میان نیروهای چپ تبدیل کنیم.

در رابطه با مضمون اما، حافظان مضامین گذشته در آموزشهای ما همچنان جایگاه معتبری دارد. یکی از دلایل طولانی شدن عمر سنت در چپ، حاکمیت استبداد مذهبی در کشور ما و بدیل مقابل آنست.

عمده نیروهای چپ ضرورت چگونگی این بدیل را از ماهیت قدرت سیاسی و نحوه عمل آن نتیجه می‌گیرد و نه ملزومات جامعه و اهداف آن.

این نتیجه‌گیری انطباق کامل با تمایلات سنتی چپ دارد. انطباق این دو به درازی عمر مضامین سنتی در جریانات چپ ایران کمک می‌کند. بگو چگونه می‌اندیشی، تا بگویم سیاستهای مورد نظر تو صحیح هستند یا نادرست! نه! ما نیازمند یک حزب اجتماعی هستیم. حزبی فراگیر با شکل و مضمونی منطبق بر شرایط زمانه. حزبی طرفدار سوسیالیسم و دموکراسی با ارائه راهباییهایی برای رسیدن به درخواستهای روزمره و تاریخی جامعه ایران. در مورد ساختار چینی حزبی، من پیش از کنگره کنونی، مطالبی را منتشر کرده‌ام و روی آن

مکتب نمی‌کنم. آنچه تأکید روی آنرا به اختصار لازم می‌دانم، اشاره به محتوای حزبی است ایدئولوژی‌زدائی شده در برنامه و سیاست. حزبی که تنها با برنامه سیاسی و اهداف پیش رو تعریف می‌شود و نه اینکه متعلق به کدام طبقه است و باید باشد. بگذار نیروی جامعه با توجه به بازتاب منافع خویش در برنامه حزب، به آن تعلق پیدا کنند.

معیارهای درستی یا نادرستی چنین برنامه سیاسی را، شرایط مختص جامعه از یکطرف و چگونگی پیشبرد آن از سوی دیگر تعیین می‌کند و نه اصول و قواعد از پیش طراحی شده!

نکته مهم دیگر اینکه، عبور از تفکرات سنتی و تأکید بر عدم انطباق آنها با ملزومات کنونی جامعه، به هیچ رو به معنای گسست از سنتها و تجربیات تاریخی پشت سر ما نیست. آن چپی که با روی آوری به مدرنیسم، از سنت گسست می‌کند. نه فقط به تجربیات ارزشمند پیشین چشم می‌گذارد، بلکه مهمتر از آن، همان اراده‌گرایی را دامن می‌زند. مدرنیته به این اعتبار مدرنیته است که ریشه در سنت دارد و نه در مجزا کردن خود از آن، مدرنیته سنت را نفی می‌کند، انکار نمی‌کند.

مدرنیته اگر به سنت تکیه نداشته باشد، پیدایشی نوظهور و بدون تاریخچه است. ما طرفداران سوسیالیسم آرمان خود را از تجربیات یک سنت تاریخی می‌گیریم. تجربیاتی که در اندیشه‌های سوسیالیستی قبل از مارکس، مانیفست کمونیست، انترناسیونال‌ها و سوسیال دموکراسی اروپایی تا فرازهای بلشویسم و جنایات استالین و توتالیترسیم اردوگاه سوسیالیستی را در برمی‌گیرد. اینها همه و همه با تمامی نقاط قدرت و ضعف با ما بوده است.

حزب ما در عین حال که بر تجارب این گذشته متکی است، پاسخگوی جنایات آنها نیز باید باشد.

حزب مطلوب ما نه یک حزب طبقاتی، که یک حزب اجتماعی است. حزب سازمانگر تمامی جنبشهای مترقی اجتماعی. حزبی که تمامی نیروهای تحول سوسیالیستی را اعم از مذهبی و لائیک و با هر عقیده‌ای می‌تواند فراگیرد.

۲ - انقلاب یا رفرم!

حزب انقلابی، حزب رفرمیسم، حزب طرفدار سوسیالیسم و دموکراسی!

خصلت‌بندی حزب سیاسی با اشکال مختلف مبارزه توده‌ای تعیین نمی‌شود! خصلت‌بندی حزب یا شکل مبارزه، محصول یک تفکر مکانیکی و نتیجه همان ایدئولوژی‌سالاری و حزب‌سالاری است.

حزب انقلابی، حزب صاحب مدال، حزب قهرمان دو مارتن مبارزه تاریخی بشریت در دوره‌های طولانی است که نقطه عطف خود را در انقلابات به ظهور رسانده است.

نامه‌های رسیده

- نامه‌ای در پست الکترونیک داشتیم با امضای

M.E. و ارسال کننده، در آن نوشته است:

”سلام بر انسانهای انساندوست. من گاه گذاری نشریه شما را می‌خوانم و یک نظری داشتم که مطرح می‌کنم. بعد از انفجار شوروی و بعد از نفوذ شدید آمریکا در چین و کوبا که تسلیم سرمایه‌داری است، فکر نمی‌کنید کمی هم در بیست صفحه نشریه‌تان راجع به کل سوسیالیسم و آینده دنیا و دلخوشی دادن به نامدیهایی مثل من صحبت کند.

اکثر مقالات راجع به ایران است که ۲۳ سال است تکرار می‌شود. در ایران ناراضی زیاد است ولی همه‌شان نماز را می‌خوانند!! خیلی دیگر مانده تا تغییری ایجاد شود. راجع به دنیا صحبت کنید. راجع به ایدئولوژی صحبت کنید. امید بدهید برای آینده بشریت.

پیروز باشید. متشکر از تلاش‌تان“

دوست عزیز آینده بشریت بدست بشریت ساخته

می‌شود و راه آن از مسیر مبارزه، ساختن و تلاش همین امروز ما هموار می‌شود. متأسفانه ۲۳ سال است بختک جمهوری اسلامی، به عنوان مهمترین مانع بهروزی و بهسازی جامعه ایران سد راه این تلاش است. ما به عنوان یک سازمان سیاسی ایرانی، قبل از هر چیز موظفیم پیگیر روند تحولات در کشور خود باشیم. البته با شما کاملاً هم عقیده‌ایم که می‌بایست از تکرار واضحات بپرهیزیم و تلاش کنیم تا راه چاره را بیابیم و با این توجه شما که پرداختن به ”ایدئولوژی“ و یا ”کل سوسیالیسم“ از اهمیت برخوردار است نیز نمی‌توانیم مخالف باشیم. اما این تلاشی است جهانی. خوشبختانه صاحبان نظران، متفکرین و فعالان سیاسی و اجتماعی - بعد از رکودی موقتی - بحثها و گفتگوهای مفیدی را آغاز کرده‌اند. نشریه ما نیز به سهم خود تلاش کرده است گوشه‌ای - هرچند محدود - از این نقطه نظرات را بازتاب دهد. از توجه شما متشکریم و امیدواریم دسترسی شما به نشریه ما منظم‌تر گردد و ما هم بتوانیم مقالات امیدوارکننده‌تری داشته باشیم.

- آقای دانش، نامه شما، به تاریخ ۲۲ آوریل ۲۰۰۰، دریافت گردید. متنی در نقد بینش ”یقین“ گرا و دعوت به اینکه بیایید ”خود را به دریای تردید زینم“ با توجه به اینکه در پایان نوشته‌اید ”ادامه دارد“، تا دریافت بخش دیگر نامه شما، منتظر خواهیم شد.

اصلاحات، مبارزه‌ای پایدار، دائمی و محصول اراده جامعه و غیرقابل شکست است. الگوهای انقلابی اما، موقتی، ناپایدار و محصول تقابل حکومت و مردم در یک شرایط استثنائی هستند.

دخاله حزب انقلابی در مبارزات دائمی، قائم به انگیزه‌ای نیست و از شرکت در آن قادر نمی‌شود اشتباهی حزب‌سالاری خویش را سیراب کند. به همین دلیل حزب انقلابی، در شرایط آرام، یعنی شرایطی که مبارزه دائمی توده‌های مردم جریان دارد، خود را با شعار تدارک انقلاب سرگرم می‌کند. بر این اساس مبارزه دائمی مردم برای اصلاحات انتقادی - سیاسی، چنانچه منطبق با معیارهای حزب انقلابی و در خدمت آن نباشد، در خدمت ارتجاع تلقی می‌شود.

اینجا، اهداف و وظایف حزب در سه کلمه خلاصه می‌شود: ۱- حزب سیاسی انقلاب را تدارک می‌بیند، ۲- انقلاب را سازمان می‌دهد و قدرت سیاسی را تسخیر می‌کند؟ ۳- اهداف تعالی بخش خود را برای سعادت جامعه به آن تحمیل می‌نماید. این اندیشه‌ای است که برای بقای خود نخست می‌باید حق فرد را در جامعه و به مثابه پایه دموکراسی در جامعه مدنی پایمال نماید. حال این اندیشه کمونیستی باشد یا اسلامی و یا متکی به هر فرقه عقیدتی، تفاوتی نمی‌کند.

مبنای توتالیتریسم نفی حق فرد است. پا گذاشتن روی حق فرد به بهانه دفاع از حقوق جامعه و مستحیل کردن حق شهروند برای حفظ حرمت نظام انقلابی، جبر این ساختار فکر است. مقابله با توتالیتریسم حزبی و نفی حزب ایدئولوژیک، تنها با حذف ایدئولوژی از برنامه و به رسمیت شناختن حق آزادی عقیده و حقوق فرد، به ظهور نمی‌رسد. در تمامی عرصه‌های کار حزب، آنجا که عامل اراده جایگزین ضرورت‌های زندگی اجتماعی می‌شود، ایدئولوژی سالاری برقرار مانده است. حزبی که با افتخار یک شعار سیاسی را بیست سال تکرار می‌کند، بی آنکه به دلایل این تکرار بیندیشد، خود اسیر حلقه‌های خویش است.

بیاییم نیروهای یک حزب چپ واقعی باشیم. طرفداران سوسیالیسم، مدافعان عدالت و دموکراسی در ایران، به مرحله‌ای از رشد رسیده‌اند که حزب واقعی خود را با برنامه‌ای سیاسی پیشروی جامعه و رشد دهنده مبارزات دائمی، بسازند.

دیکتاتوری مذهبی حاکم بر جامعه بازدارنده چنین حزبی نیست و نمی‌تواند باشد اگر ما بتوانیم با جنبش روشنفکری ایران نه از طریق شعارهای برانداز حکومت، بلکه با یاری رساندن برای پیشبرد مبارزات اقتصادی، سیاسی، فرهنگی درون جامعه پیوند برقرار کنیم.

بیاییم راه‌های این پیوند را بیابیم.

۱- این سخن بدان مفهوم نیست که حرکت با مردم را باید اصل کنیم. اکثریت جامعه چه بسا، در خدمت ارتجاع قرار بگیرد. فرق است بین شرایطی که مردم چشم به عقب داشته باشند و شرایطی که آینده‌بتری را برای خود جستجو می‌کنند. هنر سیاسی، تشخیص واقعی این هر دو شرایط است.

حزب انقلابی، موجودیت خود را با نقاط عطف تاریخ توضیح می‌دهد و نه با تاریخ و پروسه مبارزات طولانی و دائمی که همیشه و همواره، با آهنگ متفاوت و به اشکال گوناگون پیش می‌روند.

حزب انقلابی همواره خلق‌الساعه بوده است، در حالیکه هیچکدام از انقلابات پیشین در هیچ نقطه از جهان، خلق‌الساعه نبوده‌اند. احزاب انقلابی همیشه در دوره‌های استثنائی تاریخ برآمد کرده‌اند و در دورانهای عادی زندگی تاریخی به تحلیل رفته‌اند. اولین برآمد حزب لنین در روسیه نتیجه التهاب انقلاب ۱۹۰۵ بود و دومین زمینه. رشد بلشویسم محصول انقلاب فوریه. انقلاب اکتبر نیز بخشی از انقلاب فوریه بود و نه مستقل از آن. آرایش انقلابی بمثابة یک تشخیص در احزاب چپ اروپا نخست در پی آمد انقلابات سالهای ۵۰-۱۸۴۸، سپس انقلاب کمون و نیمه انقلاب سالهای ۲۰-۱۹۱۹ آلمان و فرانسه، دوران جنگ مقاومت، رونق گرفتند. در تعبیر لنین از انتقال انقلابات از اروپا به شرق، سوسیال دموکراسی اروپائی به ”منجلبل رفرمیسم“ می‌غلطد و احزاب انقلابی، در فضای انقلابی شرق (ایران، چین و روسیه) چشم می‌گشایند. امروز در میان چپ انقلابی ما، آیا نیرویی هست که از ایجاد یک حزب انقلابی در اروپای امروز سخنی بگوید؟ اگر نه چرا، چون زمینه‌ای نیست؟! چرا یک چپ انقلابی در انتخابات اخیر فرانسه چه بسا برای تودهنی به ”لوین“ ممکن است در انتخابات آینده به حزب راست (شیراک) رأی بدهد، ولی در ایران حمایت انتخاباتی از خاتمی در برابر هاشمی رفسنجانی و ولی فقیه شرم باید داشته باشد؟ چون زمینه انقلاب هست؟

سئوالهای غلط به هیچ رو پاسخ صحیح ندارند. خصلت حزب با انقلابی و رفرمیسم توضیح داده نمی‌شود.

افتخار انقلابی، اصل براندازی، حزب ایدئولوژیک و مخالفت با دموکراسی تماماً حلقه‌های به هم پیوسته‌ای از زنجیر حزب سالاری هستند. اکثر چنین احزابی انقلاب و براندازی را با تشخیص خلط می‌کنند. با برنامه سیاسی مورد نظر جامعه توضیح نمی‌دهند. در هیچ کجای جهان، هیچ انقلابی از پیش توسط جامعه در دستور گذاشته نشده است و در دستور گذاشته نمی‌شود.

تکرار می‌کنم. این حکومتها بوده‌اند که همواره انقلابات را به جوامع دیکته کرده‌اند. به همین دلیل حزب انقلابی خود را نه با جامعه که با حکومت توضیح می‌دهد.

در میان نیروهای برانداز چپ خارج از کشور، کمتر تردید باید کرد که اکثرشان نگران پیشرفت اصلاحات در ایران بوده‌اند و امروز از شکست اصلاح طلبان دولتی برای حفظ و بقای موجودیتشان نمی‌وانند خرسند نباشند.

انقلاب و رفرم، دو شکل متفاوت از یک مضمون است. این مضمون را مبارزه دائمی برای تغییر شرایط بهتر زندگی رقم می‌زند. حزب سیاسی چپ با این مضمون تعریف می‌شود. با شکل مبارزه تعریف نمی‌شود.

مبارزه برای دستیابی به درخواستهای جامعه، مبارزه برای تغییر شرایط زندگی، مبارزه برای

بهنام - بهروز - رؤف - آزاد

ارزیابی عملکرد "کمیته اتحاد عمل برای دموکراسی"

(طرح شماره ۷)

اکنون که حدود هشت سال از آغاز تلاش‌های معطوف به ایجاد "اتحاد عمل پایدار سیاسی" و چهار سال از اعلام موجودیت آن (اردیبهشت ۱۳۷۷) و تشکیل "کمیته اتحاد عمل برای دموکراسی" سپری می‌شود، ارائه یک ارزیابی واقعی از عملکرد آن، و تصمیم‌گیری راجع به آینده آن، ضروری به نظر می‌رسد.

چنان که رفقا به خاطر دارند، این موضوع در کنگره قبلی سازمان نیز (در چارچوب نقد عملکرد سازمان) مورد بحث قرار گرفت. ولی از آنجا که در این باره تدارک کافی نشده و مباحث دیگر کنگره نیز اهمیت و اولویت بیشتری یافته بود، بحث پیرامون این موضوع به نتیجه روشن و مشخصی نینجامید. پس از کنگره و به دنبال بررسیها و تصمیماتی که در جلسات کمیته مرکزی و کمیسیون روابط عمومی سازمان انجام گرفت، مقرر شد که سازمان ما، در حد امکانات خود، بیشترین تلاش را برای خارج کردن این "کمیته" از رکود، فعال ساختن و گسترش آن به عمل آورد و ارزیابی خود در مورد آن را به بعد از صرف این تلاشها و جلب نظر و توافق دو جریان دیگر عضو "کمیته" در زمینه به حرکت درآوردن آن، موکول نماید.

در این رابطه، علاوه بر اعلام آمادگی سازمان، و پیگیری مستمر فعالیتهای "کمیته" در سطح کمیته مرکزی، هیئت اجرایی و کمیسیون روابط عمومی، طرح‌های مشخصی هم راجع به چگونگی گسترش این "کمیته" و جلب جریانات، شخصیتها و افراد دیگر به آن و تنظیم مناسبات درونی آن، تهیه و به دیگر جریانات عضو ارائه شد.

طی دو سال گذشته، در اثر این پیگیریها و همچنین تغییرات مثبت محسوس که در نحوه برخورد و همکاری سایر جریانات عضو در مورد این "کمیته" مشاهده می‌شد، از رکود شدید گریبانگیر "کمیته" کاسته شد و فعالیتهای آن نسبتاً افزایش یافت. در این دوره، که تشکیل کمیته‌های کشوری "کمیته اتحاد عمل برای دموکراسی"، بر پایه توافق مشترک سه جریان، به صورت محور عمده گسترش فعالیتهای این "کمیته" درآمد بود، علاوه بر کانادا، در سه کشور دیگر هم کمیته‌هایی ایجاد شد. صدور اعلامیه در مورد رویدادها و یا به مناسبت‌های گوناگون، از جانب "کمیته" بیشتر شد. دو سمینار (پیرامون انتخابات دوم خرداد ۱۳۸۰) در سه کشور از سوی کمیته‌های کشوری برگزار گردید.

یک حرکت اعتراضی در رابطه با سرکوبگریهای رژیم، توسط نیروهای سه جریان در چند کشور سازماندهی و در هشتم دسامبر ۲۰۰۱ در "کلن" انجام شد.

در جریان دیدار رهبری سه جریان، در حدود یک سال پیش، که موضوع "کمیته اتحاد عمل برای دموکراسی" هم به تفصیل بحث و طی آن، نظرات، انتقادات و پیشنهادهای مختلف نیز مطرح شد، ضمن تأیید و تأکید بر طرح و تبلیغ پلاتفرم "کمیته"، نهایتاً سه مسئله به عنوان وظایف اصلی "کمیته" در این مرحله، برای پیگیری و انجام تعیین گردید: تأکید بر گسترش "کمیته" از طریق جلب سازمانها و احزاب (و نه فعلاً شخصیتها) و بررسی موردی جریاناتی که امکان پیوستن آنها به "کمیته" وجود دارد. گسترش فعالیتهای خود "کمیته"، بررسی نیازهای مالی و پرسنلی آن، ارزیابی عملکرد "کمیته" طی این سال و یا در چهار سال گذشته، از طرف خود "کمیته" تاکنون ارائه نشده است. اما چنان که پیداست، بجز مورد گسترش نسبی فعالیتهای "کمیته" که فوقاً اشاره شد، در بقیه موارد، این "کمیته" عملاً نتوانسته است کاری پیش ببرد. به علاوه، بحث و جدل پیرامون مسایل این "کمیته" هم تا به حال محدود به درون و یا میان جریانات تشکیل دهنده آن بوده و هنوز، در سطح جنبش، مطرح نشده است.

در هر حال، با وجود همه کوششهایی که در این زمینه، بویژه در دو سال اخیر، صورت گرفته و با وجود آن که این "اتحاد عمل پایدار سیاسی" به افزایش تفاهم میان سه جریان کمک کرده است، این "کمیته" در تحقق مقاصد اصلی مورد نظر، یعنی شناساندن و تبدیل "کمیته" به یک نهاد سیاسی مؤثر در میان نیروهای اپوزیسیون، جلب همکاری و مشارکت سایر نیروهای چپ و دموکراتیک، و نهایتاً حرکت در جهت ایجاد هسته اولیه‌ای از آلترناتیو دموکراتیک - انقلابی در مقابل رژیم، ناکام مانده است.

این "کمیته" طی چهار سال حیات رسمی و بیرونی خود، جدا از سه جریان تشکیل دهنده آن، نتوانسته است نیروهای دیگری اعم از سازمانها و شخصیت‌های سیاسی را به همکاری و تشریح مساعی جلب کرده و در مجموع نیروی نسبتاً قابل توجهی را در میان اپوزیسیون دموکراتیک و ترقیخواه تشکیل دهد. چنان که نه تنها سایر جریانات، بلکه حتی بخشی از اعضاء و هواداران سه جریان هم، موجودیت و فعالیت آن را جدی نگرفته‌اند. رسانه‌های جمعی هم، عملاً آن را نادیده گرفته‌اند. تنها راه برونرفت از این تنگنا، گشودن این جمع بسته و جلب و جذب نیروهای دیگر به این "کمیته" بوده است. یعنی هم برای رفع یا تعدیل و

تخفیف تناقضات درونی گریبانگیر "کمیته" و هم به منظور افزایش اهمیت، ثقل و تأثیرگذاری آن در بین مجموعه اپوزیسیون و نهایتاً در تحولات داخل کشور، می‌بایست برای گسترش آن اقدام کرد که بعد از تلاشهای اولیه ۵-۴ سال پیش، متأسفانه این کار هیچگاه به صورت جدی دنبال نگردید.

گسترش نسبی فعالیتهای خود "کمیته" در دو سال گذشته نیز، که به نوبه خود ضروری و مفید بوده، نتوانسته است تغییر قابل ملاحظه‌ای در رفع آن تنگنای اساسی پدید آورد. تشکیل کمیته‌های کشوری که اقدامی لازم برای پیشبرد فعالیتهای مناطق مختلف بوده است، نمی‌توانست در آن مورد چاره‌ساز باشد. زیرا که تشکیل این کمیته‌ها در هر جا، حداکثر می‌توانست نیروهای سه جریان را در همانجا بسیج نماید. در حالی که مقصود از گسترش "کمیته" آن بوده که سایر نیروها را نیز به همکاری و مبارزه مشترک بکشاند. (از سازمان ما انتقاد شده که در برخی از کشورها، رفقای ما تلاش لازم را برای تشکیل و یا فعال کردن کمیته کشوری مربوطه به عمل نیاورده‌اند. این انتقاد بجاست اما این نیز واقعیت دارد که هرگاه "کمیته" مورد بحث از چشم‌انداز بهتری برخوردار می‌بود، رفقای ما هم تلاشهای بیشتری در مورد کمیته‌های کشوری یا دیگر فعالیتهای "کمیته" انجام می‌دادند).

انتشار اعلامیه‌های بیشتر از جانب "کمیته" در این دوره مفید بوده است ولی این کار کمک زیادی به شناساندن و تقویت مشی و هویت سیاسی خود "کمیته" نکرده است. زیرا که جدا از این مسئله که هنوز بعد از چند سال، در ذیل اعلامیه‌ها، علاوه بر عنوان و امضای "کمیته" باید اسامی جریانات تشکیل دهنده آن را هم ردیف کرد، این مسئله همچنان باقیست که در اغلب موارد، حتی در مواردی که مواضع سه جریان کاملاً نزدیک به هم بوده است، هر کدام از آنها جداگانه، و چه بسا پیش از صدور اعلامیه "کمیته" مبادرت به انتشار اعلامیه‌های خود کرده‌اند. آیا این مسئله، خود نشانه‌ای از آن نیست که همه یا اکثریت این جریانات، "کمیته" را جدی نگرفته و یا از آن قطع امید کرده‌اند؟

دلایل گوناگون رکود و عدم موفقیت "کمیته" بارها در سازمان ما مورد بحث و بررسی واقع شده است که در اینجا نیازی به شرح مجدد آنها نیست. عمده دلایل ناکامی آن را می‌توان، به اختصار، به ترتیب زیر یادآوری کرد:

- جریانات تشکیل دهنده این "کمیته"، برداشتهای متفاوت و حتی متناقضی نسبت به این "کمیته" و آینده آن دارند و این مسئله، همچنان به عنوان مشکل اصلی باقی مانده است (مثلاً از دیدگاه سازمان راه کارگر، که در درون آن هم نسبت به این

موضوع اختلاف نظر وجود دارد، بودن "کمیته" به این شکل، مفید و بهتر از نبودن آنست، ولی گسترش "کمیته" می‌تواند برای آن تناقض آفرین و مسئله‌ساز باشد. از نظر حزب دموکرات کردستان، با توجه به موقعیت و ترکیب آن، این "کمیته" هم یکی از دهها زمینه فعالیت و اولویت آن در حزب بشمار می‌آید. از دیدگاه سازمان ما، طبق مصوبه کنگره چهار سال پیش، این "کمیته" حلقه اصلی سیاست ائتلافی ما با نیروهای چپ و دموکراتیک را تشکیل می‌دهد. از همین رو نیز مسایل مربوط به "کمیته" تقریباً در تمامی نشستهای کمیته مرکزی مطرح گردیده و بیشترین وقت و انرژی کمیسیون روابط عمومی را هم به خود اختصاص داده است.

- تشکیل، معرفی و شناساندن "کمیته" با فعالیتهای تبلیغی و سیاسی ضروری همراه نبوده است.

- "کمیته" در سازماندهی اقدامات و حرکتیهای سیاسی مستقل با اتکاء به نیروهای خودش، ناتوان و ناپیگیر بوده است (تاکنون تنها ۳ مورد از اینگونه حرکتها برگزار شده است: آوریل ۱۹۹۷ در لوکرامبورگ، تابستان ۱۹۹۹ در بن، و دسامبر ۲۰۰۱ در کلن).

- تحولات سیاسی در داخل، در ۵-۴ سال گذشته، با دامن زدن به اختلاف و تشتت آرای بیشتر در درون جریانها و در بین جریانها مختلف، و در میان نیروهای اپوزیسیون بطور کلی، به نوبه خود، به رکود و ناکامی این "کمیته"، خصوصاً در مرحله آغاز فعالیتهای آن، کمک کرده است. باید افزود که رویدادهای یکی دو ساله اخیر و مشخص‌تر شدن صف بندیهای سیاسی، آن روند را تا اندازه‌ای خنثی و حتی معکوس کرده و گرایش به همکاری را تقویت نموده است. اما "کمیته" که به دلایل برشمرده در بالا، از ابتدا زمینگیر شده بوده، متأسفانه در دوره اخیر هم نتوانسته است از این گرایش اخیر، در جهت توسعه خود بهره‌گیری نماید. ادامه حیات و حضور مؤثر "کمیته"، بیش از هر چیز، در گرو گسترش آن و جلب نیروهای دیگر بوده، که تاکنون نیز قادر به انجام آن نشده است.

جمع‌بندی: "کمیته" اتحاد عمل برای دموکراسی، با وجود تلاشهای تاکنونی جریانها تشکیل دهنده آن، در تحقق اهداف اصلی خود با شکست روبرو شده است. با توجه به ضرورت و اهمیت فزاینده همکاری گسترده بین نیروهای چپ و دموکرات، سازمان ما نمی‌تواند همچنان خود را در این طرح ناکام محصور ساخته و بیشترین توان و تلاش خود را صرف آن نماید. "کمیته" مورد بحث، تنها شکل و ترکیب ممکن همکاری نیست و اشکال دیگری از همکاری بین آن نیروها وجود دارد.

سازمان ما باید طرح یا شکل دیگری از همکاریهای دموکراتیک را که متناسب با مقتضیات جنبشهای اجتماعی در جامعه و مطابق با اهداف و سیاستهای عمومی سازمان باشد، مطرح ساخته و، در وهله نخست، با جلب نظر و توافق سایر جریانها عضو "کمیته"، و دیگر نیروهای دموکرات، در جهت تحقق عملی آن بکوشد.

بقیه به زیر کشیدن نظام....

از صفحه ۱۴ در حالی که اوضاع و احوال ایران و بویژه جهان تغییرات اساسی کرده‌اند، عده‌ای به دنبال تصفیه حسابهای گذشته، انتقام‌گیری، بایکوت و سوءاستفاده ایدئولوژیک هستند. این پیشداوریها را باید از بیخ و بن کنار گذاشت. باید از موضع منافع آینده به گذشته نگاه کرد. شعارها و خواستههای زیر می‌تواند عمومی ترین شعارهای مبارزه و مورد توافق وسیعترین نیروهای اپوزیسیون باشد:

- ۱- آزادی احزاب سیاسی.
 - ۲- آزادی بیان و عقیده.
 - ۳- به رسمیت شناختن حق حاکمیت خلقها.
 - ۴- آزادی زندانیان سیاسی و پرداخت غرامت به آنها.
 - ۵- آزادی و برابری حقوق زنان در همه عرصه‌های زندگی اجتماعی و فردی.
 - ۶- لغو شکنجه و اعدام.
 - ۷- آزادی تظاهرات و اعتصابات.
 - ۸- محاکمه علنی جنایتکاران جمهوری اسلامی از جمله سردمداران آن، نظیر خامنه‌ای، فلاحیان، رفسنجانی، و...
- تحقق واقعی و قطعی این شعارها با دست یافتن به نتایج زیر ممکن است:
- انحلال همه ارگانهای وابسته به رژیم ولایت فقیه و قبل از همه، به زیر کشیدن ولی فقیه.
 - تشکیل دولت موقت از شرکت‌کنندگان در جنبش مردمی.
 - انتخابات آزاد و همگانی برای تشکیل مجلس مؤسسان.

زلزله در استانهای قزوین و همدان هزاران کشته و زخمی برجای گذاشت!

سحرگاه روز شنبه اول تیر ماه، زلزله شدیدی در استانهای همدان و قزوین دهها روستا را تخریب کرد و در بسیاری از مناطق مثل بوئین زهرا، رزن و کیوتراهنگ اکثر روستاها را زیر و رو ساخت، منابع رسمی دولت از کشته شدن حدود ۵۰۰ نفر و زخمی شدن هزاران نفر دیگر در این مناطق سخن می‌گویند اما فقط نگاهی به لیست دراز دهها روستای ویران شده در اکثر مناطق این دو استان، حکایت از رقمی به مراتب فراتر از این و چه بسا هزاران را محتمل می‌سازد. علاوه بر این، همه شواهد حاکی از بی‌خانمانی دهها هزار نفر دیگر است که بعد از این سانحه هولناک عملاً بدون امکان و بدون سقفی بر سر در انتظار سرنوشت نامعلومی به حال خود رها شده‌اند و با دست خالی در میان آوار خانه و کاشانه‌شان به دنبال عزیزان خود و اندک مایملک بخور و نمیرشان خاک را می‌کاوند.

شدت زلزله قزوین و همدان بیش از عریضتر اعلام شده است. این حد برای کشورهایی که در آنها اسکان مردم و ایجاد مناطق مسکونی بر اساس معیارها و محاسبات علمی و متکی بر تجربه و دانش امروز صورت می‌گیرد، فاجعه‌ای غیر قابل تحمل نیست. اما برای مردم کشور ما که هیچکس هیچگاه در اندیشه پاسخگویی به نیازهای آنان نبوده است و دولتهای حاکم همواره مردم را در خدمت خود دانسته‌اند تا خود را ملزم به خدمت درین آب و خاک، وقوع این حد از زلزله یک فاجعه بزرگ برای هر گوشه از آن است.

این اولین بار نیست که در قزوین و همدان، در همین مناطق، زلزله صورت می‌گیرد. قبلاً هم روستاهای بوئین زهرا، چند دهه پیش، با خاک یکسان شدند. کمک به اهالی برای شروع دیگری اما، آن چنان نبود که آنها و یا فرزندان آنها را از قربانی شدن در کام زلزله دیگری، که هم اکنون آمده است، حفظ کند. دولت فعلی هم چیزی بیشتر از دولت شاه نخواهد کرد و دست آخر بعد از فروکش کردن مسائل همه یک بار دیگر زلزله را فراموش خواهند کرد. و مردمی را که امروز قربانی قهر طبیعت شده‌اند، به حال خود رها خواهند ساخت تا در زیر بار فقر و بی‌خانمانی، ساختن دوباره یک سرپناه از گل و خاک را دستیابی به جلوه بزرگ آرزوشان تبدیل کنند تا کی دوباره این خاک و گل بر سر خود یا فرزندانشان و در زلزله‌ای دیگر ویران شود و باز روز از نو، روزگار از نو.

فاجعه کشور ما فقط زلزله نیست. دهشتبارتر و ویرانگرتر از زلزله، انگلهای حاکم بر سرنوشت این ملتند که با تاج یا با عمامه و یا کلاه، به تنها چیزی که فکر نمی‌کنند، نیازها و حفاظت از حق حیات این ملت در آستانه قرن بیست و یکم است. نه امروز که اکنون دهه‌هاست که این قبیل زلزله‌ها دیگر خطر بزرگی برای مردم نیستند و اگر هم هستند نه در چنین ابعاد نجومی. زلزله‌های بسیار قویتر از این در دیگر نقاط جهان که در آنها دولتها به نیاز برای جلوگیری از ابعاد خسارت بر مردم با استفاده از تکنولوژی و علم می‌کاهند، بدون این همه تلفات پشت سر گذاشته می‌شوند.

ما با تأسف و درد از این سانحه هولناک، خود را در سوگ مردم مصیبت دیده مناطق زلزله زده شریک می‌دانیم و یاری به اهالی این مناطق را در این لحظه دشوار زندگیشان وظیفه هر انسان در هر گوشه ایران و جهان می‌دانیم و همه هموطنان را به کمک به مردمی که همه چیز و چه بسا عزیزانشان را هم در این سانحه از دست داده‌اند فرامی‌خوانیم.

هیچ-عت اجرائی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۲ تیرماه ۱۳۸۱ / ۲۳ ژوئن ۲۰۰۲

با ارسال عکس، خبر و گزارش

اتحاد کار

را تقویت کنید.

گرایش چپ اکثریت و کار بست سند مصوبه

به بهانه انتشار سند نهائی کنگره هفتم اکثریت

احمد آزاد

انجام آن نشد، را انجام داده و یک سند نهائی مورد قبول همگان تهیه کند؟ یا اینکه کنگره تصمیم گرفت برای خروج از بن بست، تکلیف سند نهائی را، نه با تصویب یک سند که با انتخاب ترکیب یک کمیسیون روشن کند؟

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران در کنگره چهارم خود، زمانی که نتوانست از دو سند ارائه شده یکی را انتخاب کند، آگاهانه تکلیف سند سازمانی را به انتخاب ترکیب کمیته مرکزی موکول کرد. در این تصمیم این نکته نهفته بود که رای دهندگان کنگره با انتخاب افراد معینی به کمیته مرکزی، خود بخود یکی از دو سند را به سند سازمانی تبدیل خواهند کرد. این تصمیم آگاهانه، ضمن آنکه نگاه به خروج از بن بست داشت، از هر گونه سازش و گرد کردن نظرات نیز می پرهیزید.

تصمیم کنگره اکثریت از این زاویه ناروشن است. اکنون کمیسیون سند نهائی را منتشر کرده است، و با نگاه به این سند می توان گفت که کنگره ترکیبی را برای کمیسیون برگزید که گرایش چپ در آن اکثریت یا حداقل نفوذ بیشتری داشت، ولی بهتر این بود که این تصمیم آگاهانه اتخاذ می شد.

کمیسیون ۹ نفره یک ماه بعد سند سیاسی نهائی را منتشر کرد. اکنون سازمان اکثریت سندی را کارپایه خود قرار خواهد داد که گرایش چپ این سازمان آن را تدوین کرده است. از این زاویه کنگره هفتم اکثریت کنگره ویژه ای در تاریخ این سازمان خواهد بود. سند فوق برکنار از بخش های انشائی و طرح راه کارها در جزئیات، سه نکته اصلی دارد:

۱- مرزبندی روشنی با اصلاح طلبان حکومتی دارد. اعلام می کند که «سیاستهای راهبردی و کاربردی و شیوه های تائکونی اصلاح طلبان حکومتی در پیشبرد جنبش اصلاحات به شکست رسیده و آن را به رکود کشانده است.»

۲- خواهان استقرار حکومتی دموکراتیک و لائیک در شکل جمهوری بوده و جدایی دین از دولت را یک اصل در حکومت دموکراتیک می شناسد.

۳- مردم را دعوت به نافرمانی مدنی می کند.

آنچه در این سند به صورت آشکار نیامده است طرح شعار «سرنگونی» است که از پیش نیز متصور بود. بحث پیرامون این شعار و لزوم یا عدم لزوم طرح مستقیم آن و بویژه نگاهی به جو روانی که حکومت آگاهانه و

برخی از نیروهای اپوزیسیون آگاهانه یا نا آگاهانه پیرامون این شعار به راه انداخته اند، در حوصله این مقاله نیست. ولی نگاهی کوتاه به مضمون سند و برنامه ای که در دستور کار خود دارد، نشان می دهد که تحقق این مشی سیاسی جز با تغییر حکومت یا سرنگونی رژیم، امکان پذیر نیست. اصولا هر سازمان یا جریان سیاسی که خواستار برقراری یک حکومت لائیک و جدایی دین از حکومت باشد، بطور واقعی تغییر این حکومت مذهبی را مدنظر دارد. گفتن یا نگفتن «سرنگونی» تغییری در صورت مسئله نمی دهد. ولی از صراحت سیاست و روشنی موضع می کاهد.

اکنون آنچه در مقابل گرایش چپ اکثریت قرار دارد، تحقق این سند سیاسی است. قرار گرفتن این سند به عنوان کارپایه فعالیت سیاسی سازمان اکثریت، ناگزیرا باید به تغییراتی در سیاستهای این سازمان منجر شود. گرایش چپ اکثریت امروز با دو مشکل عمده مواجه است. یک آن که از اکثریت لازم برخوردار نیست. دوما نیروهایی مداوما در مقابل سیاستهای وی مقاومت خواهند کرد. خطری که در این شرایط گرایش چپ اکثریت را تهدید می کند آن است که با آگاهی به موقعیت شکننده خود، از کار بست قاطع این سند سیاسی عدول کرده و بکوشد تا با موضعگیریهای نیم بند، نظر طیف وسیعتری را به خود جلب کند. این دقیقا همان چیزی است که به تضعیف موقعیت چپ اکثریت چه در درون این سازمان و چه در بیرون خواهد انجامید. کنگره هفتم از گرد کردن سیاست خودداری کرد. کمیسیون منتخب کنگره نیز با احتراز از این کار یک سند سیاسی متکی بر یک خط مشی سیاسی معینی را تصویب کرد. اکنون اگر در عمل گرایش چپ اکثریت آنچه را که کنگره و کمیسیون از آن احتراز کرد را بخواهد در عمل پیش برد، در واقع نه تنها به تمایل کنگره وفادار نمانده است، بلکه یک شانس تاریخی را که بتواند سازمان اکثریت را از سیمای راست دو دهه اخیر خود دور کرده و به آن سیمای واقعی یک سازمان مبارز راه دمکراسی و عدالت را بدهد، را از دست خواهد داد.

یقینا این کار ساده ای نیست. آینده اکثریت به چگونگی مبارزه گرایش چپ برای تحقق این سند بستگی دارد. در بیرون نیز نوع برخورد سازمان های چپ مدافع دمکراسی و عدالت در ایران با تحولات درون اکثریت اهمیت دارد. حمایت از سیاستهای چپ این سازمان و نقد سیاستهای راست، یقینا به گرایش چپ یاری خواهد رساند. ولی قبل از هر چیز و هر کس، این نیروی درونی خود اکثریت است که تحولات این سازمان را رغم زده و راه آینده آن را تعیین خواهد کرد.

کنگره هفتم اکثریت در اوائل فروردین ۱۳۸۱ برگزار شد. دو موضعگیری متفاوت در مورد شرکت در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۰ و مباحث سیاسی یا نظری که در نوشته های بیرونی اعضاء این سازمان دیده می شد، نشان از اوج اختلافات نظری درون این سازمان می داد. ارائه بیش از هفت سند سیاسی به کنگره هفتم نیز شاهده بود بر این مدعا. کنگره در چنین شرایطی تشکیل شد و از پیش قابل پیشبینی بود که کار این کنگره همچون دیگر کنگره های سازمان اکثریت ساده نخواهد بود.

کنگره با نتیجه «پات» به کار خود پایان داد. هیچیک از گرایشهای نظری نتوانست برنامه و سند سیاسی خود را به تصویب برساند. در نهایت در ساعت های پایانی کنگره برای خروج از بن بست، یک کمیسیون ۹ نفره را برگزید تا بر پایه اسناد سیاسی ارائه شده، سند سیاسی جدیدی را تدوین کرده و در سطح بیرونی به عنوان سند مصوبه سازمان منتشر کند.

کنگره اخیر اکثریت از جهاتی تازگی داشت. اولاً بر خلاف سال های قبل، گرایش های درونی نکوشیدند تا با گرد کردن سیاست های خود به یک نتیجه مشترک برسند. این قبل از هر چیز می تواند ناشی از مقاومت و ایستادگی گرایش چپ این سازمان باشد. در گذشته هر بار این گرایش چپ بود که به منظور حفظ وحدت سازمانی، مواضع خود را تعدیل کرده و نظرات گرایشهای راست را می پذیرفت. این بار حدت اختلافات درونی از یکسو و تحولات درون جامعه ایران و بی چشم اندازی حرکت اصلاح طلبان حکومتی از سوی دیگر، به گرایش چپ اکثریت امکان داد تا مقاومت کرده و گردن به هژمونی جناح های دیگر نگذارد. نکته دوم بن بست بود که در کنگره حاصل شد و ترکیبی از گرایشهای درون اکثریت را به نمایش گذاشت. بر اساس این ترکیب گرایشهای چپ اکثریت، اگر چه در اقلیت هستند ولی بزرگترین مجموعه منسجم و با برنامه یکسان را در درون اکثریت تشکیل می دهند. طبعاً در جریان رای گیری های درون کنگره ای، این نیرو رای کافی بدست نیاورد، ولی گزارش کنگره و روندهای بعدی نشان می دهد که وزن گرایش چپ اکثریت از دیگر گرایشهای بسیار سنگین تر است. خود این کنگره و آشکار شدن این تعادل به این نیروها کمک خواهد کرد تا با اطمینان بیشتری به طرح سیاستهای خود در درون سازمان اکثریت پرداخته و کوشش خود را در جهت به دست گرفتن سکان هدایت سازمان اکثریت افزایش دهند. بی شک غلبه گرایش چپ در اکثریت به نفع جنبش انقلابی و دموکراتیک مردم ایران خواهد بود.

نکته سوم تصمیم ساعت های پایانی بود که کار کنگره را به یک کمیسیون ۹ نفره واگذار کرد. طبعاً در اولین قدم این سوال طرح می شد که هدف از تشکیل کمیسیون چیست؟ آیا کنگره غیر مستقیم این جمع را مامور کرد تا گرد کردن اسناد، کاری که خود موفق به

با کمکهای مالی خود

سازمان اتحاد فدائیان خلق

را یاری رسانید.

شماره ۹۹ تیر-مرداد ۱۳۸۱
ژوئیه - اوت ۲۰۰۲
ETEHAD KAR
Juillet-
VOL 8. NO. 98

نامه های خود را به آدرسهای زیر از یکی از کشورهای خارج برای ما پست کنید. تماس با روابط عمومی سازمان: آدرس پستی (جدید):

ETEHAD
351
75625 PARIS Cedex 13
France

آدرسهای سازمان در اروپا:
آلمان: (جدید)

POSTFACH 290339
50525 KOLN
GERMANY

نروژ:

POST BOKS 6505
RODELO KKA
0501 OSLO 5
NORWAY

آدرس آمریکا و کانادا:

E. F. K. I.
P.O. BOX 41054
2529 SHAUGHNESSY
STREET
PORT COQUITLAM.
B.C.
V 3 C 5 G O
CANADA

آدرس پست الکترونیکی

postchi@noos.fr

آدرس صفحه سازمان در اینترنت
www.etehadfedaiian.org

فکس ۲۲۴۱۳۱۰۲۱۷ (۳۳)
تلفن ۶۰۸۶۰۱۳۵۶ (۳۳)

بها معادل: ۱/۵ ارو

تجمع اعتراضی کارگران کارخانه «قرقره زیبا» علیه بیکارسازی شان همچنان ادامه دارد

«ما از هیچ کس باکی نداریم!»

بنیاد مستضعفان و جانبازان، تیول رهبری و یکی از ساختارهای مافیایی هزارتوی رژیم اسلامی با دست اندازی بر اغلب صنایع و واحدهای تولیدی و کشیدن شیره جان کارگران این واحدها این بار کارخانه قرقره زیبا را هدف قرار داده است. بنیادهای ریز و درشت، یا کارخانه های تحت سرپرستی خود را به نابودی کامل و تعطیلی قطعی کشانده و تعداد بسیاری از کارگران را به اردوی میلیونی بیکاران پرتاب کرده اند و یا آن ها را به اعوان و انصار و نورچشمی ها و آفازاده ها واکذار نموده اند تا آخرین قطره های سرمایه در این واحدها سهم اینان گردد.

در این میان صنایع نساجی کشور با هزاران کارگر شاغل و با سوابق دهها ساله در زیر گراد این تازه به دوران رسیده ها تعطیلی خود را انتظار می کشند. این بار قرقره به نام کارخانه قرقره زیبا که در میان واحدهای ورشکسته تولیدی از جمله معدود کارخانه های سر پا در صنایع نساجی می باشد درآمد است. بیکارسازی بیش از ۲۰۰ نفر از کارگران این کارخانه به بهانه نوسازی دستگاههای فرسوده با مقاومت جانانه کارگران روبرو گردیده است.

کارگران که در روز یکشنبه ۶ مردادماه با درهای بسته کارخانه مواجه شدند خواستار پاسخگویی صریح مدیریت نسبت به چنین تصمیمی گردیدند. نماینده وزارت کار با تهدید مستقیم کارگران که اگر محل کارخانه را ترک نکنند با نیروی انتظامی طرف خواهند شد آخرین التیماوت را به کارگرانی که بیشترشان با ۲۵ سال سابقه کار دست به اعتراض زده اند داد. با وجود نشان دادن چماق سرکوب، تحصن کارگران همچنان ادامه دارد و امروز دوشنبه ۷ مردادماه، کارگران کارخانه را ترک نکرده اند.

کارگران، همچون دیگر اقشار مزدبگیر، برای دفاع از حقوق اولیه و مطالبات خود، چاره ای جز ایجاد تشکل های مستقل خود و حرکات جمعی برای گرفتن حق خود از سرمایه داران و دولت حامی آنان ندارند.

برای ایجاد تشکلهای مستقل کارگری بکوشیم!

هیات اجراییه سازمان اتحاد فداییان خلق ایران

۷ مرداد ۲۹/۱۳۸۱ جولای ۲۰۰۲

هراس حکومت اسلامی از مردم روز به روز افزایش می یابد!

روز شنبه ۵ مرداد ماه، دادگاه انقلاب اسلامی تهران حکم انحلال نهضت آزادی و «تشکل های وابسته و همسو» را صادر کرد. به موجب این حکم ۳۳ تن از رهبران و اعضاء نهضت آزادی و نیروهای «ملی - مذهبی» به زندان های کوتاه یا بلند مدت و پرداخت جرایم نقدی محکوم شده اند. ۲۱ نفر از این جمع به مدت ده سال از کلیه حقوق اجتماعی نیز محروم اند. این حکم دستگاه قضائی جمهوری اسلامی در ادامه اقداماتی است که در چند هفته اخیر دنبال شده است و طی آن:

- دهها نفر به جرم شرکت در تظاهرات ضد حکومتی ۱۸ و ۲۵ تیرماه بازداشت شده اند و هیچ اطلاعی از وضعیت آنها نیست

- رژیم اسلامی در ادامه لگدمال کردن حرمت انسانی، سناریو شناخته شده و سیاهش در رابطه با آقای سیامک پورزند، از فعالین مطبوعاتی، را به صحنه آورد و انسان در هم شکسته ای را پس از هشت ماه زندان و شکنجه و آزار به نمایش تلویزیونی خود آورد تا اعترافاتی کرده و گناه خود را به پذیرد.

- حکم شلاق و زندان آقای ناصر زرافشان، وکیل مدافع خانواده های قتل های زنجیره ای را به تأیید رساند.

- به دنبال توقیف روزنامه آزاد، روزنامه نوروز که نقی به دولت پنهان زده بود، توقیف شد. همزمان محاکمه تعدادی از مسئولین و سردبیران نشریات روزانه و ماهانه به اتهامات واهی تبلیغ علیه نظام، توهین به مسئولین کشور و نشر اکاذیب در دادگاه های بلخ حکومت اسلامی ادامه دارد.

تشدید فشار و سرکوب در رژیم جمهوری اسلامی دیگر معنای جدیدی نیست. حکومت در هراس از مردم، که روز به روز بیشتر ناراضی و ناخشنودی خود را از نظام حاکم نشان می دهند، این شدت و حدت ها را افزایش می دهد. حکومت اسلامی هیچ مخالفتی، حتی از جانب آنانی که به نظام اسلامی باور دارند و تنها در چارچوب نظام انتقاداتی را طرح می کنند، را دیگر نمی تواند تحمل کند. منع فعالیت «نهضت آزادی» و محکوم کردن فعالین سیاسی این جریان و نیروهای «ملی - مذهبی» نشان از سطح درک و ظرفیت حکومت اسلامی از آزادی و دموکراسی دارد. تنها راه مقابله با این رژیم گسترش مبارزات مردم و تعمیق هر چه بیشتر جنبش های اجتماعی است.

ما ضمن محکوم کردن ممنوعیت فعالیت «نهضت آزادی ایران»، خواهان لغو احکام صادره، آزادی دستگیر شدگان تظاهرات اخیر و تمامی زندانیان سیاسی - عقیدتی و رفع توقیف از مطبوعات در ایران هستیم.

دفاع از آزادی های بی قید و شرط، پاسخ قطعی به تجاوز حاکمیت اسلامی به آزادی و دموکراسی است.

هیئت اجرایی سازمان اتحاد فداییان خلق ایران

۷ مرداد ۱۳۸۱ / ۲۹ جولای ۲۰۰۲